





تذکرہ حشری

۲۵^۴ دران

بہارِ اکبریک اردفستانی
میں کرید
یک (نذر اذخرا) فوراً تین
اور درجہ



۸۸ در ۱۷ صنفه (مذکره در ۱۷ صنفه)

بازدید شد

۱۳۵۱

آستان قدس رضوی
کتابخانه ملی ملک - تبریز
شماره ۳۷۰۶
تاریخ ثبت ۲۳ فروردین ۱۳۳۱



و الله اعلم بالباری حشری البتریزی المدنی ری روزی جمعی از یاران که با چند دیوان
 آورده صحبت سید داشت یکی از آنی که بزرگوار بودی بود بنی قریب یکی از یاران
 گفت چقدر دوی یکدیگر در خون شیرازند که در عین تصنیف غنچه که موسوم به ابرار از قهر و کینه
 و درویش خین نام مشهور در مقام بر آنی که در غنچه ادب و در تریز غنچه نوشته از آن
 وزارت قهر نام گفته بود تا پیش از آن مشهوری که به پیش از اتمام در غنچه
 دوی غنچه تا راج رفت و بعد از آنکه پس بنی امر از کتاب غنچه و این که در زود و دل
 ماند و یکی نیز از یاران به بنده و لقیف تألیف که در دوی سیکه در غنچه به تبریزند
 غنچه خضه به ترغیب و تالک غنچه که البته ترا و این کار اتمام و اتمام میاید کرد
 به تخصیص در این غنچه که اکثر قهر و اصحاب و لیس و امثالین و معانی غنچه و منهدم
 ساخته که در این غنچه هم با وجود قهرت اهل نایا یقین در و دریم از اصحاب
 که در دوی دعا غنچه از غنچه این دیار خجسته آفرینت زود و در سر غنچه
 و اگر بنی امر از روی و اتمام شروع و قیام نایا البته روح مطهر این جمع اظهار
 در هر هر اسادت و مقام همت و قیامند و چنین اثر خیری از قهر صفت روزگار بگذرد
 می نایا غنچه در ستان حق نشینان عدالت است و نوشتن عدالت است و حضرت
 سرور انبیا علیه السلام و او را غنچه که غنچه در اصحابین ترنم الاحمد به روح غنچه
 دین و ذکر کثرت از بنی این جم غنچه و از دل این رحمت که به دریم و کریم و نقش
 دوی یقین در غنچه و غنچه بنی و در آتش لب کند و اگر غنچه می کریم به لایزاله

سیرایش نمود انداخته بر عید پیش فتنه یا قطره که پیش چنان قطره زاب رحمتی پس
 شستن نامیده همه کریم مردان را در یک کس گذارین سکون انیم نه پس
 چرخ مازم در شکر خیز نام به این بی بهره اندر کام زهر شری منادی را بر خردی
 و زود به ارجمندی چربی یکپسند به کریمینانی می کرش نثار دست
 از روح ایشان مدوی اگر چه در پایش لذت لعلی بر زده و این کار به بر مقتضای
 در نصف فقه استهف و لغت می نویسی با لفظ اجتهاد در نصف فقه استهف و لغت
 تسخیر میفرماید من ختم از غنای ثقیل خفت زین و در طعن زنی میروم
 وین راه بصده افت و غیر نیت با فکرمی راستی من یکم در لفظ طبع فضل
 تا که شرم مورد و در قول و آنچه قول مردم در بصره قریب لایق و در سنی قدم
 سنی در بار طبع نهاده تا در دو نقص فقه از کتب معتبره احوال مسیح بقدر مقتضای
 جمع کلام و اوقات بختی ساری حرف راستی به رت فقه بعون الله با کفایت
 نه کرده و در از پس عاریت به رت و مجروح از کفایت استعارات تالیف فقه
 اظهار نام کلام تا بیشتر از روضه فقه میثقیل حضرت در این روضه بهر رشتت
 از به تالیف یعنی روضه یافت و هم در این ملک روضه ابرار و بر بخون ارا قریب از
 تالیف روضه اظهار چنان در نصف قدام که بهجه اهرار بر سپیدار از این کمال
 با مقتدر حدت تنظیم پذیرفت سکه که در یک سنه در روزگار مانده و فرزند زنی یار
 صنفی را در صحنه برین و شکی داد و این همه و کلام و فقه و تالیف و شکر و ابرار

کمال فزاید از حد دریم از احصاء در شریک و قوارک آن نه فزاید و بعضی از ایشان را
 در این حقیر و انجم اعلیٰ بر کفایتی حال آن بهم رسیده و این مختصر بیان خلد نموده
 و الله اعلم بحقیقه از حواله تریز که اولیا در او بسیار است و این خطه یک روضه
 الهی است این فیض که در چشم یقین تا غش خدا لب از او است
 بر روی خورشید ضیای ارباب ذکا بمنج و بویه است و با غرض عقیده است
 محل است که کس را توفیق رفیق کرده و در ناله از ناله کفایت طریق ائمه
 و این و ما دین ما کفایت رسیده و این مقال مستقره و الهی جمیع ما و ی
 السیر الی الحق و یقین جلال الله و این مظهر حق رحمة الله است غرض از بیان این
 مقصد دست گرفته و طبعان با بصیرت و جمال بهایم سیرت راسته باب و غرض
 کرد و بسبب گفته کی از این طبقه و مجلس می گفته جمعی که فعدن و ذکرشان در شده که
 نه که ساخته کفایتی و عقیده شان بر ماضی هریت گونه و این را اینک و اینم و اینک
 نیست خطی به برینان اگر کسی به این آید می دان و این روضه الهی
 مانند روضه بخت تجوی نه مستحق به نه شتر کت بهشت باب باب
 اول در ذکر نه شریف ائمه معصومین عیهم السلام باب دوم
 در ذکر چهارده لام نلفه معصوم عیهم السلام باب سیم
 در ذکر اصحاب کرام و در این دیار خجسته شاد و خنده آثار به فزاید

باب چهارم

در ذکر ائمه معصومین عیهم السلام

در ذکر ادب و لایق و فضیله و شرف که در نفس شریف است
در ذکر ادب و لایق و فضیله و شرف که در نفس شریف است
در ذکر ادب و لایق و فضیله و شرف که در نفس شریف است
در ذکر ادب و لایق و فضیله و شرف که در نفس شریف است
در ذکر ادب و لایق و فضیله و شرف که در نفس شریف است

باب اول

در ذکر فن شریف حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین است و همچنین فن شریف
ایشان کاشمیر فی وسط العظام بود و بود ائمه و ذکر آنها را بقیه تحریر در دنیا و دم

باب دوم

در ذکر فن چهارده لام زلفه معصوم و در صورتی که این باب و باب بعد معصومان
مضطربان را اثرات شهادت بخینده اند
محمد و کربن علی بن ابی طالب علیه السلام بعضی صحابه و صفیاء ایشان و عقب به محبتش نیز
میخوانند و نسبت وی را بمرتبه و پیش حضرت فاطمه زهرا علیها السلام است بعضی
طالع بنی عام شریف و بقرائن در بقیه است معصومه محمد عیبه ابنی ۱۰
حسن علیه السلام است بهفت سال بعد است عیبه بن زید و شقی شهادت یافت و بر روی
بیت طالع بنی قریش در بقیه است معصومه سم عیبه بنی ۱۰
علیه السلام است در هر سال است عیبه بنی از رن و شقی عمرن علیه السلام است

در
است

شدادت قرش در کردت چهارم علی صغیر بن امام حسین علیه السلام است
 بدست منصور ابن نوذر بن عباس و بر دواتی از شکلی بر وجه شدادت رسیده قرش
 در کردت پنجم حسین ابن امام زین العابدین علیه السلام است که درش
 سبکی بدست عدو بن زین العابدین علیه السلام و بر دواتی بدست احمد ابن زید
 بعد قرش در ری است ششم هاشم ابن امام زین العابدین علیه السلام است
 سلم بدست احمد بن منصور و شقی علیه السلام و الفداء شدادت یافت قرش در بصره است
 هفتم علی ابن امام محمد باقر علیه السلام است شش سلم بدست احمد بن منصور
 و شقی علیه السلام و الفداء شدادت یافت قرش در سامره است و آن کنان
 شریف و مشر تر زمرای است بغیر خوشال شده کمی که آن را بعد کثرت قطف
 بمره شدادت یافت هاشم عبد الله بن امام جعفر صادق علیه السلام
 در سلمی بدست ابو ابی شیب و لب بر وجه و این حکایت طوطا دارد و بنا بر این
 در این مختصر بانی خود و دواتی و پیش فیض بدست عبد الله کوفه ملعون بر وجه شدادت
 رسیده قرش در بصره است هشتم یحیی ابن امام موسی کاظم علیه السلام است
 بقوله بن امام جعفر صادق علیه السلام است بقوله به سلمی و بر دواتی به و سلمی بدست
 عثمان و شقی شدادت قرش در بغداد است و نهم صالح ابن
 امام موسی کاظم علیه السلام است حسن رفیقش معلوم نشد شدادت بدست ابراهیم
 ابن احمد و شقی واقع شده قرش در ری است و بر دواتی دیگر قرش در ری است

یا تروا سیم
 ابراهیم عقیب بطیب است این نام اهدش و استخیر علی بن موسی
 ارض علیه التحیه و ائمه و رفت سگی بت عثمان منور شد قبرش در رشت است
 و بروایتی در شیراز است و وارویم حنظل این نام رضاعیه اسلام است در چهار
 سگی بت محمد و این ناصر بن ابراهیم دمشق بقربا بت میف این ابراهیم و دمشق به رجب
 شدت رسید قبرش در قم است سیر ویم سری بن لام محمد تقی علیه اسلام و ریب
 سگی بت محمد بن ناصر و دمشق منور و رجب شدت یافت چهار رویم حنظل
 لام و انقی علیه التحیه و اسلام است در سگی بت منصور این ابراهیم و دمشق تهیه
 قبرش در جزیره است این که چهار ده فرزند صبی در زده امام عظیم اسلام و در طریقت
 به رجب شدت رسید و حضرت امام حسن مکی را فرزند حضرت کبیرت صاحب دار
 عجب به فرجه و صولت علیه و علی آقا محمد بن علی برای خورشید ضیاء الدین نام که چهار ده
 معلوم بجای است از ذات مقدس نوی صبی به عید و اهل و حضرت فاطمه و از زده
 امام عظیم اللهم غفری از این که دفع مقدمه است که عوام ظن نبرند و چهار ده معلوم بین چهار
 طفلی که زده

باب سیم

در ذکر مراد از نام و عدد و بعضی از اعداد و اشیاء و اشیاء که با رسید ابراهیم و اسم
 صورت همه الملک الف بعد و قطرات امری را در اوقاف بدین مراد از نام و عدد و از
 مرقد فیض شاد روایت که آب حنظل که شکر نام ثقیلین و زردی که این امر به معنی عید
 و عدد و عونی و در نیمه اسلام انشمن و بعد در که صرف است و در آنکه

ایشان فرزندانی بد و اسطه حضرت و عدیت پناهنده اصدک است و بشهر و ترویج نیست
 و در کتب معتبره شهر کمراندن ب و تراخی سلف و غیره نسبت فرزند می ایشان بدان
 حضرت و شهادت و در حق شریف ایشان بقصید مقرر است و امره با جده ایشان
 و حاجت عیس است بر غصه بعضی از کلمه حضرت عیون را بقوله بعضی از اصحاب
 بر یکدیگر استرس می است و الله اعلم صاحب کجاندن آب دشته و زیره علی بابادش در قله
 که در غاب نه فوخته و در بعضی از تراخی مرقوم است که عیون علی زیره علی هر دو
 در که در غاب نه فوخته و در بهمان مکانی ثربت شهادت چشیده اند و تراخی
 شیخ از بهمان در عبید نظر رسیده کمی و حواله اس که که مرتبه اول در زمان خلافت
 حسنین دیا رده و نه تا خواند و به از شیخ چند قله باج کثیر از صاحب رده یعنی بر
 شهادت رسیده و عیون علی بدی شهادت یافت و در بهمان مکانی که قبر وی است و زیره
 علی در زمان حال با حضرت محمد حقیقه و بعد از حسنین دیا رده ای کفار کله و در بخوان
 در قله خرم که کله است که قدیم و بغایت نزدیک بقبر معتبر ثربت شهادت و شش کرد
 حضرت محمد حقیقه علیه السلام حسب بارک دیر از از رنجه که در غاب برده و نزد
 را در شرف و در حق و بعد کیر احوال عبد الله عمر که در زمان خلافت به رشت
 سردار لشکر اسلام بود و به برادر خود با حضرت محمد حقیقه و کیر علی و خنفر مهر خواند
 حضرت امیرالمؤمنین و بعد از عمر بنی بر آب کبریا است و پنج هزار کسر مذکور بهمان کده
 و ۱۵ نفره محمد حقیقه و زیره علی هر دو در جنگ است کفار کله رسته نه و با بغایت یافته

و باعث فرجات اینج در قره العین و اخلاصه بودند که در اینج دیا حضرت محمد ص
 از بسکه غنا غنوده شست و شش و خم نیره و شیشه الی سر در با نظیر رسید و اینج در
 تا یک قریب بزبان فرخنده دل اینی مرقوم شده و کمال صحت دارد و تقریب
 که در آن زمانی در کحل آرد یا بچکان میرا و در است قلع بود و در حواله تبریز نه قلع و تبریز
 از کوه چمنه آب است تا که در غراب چشمه بود از جمله قلع و قلع پشنگ و قلع زرنگ و قلع
 شاد و بنگ و عینی و خرم آباد و در ویر سران که همدار کباب و کفنی مانان که بزرگ اول
 و در مایس میو و طیاران نهاده لی سکه سنده و بود و زنده بود و بر بال و دریش و در چمنه آب
 چهار قلع بود و در قرب کوه چمنه که بر بخیر بر طراف که نه کشیده بودند و زنگ نای عظیم
 بر بخیر یا مرتب سخته بخته که شب اگر دزدی و کسی غلبه و افسر نبود معلوم می شد
 و همه از حال کیه کرد و اوقف بودند قلع سرفاب چهار عدد و کراب فرقه نه انجین
 و زرد و قرب شهر مانان حصا سکنه رود را سکنه ان قلع بود و در چهار قلع ایس کباب
 و در حواله سرفاب قلع کهنه قلع طرس قلع بهرام کباب و در حواله و در خوارقان قلع
 مرز عجمه قلع جرج مت نفق و حصه قلع بهرام کباب را محصره نفقه تا فتح شد و در
 نام شخصی از انجا که در حصه را اتمیه خود و اخوانی هر شش بیانی نه کشیده
 از بیضا حبه ان که کوه استخوان روی دی ظاهر شده با مردم خود سکنی شده
 و از روی در بسیا بر کوه اسلام بر نفق است و در حقیقت حضرت حمزه با این سکه بود
 آبادی محبت بی روی نو دیر و از بیضا حبه زشت خویش اتفاق کرد و زاری نیروده

و کوشش بی درستی که به ثار کافری نموده و در آن دله و جاکر اسلیم به بنی ویا تکیه یافته
 و ز کف رانش برست و پادشاه عظیم آن بی کفکی یزدجرد دیگر اسفندیار و ملک آذربایجان
 تابع ایشان بودند داشت و تریز نامی اینج همی را بودی با عصبه به شعر می بابت نمود
 شصت هزار مرد و ده قعه داشت بهر قعه از جمیع ارباب بیرو و صاحب بنجر مستحق گیران
 فرزندان حضرت امیر المومنین علیه السلام شده اگر قول بگردانند نصب اصم باشد باز
 فرزندان آن حضرت شده و در سده اگر چه اسم کی عروسی بنفهم شکر این است
 و اسم شریفش عروسی و اسم برادرش زید و برادر دیگر از نقیصات اجماع اسم
 شریف ایشان یعنی و زین علی شهرت نامه و در احوال و شهنش و ملک تبار
 هجده بنای ایلان و توراتی تفریق ملک فتح آذربایجان نمود و در آن شاه بختیاری
 فرستاده و هزاران و هزاران و در آن صفین منهدم گشته بنفق عیالات و عمارت
 آن مکان فیض آن فرمان دهند در آن ک نای عارف و با مکنی گیران
 برابری و همگرمی و دستانم رسانید
 نظم

عصف خانه آن آل جا شاهش شاه واده جا بهر عروسی و زین
 آن در شهرت و دلا کرد عمارت است در نهان گشته است
 یافت و زبهر باق خان تمام بهر نقیصه و دلطف بهر عروسی و زین
 بهر تاریخ ادعای شاه در راه و بفرجه هر که کل در صاحبان مرتبه و حال
 چنین بر نیات اسم و شاهزاده شرف گشته با بکر که کشته شد و در آن

دین زیات بران متوش بود

نظم

داسم سپید از خنده رای بجی شت که در بندش غمی دمی

که جهان سری جنت شتافت بصدیش درجت بصد حرمی برد

بهر تیغ خوش زده دمی پیش دانا به افعالی لفظ

دمی تایخ شکلات اوست و الله ما جده پیش زین خانن در این خرابای

بسم را به جوقش در قریه دتجد و حرام و بخوانه در کمال مردی بر سر قتی

واقع شده و الله اعلم بر ای لباب و کاستر نهان که دوزین لبس حرم محترم

سید عالم بودند یکی زین بنت جحش که عمر زاده آن حضرت بودند و یکی

زین بنت خنیع و این زین با داسم مشهور است و بعضی ویرا داسم بن

زید می دانند و درش ام اینم بود حرم محترم حضرت زین خنیع اصله بنی نضیر بود

و بخت رسیده که داسم بن زید را و پادشاه اسلام سر داکتر نمود و بمن بهر قنق

غی جیش داسم فرمود و درش با جبر طبعی بر صحت از وی پوست را گرفت

تا تیغ ویرا داسم نوشته که کین در لوح گزارش و در هر کتب تاریخ و ادب

اسم دی را عصاره نوشته که این بصحت اقرب بهر تقدیر کنی خباب سپید

شکر اسلام بعد از عبد الرحمن و از عی حدیث است او را از اصحاب ثانیه

شمرده ایم و اعتبار که است حدیث از وی مردیت و در مرتبه شکر اسلام

بهتر حق و زبان بنی دیا که است مرتبه اول شکر آن سرور بوده و اگر

صحیح بود بین بر وجه شهادت رسید و اندر خود را بگویم کشیده و در کفر به بنال قریش از
 تربت شهادت چسبیده و در دین دیا که بر تربت و فراتر بین و صبیحه در آن تاج
 مرتبه تا در کسور اسم بقصد فتح دین دیا می آید سر کرده ایشان بعد از آنکه عمر بوده بود
 دیگر کی از زرداران مرتبه تا نام زلفه محمد حقیقه بقصد از این کسور برب و بنشیند
 و اول شهادت یافته اند و کفر از کفر و ما بر کرده اند و فتح دین و هدایت نموده اند
 جناب محمد حقیقه و اول و تا چهارده بوده و در مرتبه تا در کسور قوی است به دست دی
 بوده است و هیچ کس را در این خدایت نفیست در آن قوه این شاه و هدایت
 و در شجر خدایت در شهادت رستم تا بقصد نفیست در زرد باری آن حضرت
 بر تبه بود که همه حضرت شاه و هدایت علیه و علی او داده و اللهم زری آورده بودند
 میفایند و دین زرد بیا رفته و در کفاحم خوارت مردان را از جد و دت
 باز رسیده و در خدمت پیر زرد کار عا تا نقد ایشان و در حضور جمعی در میان نقیض
 و فی این به و زرد و در کنگ و اجم زرد را در رسم بجهت آن جناب قوت می نماید
 که همه اطراف و اقصا زرد بیک باره پاره شود و دست مبارکش موجب بر خیزد
 شاه و هدایت و نوزده و اینگونه اگر این کار را در حضور این جمعی که بر تربت
 چشم زخم می رسد و کفر جرات است تو یکبار به سخته می گویند آن جناب
 تا در حیات بود دست مبارکش موجب بوسبب آن در قضیه که به از خدمت
 و هدایت حضرت امام حسین علیه السلام بازمانده بود و نیز هدایت و حضرت شاه



و بدست پناه داد و از هیچ غزا نترسید و چنانچه یکی از سواران می خواست که آن جناب را
از خدمت بازگرداند و او را بر سر کوه گردان نماید بسبب آنکه از دیربازی آن فرزند پسر
و انانیت بر او مانده بود و آن جناب عرض کرد آن جناب حضرت
لام حسن و لام حنین علیهما السلام فرزند آن اجمعه حضرت امیرالمومنین علیه السلام
تریز فرزند دل بسته ای با عث چیست که هر که بجنی و اثری است
تر از این فرستد و ایشان را روزی بر روی صفا که صفت میفرماید آن جناب فرستد
حضرت لام حسن و لام حنین علیهما السلام نیز که چشم آن حضرت بسته بود و در چشم
وی برینیه که تو جوی از چشم شود به سبب آنکه دست چپ او را پیرایه سخت و در
دور او این تفریق است که در بزرگوار و این خدمات او را در افراشته ای که
روزی بصفا این خدمت را خواست و در افراشته ای که علم مرقه منور

مروح معطر او بر میضرب عجیب رحمه الله در حواله خود است و در مکان است و
صفا و تفریق که او را بب دینا و زکا و آثار فرزند آن بود است فرد

فیض در آن مرقه بر میضرب کشته جو عیسی شریا میقم
در تاریخ که در بیکان او رده است که او بر میضرب عجیب علم زلفه
پسین برات عجیب پر عبه المطلب است وی رتبه اول و عصبه نیز آنکه بعد از
غزوات بسیار و کثرت کارزار و بخوابی و بدین وجه شدت یافت آن جناب
با وجود و ترف صحبت رتبه قربت بحضرت داشته و بر تحقیق رسیده که وی

از اصحاب است که مرتبه اول به پنج دین تشریف گزیده گزیده اند **مرقد منور**
 قیس رحمه الله علیه که صاحب کتب حضرت رسول بواللین است در قریه برد و در وقت
 تحقیق شد مرتبه اول به پنج ولایت که در تاریخ از برای بیان تشریف که قیس چند
 ملک کنی سرده بود صد و ده شتم نزد او با خود داشت بدست خود در کتاب داشت
 و میره آن را بنزد حصار برد و التماس نمود که آن را بنام وی قیس بخوانند و در جواب
 قلعه خرم آباد بخوارقان شکلات یافت در او ایروان و در پنج بیابان و در ملک
 سرده را گرفت و از وی پیری داشت قضا را در آن روز به روی قیس از بدین
 بدین قیس که در بنو زنگنه شهادت از خون تر بود چونی عصا به نشر قیس را
 برود و در آن ملک ویرانیز فرقه که در پسر خقیس ابی چند و مردم سرده و در تریز
 گویند که قیسی در ولایت تبریز در دهان سال در این قریه به فن کنی باشد
 گشت و در این قریه به قیسی هم رسید و از آنجا به ولایت شریخ و الله اعلم به بعد
مرزا منور روحانی آثار او بود چنانکه در ضار علی بن احمد الملک
 و در کرد و قریه خیابانی است او را بعضی از تابعین میدادند و بعضی از اصحاب
 میخوانند اشهر روایت آنست که از اصحاب است و با عصا به پنج دین که
 و در غزاد او در آنی میداد او تا بشف شکلات رسید به اعلم **و ایضا**
 در سرده و قریه باب در غزاد از یکی از اصحاب که در وقت است که حضرت را
 سپید در فرقه میکشیدند بنیاعت در سرده و فرقه از شکریه که

و نیز مزار مردم از هزاره تن از اصحاب و رفیقان معین است اگر چه
 اسم ثلثین این معلوم و مشخص نیست یکی بعد از دیگری سپید شد و مشهور و معروف است
 مزار فیض که اثری از این ملک است و در کوه غیب واقع شده است
 علی علیه السلام مشهور است در این دیار یکی از صاحبان لواحق صاحب بقیع است و در این
 آذربایجان بخت است که برایم این ملک است و بجهت آنکه دو داور دانی
 سید اود الله علم مزار در تن از صاحب و در قبر داری است یکی
 عبد الله نام و یکی عبد الکریم نام داله علم مزار یکی از اصحاب
 و حرمانه قبر است در محل رود دقت واقع و در این قبر اسم دی را
 بابا ترک بخواند بسبب آنکه اسم او را میخوانند و الله علم مزار مزار
 فرقه بن زید رحمه الله علی در قبر ملک است بعضی در این زینب مدینه اند
 بر قبر دی سنگی است بعضی از آن مدتش برانی مرقوم است و پنج خط کوفتی است سید
 نمی تلقح خلفه هم انشعاب بر است و این در مرتبه آخر درجه شهادت یا شهادت
 بسیاری از صاحب و تابعین در آن مکانی قبر که در فتنه بعضی گفته اند شهادت
 از اصحاب و تابعین در آن زمین خدا کین در خنده الله علم مزار

فیض آنکه الله اسم معلوم و الله رضا ری حقه تر از چهار است و از اصحاب صف
 مرد و انبیا است در قبه و خوارق آن کاشن المیز معین و بریه است داله علم
 و نیز در آنجا زیارت مشهور بر این رخ کرده از مجذوبان و مجنون

این است در زمان حضرت موسی علیه السلام بعد از آنکه در آنجا راه می‌گفت و قحطی در میان بی‌انگشت
 داشت و یافت حضرت موسی را و امرش را به دست آوردن رهروان حضرت با شکر بر آن کس بطاعت
 باران بصره افتند و بابت خطب بابت بابت باب سید کوی چون کتاب نرود و
 جوی که خط می‌کند و دهی این را سید و نفع بر آن که در آنجا است بر آن نام و دهی که نفع
 نرود حضرت موسی بغیر بر آن رفت از آن که رسیدن آن نرود تا بنی غنم سیدی و دهی که در آن
 بجو و سید و در آن دور بر آن نرود نرود نرود نرود نرود نرود نرود نرود نرود نرود نرود
 موسی علیه السلام و آن نرود نرود نرود نرود نرود نرود نرود نرود نرود نرود نرود
 می‌کشد تا نرود نرود نرود نرود نرود نرود نرود نرود نرود نرود نرود نرود
 و با نرود نرود نرود نرود نرود نرود نرود نرود نرود نرود نرود نرود
 بر یک اسم نرود نرود نرود نرود نرود نرود نرود نرود نرود نرود نرود نرود
 فرزند آن حضرت سیدی علیه السلام نرود نرود نرود نرود نرود نرود نرود
 علیه السلام رفت و آن نرود نرود نرود نرود نرود نرود نرود نرود نرود نرود
 رفت و در آن نرود نرود نرود نرود نرود نرود نرود نرود نرود نرود نرود
 که نرود نرود نرود نرود نرود نرود نرود نرود نرود نرود نرود نرود
 نرود نرود نرود نرود نرود نرود نرود نرود نرود نرود نرود نرود
 به نرود نرود نرود نرود نرود نرود نرود نرود نرود نرود نرود نرود
 به نرود نرود نرود نرود نرود نرود نرود نرود نرود نرود نرود نرود
 به نرود نرود نرود نرود نرود نرود نرود نرود نرود نرود نرود نرود

در آنکه گفته اند این حدیث است غرض از آنکه در آن بزرگواران بر کمال بر می آید و این حدیث
 در آنکه در آن حدیث آمده و در آنکه در آن حدیث آمده و در آنکه در آن حدیث آمده و در آنکه در آن حدیث آمده
 نوشته که در آن حدیث آمده و در آنکه در آن حدیث آمده و در آنکه در آن حدیث آمده و در آنکه در آن حدیث آمده
 رفت در آن حدیث آمده و در آنکه در آن حدیث آمده و در آنکه در آن حدیث آمده و در آنکه در آن حدیث آمده
 حدیثی در آن حدیث آمده و در آنکه در آن حدیث آمده و در آنکه در آن حدیث آمده و در آنکه در آن حدیث آمده
 بودی در آن حدیث آمده و در آنکه در آن حدیث آمده و در آنکه در آن حدیث آمده و در آنکه در آن حدیث آمده
 در آن حدیث آمده و در آنکه در آن حدیث آمده و در آنکه در آن حدیث آمده و در آنکه در آن حدیث آمده
 بش رفت و در آن حدیث آمده و در آنکه در آن حدیث آمده و در آنکه در آن حدیث آمده و در آنکه در آن حدیث آمده
 و در آن حدیث آمده و در آنکه در آن حدیث آمده و در آنکه در آن حدیث آمده و در آنکه در آن حدیث آمده
 و در آن حدیث آمده و در آنکه در آن حدیث آمده و در آنکه در آن حدیث آمده و در آنکه در آن حدیث آمده
 و در آن حدیث آمده و در آنکه در آن حدیث آمده و در آنکه در آن حدیث آمده و در آنکه در آن حدیث آمده

و از کبریا که کس متفق لیدین و شتر تنی اختف غمعه لدر بعضی اینها را که بسته میدهند
 بعضی اینها شتر تنی را و الله اعلم بحقیقت کجاست و در بریه اسکی لیدین زید
 بنده الله جل و اعلیٰ بنده خوار می قول کید عید الله انضاری سقا و اسو
 و بگویم شتر تنی را بر نصیر ملک یید عرقندی و الله اعلم **مزار**
 فیض آثار و شتر تنی را و الله اعلم در عرف و در جویا با حسن واقع شده و ی
 برادر عید است بر لوح قبرش در قریه ده بنده از او به غنچه اما صاحب لود این
 اصل الله علیه الهیید فیدیر الله قاضی شتر تنی را و الله اعلم و تا یکصد سنه خصل و شتر تنی و فتح
 و در بیکانی را و در شتر تنی و فتح شتر تنی را و الله اعلم و در بیکانی در این کانی
 شتر تنی به رجه شکر است رسیده بنی و یزیر تنه ناله کیده است و الله اعلم **مزار**
 و الله اعلم در جویا با حسن متحن بنده و باز ده قدم فصد و طرف قبه با حسن واقع شده
 و یی در اجبر بر قبرش سخته لدر و مرتبه اولی شیه شتر تنی و الله اعلم **مزار**
 منزه هراب در از کج را صاحب است در عرف و در عرف بنده را و الله اعلم و
 یی از سنگین بر قبرش نصب کیده لدر چن نه که است که اول شخصی که از صاحب
 در خاک عرف و فتح شده و ی بوده است و در اعظم جوار آن بزرگواران بنین جنت
 شده و اسم آن روضه را بنام آنی جناب هراب بخوانند و در ایام بسبب که
 سخن که نزدیک آنی است و در نصیر ملک رسیده سخن از این بزرگواران لدر عرف و شتر تنی
 و در آنی جنتی قریب با صاحب کج و تا بنین ابرار و عرب است و اکثر اینها را و الله اعلم

دومید ویران نموده که چنانچه از بعضی سطلن اثری مانده است **شماران**
 نام یکی از اصحاب سید اندام مرقش در کوه واقع است که از طرف بسترمانان
 میروند و در جانب قبه شام و شش ماهین عوام بر چرخ در جمع شهرت دارد و دیگر که را
 تب عارض میوه رشته از چند بر در غار ان بزرگوار می گردانست تب تحقیق می یام
 و فیض عن اکو رتجو به نفع لایذات از نفع و محبت و ما اعلم **ماپن** سرخاب
 و بابا مزید غارایت در کمال روحیت و صف مشهور است بزار عده از حضرت
 رسول صلی الله علیه و آن جناب از عده اراکین لشکر اسلام بعد است و این غار در تب
 بزار لایم نفعه واقع است و ما اعلم **ایضا** و بر روی که از شهر بول سر
 میروند قریب به دوات خانه عتیق غارایت و آن نیز مشهور است بزار عده از رسول
 صلی الله علیه و مردم آن که را از قریب است بزار ان بزرگوار می نیز صاحب
 لای لشکر اسلام بعد یعنی اسم شریفش سلام نش و ما اعلم **مزار**
 فیض انا ابو الحنفی عیبه از عده در آن راب ثر و در سرخاب کابده راب بر سینی رفا بزار
 اسم شریفش در تب ابع حصین قبیله است و بجز حصه اگر سینه که درش چوکان بنام جنج
 فتح گوشت حضرت رسول صلی الله علیه و دید که چوب چوکان در دست بر صحت از
 دست گرفته بهار انگشت و چوب راب است حضرت امیر المؤمنین علی عیبه اسلام
 دارد که بهار راب ان بزرگوار دارد و بکنند و بر لبیب کن عرصه رسول خدا صلی الله علیه
 راب ابو الحنفی عقب فرموده و در آن راب صلیبت و احوال او در روضه صف سطلن است

دی نهایت شمع بوده الی بزرگوار در اکثر عودات حازم رکاب حضرت سرالمراتب
 و میرالمسین علیه علی الصلوات الله علیه در شجاعت و بهادری از اقران ممتاز است
 و ذکر ثباتش در مواضع نه که رعد برانگشته شود است و در غزای قادیسیه بعد وقص سردار
 بعده از قبیلین و جرد پاوشه ای هم سردار کفار رستم نام بوده و با غیر سفید و سی و پنج
 فیض کبر در مقابلش که اسلام صف کشیده و در انشای راه ابوالمحجر از شرب شراب
 شتم سفت بعد وقص علیه علیه ویرا در نزل خود جبر نفعه آن کوکب کی بعد از آن
 در حواله بان نزل باین لشکر اسلام و کفار می برید و کردار عظیم و حق شیوه ابوالمحجر
 و زهرا ن کنان نظاره ایشان نفعه می بیند که کفار را که بر لشکر اسلام غلبه بسیار
 می نماید غیرت و سدیست برادغال بسته گیری از بعد وقص که در این برود
 می گوید که زنده ای این بنده را از پنج برادر دبی و سوجی بیار که بمیدان رفته و بار
 از زرد رنگ برادر دزد زنده ای بیار و پشربان میدان غلبه کفارند و هم کینه
 سیکوید از غنچه و می نماید و محسوس کتی اب و سراج و به و یکبار به نیت
 آن محسوس بر لطمه میزند و بزرگتر بند خ در ده **مصر**
 چو مرغ از قفس فتوت آن گرفت ابوالمحجر قسم می دهد می نماید در جمیت
 شتم ترگشته که دم که بزرگوارم و کینه بند از وی برداشته و اب و شیری با و می دهد آن سردار
 بر حق بر غرض پوشیده از یک جانب بمیدان در لکه چپ نواز از میان و در در آن
 کفار را خاک بزد می افکند و غیر اسلام در شهادت آن حال می نمایند و بهای آن

قری کشته یکصد می آید و در کنگره رهنم و پراکنده می شود و در اینجای فعل محاسن است
 که در سال از خود در می سازد و بند بر خود می کند و بدین شیوه کشته می شود
 ملکات می کند و در آشیای این می باشد و در صف از غیب پیدا شده و کفار را
 سرب ساخت پیش منسوب می بود و نیز تحقیق حال را بیان نموده معذوق او را
 از خبر نبوت عالم معذرت خواست و می نزد مرتبه تا نا شهید شد و خواست که در سید
 درسته خسر و عشر از بخت نیز از شره و حق و دنیای شهر بصره نیز خبر عهده و در این
 سال بوقوع رسیده و الله اعلم بالصواب **مزار**

و در بزرگوار از صاحب کی رفته باین ابر و در چند اب و در آنکه شهر و در سرم است
 کشف خانه و طرف شرقی از امام جده و عصاره و در آن شهر چین شهر است که
 حفاری و جنب قبر آن در بزرگوار بقری می کنند است بدین این رسیده و دیگر که بدین
 در آن بنایت تازه است و در خم سده و در آن زمان از فریضه شاد را در صبح و در این
 و کشته و الله اعلم **مزار** کشته بنی محسن سیدی رحمه الله علیه که در
 شهر و معروف است و در آن مزار شده و از ارمیه و بصیرت و اولاد بصیرت
 در این خواص و عوام را و در حبس بزرگوار است و در آن حضرت
 رست نه و صلی الله علیه و الله را و در قدیده و الله که در آن مقام توبه دعا
 بوده اند و در مرتبه اول در به شهادت یافته اند و در جنب عفا شده و از است باین
 عوام بزرگوار و در آن است که در آن مزار در مصره قتل شده

و عبده الرخامی ابابکر با عصا صبا یخ و یار لکته یکن که مرادی بوده بهر بقعه یرایش
 این ولایت چنین اتراح می رود که این شخص از اصحاب کبار بوده و مع و بهر اعظم
 مرار عبده الله مددی در همه ذریع و اوق شته است در جنب مراری که شهادت
 نماز خواجه علی الدین از زندی که یکی از وزرای جهنم شته است و در قیام مسجد و ک
 سخی یخ نموده و از برای خود نیز عمارت عالی بنا تمام رسانیده و بهر اعظم مرار
 امیر علی چپ عهد الله در جنب عمارت است که شکر د است سیمتره این عمارت تصحیف
 جب که عمارت از برین نر و کرات در وقت خسته بسبب آنکه حرف باد و لغت
 عرب نمی نرود و برین عوام اعظم بود و در کمال کثرت فقط با جبه چپ شهرت یافته است
 آن جنب و از کبار اصحاب است که یکنمحقق شده که در مرتبه اول بهر جبه شهادت
 رسیده است و در مرتبه ثانیه و الله اعلم :

ذکر بنای مسجد استادش کرد و عمارتش

ادستادش کرد و عهد اولی بن شهر رشع حسن که چک است و عمارت و زراعت و اکرم
 این عمارت عید شده است و دهم پادشاه هر دو در آن عمارت مرقوم است سلطان سلیمان
 که بهر همه این نکته این تمثیل بنی که کوفان این چنین فانی است و آن عمارت و در سنه
 اثنی وربعین و سبع مائه و در عوض یک سال با تمام رسیده است و جز این و از عظمت
 او اثری باقی نمانده و خطی که در آن عمارت نوشته است در دیده کاتب اندک
 و در موضعه خاک نظیر منقش شده و نموده خط خواهد عبده الله صیرغ است و شکم عمارت

دست و شکست که سینه بافت داشت که بعضی از طرف شرف عمارت راست کرد
صیرغه نزد نوشته است و الله اعلم به

مزار

ایمرا احمد درج و یا بهشید که شهرت دارد روز دوشنبه وقفه داشت و خواهر صید هم
صیرغه در چینه اب در فنی است که به عمارت خواهد ریشید از یزدانی نوشته اند
و خط شریف یزدانی در عمارت تبریز بسیار است چنانکه مردمان ملک خوش نویس
و می فرمود است رما عی صیرغه نامه جواهر خط کز خاک
گشت که هرگز است بر حسن خط او شب در دیوار خطه تبریز

باب چهارم

در ذکر دلداده ای و ادیب و لایزال و نفس شریف که در
مست
میر محمد الله بن زید بن اسم حسن علیه السلام در جنب بازاری که او در کعبه ای واقع
آن کعبه جنبه امر بود شهرت دارد و لوح فراوانی که بلفه علیا تبارک است
از حق است که اسم شریف و تبارک شهادت و بضر حدت آن حضرت بر آن
سند فتوح است و آن کعبه بود و نام سبیه و شهبان چه دارد خسته
و شریفه عبد الله بن زید بن اسم حسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام است
بنا است و تبارک شهادت و غیره محو شد و الله اعلم و هم در این کعبه قرار گرفته تن
از لایزال و مدینه است که در آن روز اسم و حدت بر اقامت این تبارک
به هم نماند و فرا میرود حدت به پیش کلم تبریز و در هر خود را در جوار

ان بزرگوار و فی نفسه در تاریخ ستر است که شهر تریز را اول بنی فرموده زوجه بیرون اثر
 بنیسه و خواتن بخت جعفر و دختر بنیاموده اند و متحقق است که بنیسه و خواتن
 شیهه فطریه خود را به یمنه شیخ از جبر عبید المجید زاری در کتاب نقص آورده
 که چون مادران ارشیده غول بنیسه و خواتن را در شیخ بهر بیت عیلم و سلام
 مستحق نمود و در کسند خور که در راه و کلمه عقد به به جیش از راه کلمه بنیسه
 پس راه غازی داشت که گفت بخت غیر یوی و بریده شدی و در راه بنیسه
 خواتن فرستاده بنیسه و از حال محبت حضرت مرتضی و فاطمه علیها السلام
 و پشت بهن کاغذ داشت که کن محمد و بنیامان بنیفر یوم و به ان حد و شکر
 کردیم و بریده شدیم و در ان پیمان داریم غرض گفته از اول بنی تریز را
 به شیخ نهادند و بنی اول تریز و شهر سنه بسین و ماه و قمر و بعضی در
 سنه تسع و ماه دوشته اند و در ان شهر کبریا بزرگه خراب شد و بیست و یکم
 داشت بعد از آن در تیره و در رابع عشر صفر سنه اربع و عین و اربع ماه و در وسط
 زلزله بکن ان موضع گفت بنیسه امیر فرمود که مردم از شهر بیرون روند
 بعضی طاعت نموده اتفاقا ان شب زلزله شد و بی واقع شد که چهار هزار نفر
 در زیر خاک بکشدند و شهر خراب گردید و این قضیه در سنه ۴۲۴ هجری
 چهار و قمر یافت و در ان وقت القایم با به و بشو و ان ابن محمد امیر راودی
 که به روم داشت و ی فقیر خسیفه به رت تریز داشت و دشت و قصبه ی

عمارت شده و بر طایفه سحر طلوع عقرب و حسیه نرود است و آن چابک دست طرح
 عمارت گذار خفته بعد از آن تا یک و نه دم کلی بعبت رز زلزله بسیار راه یافت
 سبب گیر گفته که ریزشهای متعدد و در تهاجمات نمودن و من فتنه زین شکر شد و بنابر
 آن قدر محسوس نمی گردد و در پنجم خروج زین را حرکات عینف و در آن شب
 و نه دم عمارت شود سلطان غار آن در نای خفت نمود از فرجه که بر کرد و تهاجمات
 کشیده نه چنانچه باغات و بضر از جبال که در آن واقع است و فتنه بوجوب فرموده
 عین نمودن که بر اسطه رحلت سلطان نایم ماند و همه اسلم با بصواب **مزار**
 در زم و در نوار امام زلعه موسی ابن جلال علی بابو المشرود و جمله سنجرا و واقع تحت
 کشته مردمی برکت کشته ملک یکنون و آن حضرت به پنج واسطه و بقوله سبب
 واسطه کبضر تمام هم موسی کاظم علیه السلام میرسد آن حضرت را امام نفع
 جلال می گفتند و به دانش آئند بر بزرگواران علامه و پرخج جدا به اول عید پیشانی
 بنایت حمید بعد است و بعضی ایشان را امام زلعه موسی صاحب طریق می گفته اند
 از آن جهت که آن معصوم مظلوم در دست کفر نابکار و سیر در کفر رفته طریق بر شیخ
 در گردن او نهاده اند **نظم** کشته زنه آن شده مادر او **سده**
 برگردن و بر پای او حسن خوش بر همه افاق طای به فرزند و پادشاه
 و مادر حرام بان مکان فرس زنی قبر از این مسجد سر خود و دای داشت
 و آن مسجد را مسجد حاجت می گفتند و آن ساره نیز نرفته حاجت تهرت داشت

و در پای بان سره چای جو چرخ دل مظلومان کشد و چرخ قتلان سیدان بر سف
 نان درون چاه مدت هفت سال مجرب است و سبب دیگر این سبب را سبب
 حاجت می گویند است که سبب نه گزیر است ز غنی بوده و در این قوت چرخ از راه
 زاده و صاحب دردم عزیز دل و سبب است و هر کسی را حاجتی و مشکلی یا چه حاجت به آن
 سخن فیض نشان می رفته که طلب حاجت خود می نهد که البته با ستم دل و روح پاک
 آن بزرگواران از سبب فیض قضای حاجت و قوت تهاش می شود **بیت**
 بهمت پاکوان چه شود و بهمت چرخ نهند ناصیه بر در کت بنا بر این بر سبب
 نهشت یا شته و خواب کنند که آن مقام شریف در لک زمانه خانه اش ویران شد
 و خود و فرزندانش نابود و مطلق شده و الله اعلم بالصواب **مر**

پیر برسی در طرف غربا سجنان در قرب تر خانه در مقابر نهاده مشهور به برحق
 واقع شد و عوام کاه صحرایش می گویند و برخی در کباب سینه سینه می خوانند
 و اثر احوال آن است که در آخرات بسبب کینه او بدش و دل او سبب نه
 و وقیفه در دست دارند که بعضی از ضحاکش در آن فرقه است بهر تقدیر بسبب بزرگ است
 هرگاه مردم آن گزیر و مشکلی پیش کرده است نه زنی با کینه که در آن واقع باب
 شده و کینه ترغیش و بریزد است می داند که خواجه نجم الدین بر باغ است خواجه
 در علوم ظاهری و باطنی سرگردان و کاه رعبه غایت پر موسی از چه بزرگوار خود بیت یا صد
 یکی از خطای آن است که در این فرق مد خطه شده چنانچه در این قوت خطه

و الله اعلم بالصواب **مراد** فیض ایا پرستاره که از اجزای است در سر
 و ارباب در سرد جنب شیشه که از ذرات است و اگر آن قب و علو را پیش بریزد
 که در این مختصات بکشد بر استی که برادر و جنب آن سگ است نه از پیش در قب
 را در پیش و در حلقه و نزل شخصی و قی شده و ارباب است این سگ است نه از پیش
 شده است و بعد از آنکه از غزای آن بزرگوار که را را و در از غی که رفته و هر یک از آن
 مردم از طاعت و کرامات و چیزی نصرتی نمایند و الله اعلم **ایضا**
 و شهر است که چه قاسم یک سجده است و نه از آن دو در جنب سجده صد سجده است
 از آن شیخ جردن وی از متقدمین شیخ این و یا است و میرید بشید بر سر این شیخ
 حضرت شیخ بایزید بطلای است و نه فن ترغیض در بیان صد سجده است و آن سجده صد سجده
 قیام است و در زمانیکه تریز بر زله خواب و در آن شیخ بایزید در آن سجده
 مکان داشته آن سجده صد سجده را کسی رسیده است چنان بر سر زده خواب شده است
 و تا بحال خودی مانده از آن زلزله این شیخ عمارت در زمانه عین زرعیت آن بزرگوار
 آن مکان مختصر مانده عوام آن سجده صد سجده را از آن قطب الله وین را و الحقین بریم
 بطلای میدارند بر وی اعتراض می نمایند که چنان مکان خود را و از آن شیخ فطرت
 نه و باقی را و که داشته می بایست که به عادت جمیع شهر را از این آفت می فطرت
 نماید یا که اول مکان خود را و از آن متفق است که شیخ بایزید بطلای در حقیقت
 حریف بچینه رسیده و در آن مکان شیخ نشاند و این قضیه است و بهر وجهی برآید

از حضرت سید ابشر عید مسوات الله ملک الله واقع شد فقر است که در آن روز
 مرغی بر دیوار از او پدید نشست و بنام خود شیخ ابراهیم جو بانه در خدمت شیخ
 بوسطنی الی رفیق بوی گفت سید الله این مرغ چه میگوید گفت نه گفت میگوید
 که شهر تریز نام بر زلزله یون شد و مسجد را وید تو مسجد خراب است کنش شیخ ابراهیم
 گفت ای که در سلطان الی رفیق فرمود خدای تعالی به به این شهر کنیز بود که
 مسکن تو خراب می شود و با تکیه کنان ما و خانه های مردم و بگوان می مانده شیخ ابراهیم
 انصاف داد و این زلزله اول تریز است فقر است صبح ابراهیم از شیخ بیرون
 پرسید که چه میفرماید در حال شهر این دیوار مسجد و ابد است که لول خورده و پنج
 صاحب طالع عقرب است عقرب که است مردم این دیوار را آن بصیرت
 نباشد که شهر را بنشیند کنش از زمین ایشان غارت می شود و بی صاحب
 منی و بندگان رتبه می باشند و الله اعلم بحقیق و الله مراد **ایضا**
 در تریز و مسجد است که در او ایستاده است سخته لایکی مسجد عبد الله عمر یا عمر
 که در که چه از ابد است و یکی بین مسجد نه که رو این مابین سردی زاب و حمام
 کنان واقع است و الله اعلم **مرکز** سید کنش از شیخ صاحب
 متوسطه در علوم غریبه که نه آفتن بوده و در هر روز بر کعبه علامه شده
 به کز فضایش کتاب متوسطه ناطق است و الله اعلم **ایضا**
 و جنب کعبه ان سید خاتون است مغرب بیکال طره که در زیر سلطان محمد

نه باشند است اخرا از اسباب عاریتی خرد را بر اسب خفته بر هیچ اسباب نغرد و از مهر
 کوشیده و دیر مقامات عالم میسر شده و دانسته علم را در دست فرزند
 فیض انا رعب الله که از جمله علم را ان مشر و اعظم بعد و بقصد خوانی کفایت بخیر و دیر کند
 به رجه شهادت رسیده و در علم نوبت در مسجدی که در عقب و گانی است و در این دیار بعد از
 حضرت امیر المؤمنین علیه السلام مشهور است معلوم نیست و در مرتبه اول که یادمانه و در اعظم
 اگر چه اسامی شریفان تحقیق نموده است و در این فیض انا را از علم عالم
 عاقلان و در جمله و در همین در مسجد و در واقع است و در واقع اثر از ازاره من ان و انما الله
 عاقلان و در علم است و این را از فرزند انی محمد حقیقت رسیده و علم اسلام اسم این را
 نیز خونی عاقلان و در علم علی بن محمد و این اسم شریفان تحقیق نیست و در حضرت خواص
 محمد پارس زیارت این می کردی فرمایند این نام را زاده و در سطح نیستند
 و این نام رسیده عاقلان و در مرتبه باشد و دانسته علم فرزند

یکی از نام زاده و در حواله باب فرزند است و در اسم مشهور نیست تحقیق
 این پنج تن که در کوشش سبب انچه در کتاب بخواند بسم الله است و در بعضی قرآن
 نیز از قوم است که از ایمان پنج حسین اسم این نام زین ابی بنی را قبرش در تبریز است
 و عبد الرحمن عبد الحمید و عبد الکرم و عبد الواسع و فرزند ان قائم بن محمد و
 بن سبغ بن ماوی این نام زین ابی بنی عبد السلام و در تبریزه ان قبرش ان میهن نیست
 و در مسجد ان تبریز مسجدی است که بنشیند و مشهور است حضرت قائم از نام زاده و در

رجه شهادت رسیده اند و این قضیه محل شهرت دارد و در این موضع سرداب است که در آن
نه فرزند و نه هیچ شخص فزونی که فرزند آن کدام باشد و الله اعلم و دیگر
و زودتر آن جناب با صاحب این امام هم علی الصغری علیه السلام که از بقعه جبریز که بقعه
دکترایان را در بر رجعه شهادت رسانیده نه و قرائن در تبریز است یعنی همین نیست و نیز
و بجز این بزرگوار است و فرزند آن عاقل است امیر حسین امام حسن علیه السلام را
در آذربایجان به رجعه شهادت رسانیده نه و هیچ شخص نیست و در کدام موضع از بایست
و شهر راست و هیچ جایی نیست یعنی علیه الصغری و العذاب و در آن زود نیز در امام زاهد
از نه که در کوفت و صیغه دیگر رخصت رسانیده و الله اعلم و ایضا
سید حسن شهر بزرگوار است در رسیده آن عزیز بزرگوار است در مکان همین بزرگوار است
در رسیده آن می بود و چنانچه ارباب انتقال فرموده و در آن مکان در دین حیات
با نفس برود و فرزند آن جناب مجتهد و با بود و در کمال مرتبه و حال از مجربان ملک
مستقل رسیده حسن و با یکی از ائمه است از بزرگان می بوده است از بزرگان
فرق عادات با حد و نهایت بظهور رسیده و رسیده های بزرگوار بسیار از آن سطر
و نه که در بقعه فرستش در ایام ستمت شد و در عین صغری است یعنی علیه الرحمه و از خود آن
بعده در سینه نهضه و بجه و بگری و ایضا بعثت خواهران و بچرا
در موضع است در کمال فیض و صف در آن نه فرستند با بزرگواران آن از فرزند
حضرت امام موسی کاظم علیه السلام باشد و الله اعلم مقرر

یا علی



[illegible]

جانت زنده

شعر

بدال نه بختی را دست نه بند	در کفر فقر کتیه کا هست نه بند
تا بچه قلعه روان سنی نثری	حق که اینج کا هست نه بند
ای لرد و طریق حق پای کشت	دی مانده برادر و دست و کام کشت
خرابی که مبطوب حقیقت برسی	بشتاب که روی تو از سستی است

اگر چه به یه دو کتا دهنز عوام اندام بختی آن عالم مقام قطع می نماید لیکن بخت
 بصیرت اثر بنیادین طریق بریت و طریقت و حقیقت بر کس و بر هر بنی است
 که حوال همیشه روح مطهر الی برنگ در رنگ کن کن مکان متاخر و متفر
 بچونه بدست قری بخت فار و خاشاک شوق دال و دوبرت از اطراف
 خود در غمغه و این عین رضا و محض به عی آن بزرگ بر دو جهان پناه
 مبدد و قه ارباب الدول ملهون نه جانب الی بدین قلم مهم کشته ارباب
 کیست اینج صحبت را در کمال ریاست الی جانب سیدانند و سلسله
 رئیس سب حضرت دهم موسی کاظم علیه السلام منق می شود و مبصر و پیرا
 و نقو از سب پر جل سیدانند و در سه تئین و شان ماته از دارق قریه
 نزل بقاشته و الی جانب از رکوات صلیح و نسب و اسب است بر حیدر
 تر نه اینج سید شمس الدین عی بن سید علی بن سید محمود بن سید علی الدین
 سید حسن بن سید جعفر بن سید رحمان الدین بن سید ابو العالم



سید عبد الله بن الدنام و سید الدنام حضرت امام موسی کاظم علیه السلام و امام
 رضا صاحب سید الدنام فرموده است که طیب الدین
 سید رحمة رب العالمین از او و ملک ترک است و بدلت طایفه او دلت
 منزه و صاحب رتبه و سرست جام جذبات و مقامات و عدلت و ثرق
 و ذوق و عشق مخالف نفس و کرمی و اجتناب از خدای داشت و اکثر
 برترش و زاده و برادر و یزید و کرامت بر این طبقه و برترش و در ترش
 از افعال خراسانی و رانی میر حیدر است و الله اعلم
 ایضا
 قاضی نور الدین مرعش نریشی در کتاب مجلس المؤمنین آورده که سید
 در سلوک سینه شیوه سید محمد بنی رحمه الله و نسبت او بچند واسطه منقذ
 بسید ابی بلهیم خراسانی که از حسیه تهنه حضرت سید الدنام امام
 امام علی ابن موسی الرضا علیه السلام است جناب میر در غایت عزیمت
 و تخر و بعد است و فاروق عادات بسیار از ان بیخ سلمات بعد از
 طایفه شده و از ان حسیه در دست با کثرت چون نوم زخم کرده و چنانکه
 سید طایفه میر حیدر را می در شرح نص و ادوی برکت بخصوص امام
 به ان تصحیح فرموده و نیز نموده است و در وقتی که بدین زیارت است نه
 حضرت سید الدین و سید دشت او ای امر المؤمنین علیه السلام رفت و حق باستان
 عذیب پاسبان رسید برین و در برابر روضه بود و در برابر انصب بود

و بیک پایتخت یافت روز پنج سخنزد و نه اش مسدود و مشر حضرت بود
 هتم در نصف شب آواز ییسی از درون روضه بد که که کنی بنفث اثر
 و خدا هم شنیدند و در نیمه از خواب بریدند که فرزندم حیدر را دریا بید
 که او از آن نمی است همچو اطراف روضه مظهر را یک نفس کردند و ی را
 دیدند و از نام و نبش پرسیدند همه را ثابت و محقق شد که خطاب بمطاب و
 رب الله باب با دست مدح و بکی و ز روی غوت و احترام بی برکتش
 شرف گشتند و در زیارتش بیک کید بقت می کردند با بجز از احترام هر چه
 بر روضه اش در آورده و زیارت حضرت و الله و وحی مظهر علیه التحیه و ان
 شرف کوه و دین خیز با طاف عالم اتر یافت به انکه آن پنجم غلبره این
 در سید صاحب کمال از حد و قدر و قال مقال افزون است و جهالت
 بریدان صاحب تقیه و تقصیر بر وجه مزید بر آنست که در نوع برتر و توان
 نزد تحقیق در دیر و الموعده سبب کینه و عداوت یک کید منع است حضرت
 فخر الدین محمد المصطفی صلی الله علیه و سلم خوانند بود و بیک از پنج هزار
 از قبایح و عمل مریدان صانع روکار و زود و روکار و روکار و روکار
 و کلمه که از خراسان بود یعنی ذبا نه فرزند خدا بود استخوان المین شعر

پنج جدا تر از هجرت

هجرت بر لب خرد تهنیت

فیض شاد بر هر حد و از کار

و الله اعلم بالصواب

لیس شده است در پرون باز از هر دری در رای کیمیش کیون برده
 در جنب شایع در جانب دست چپ در محوطه واقع است آن جانب را
 صفت جدول غالب بعد است و در اوج و مد و مرقع با هم می آن بزرگ
 رود و کمره اوقات برب خرقیم و اقام می نمود و در اوج و اقم می بیند
 که غضبش می گیرد و میگوید بی سخت تا که در این کمره از رتب تو در از بستم
 بهن که با تو خدایم که در دستان در پیش خانه وی بر زمین می زند و بهن شب
 بقل را در پیش خرب میوه علی الصبح و آن کمره را بقبرستان برده اند
 در این دفن نمونی کی از زرشش که در کبر پرت فرت شده و در اقم در آن
 مرز و ناظر بعد نفق نموده و در مرز و بونه و نشر آن کمره را در زرد و در
 دی بقیه قحط شده به طر فتر که بقل نیز درون روی و فرت نمود
 در حالت نزع از هر اوج آتش بر دی می افستد تا مردم خبر دارند و نیم
 بهنش میزند و از خواب که دیده و بعد روز نشخود بفرزندانش پیرست
 فخر و امانه یا و لاله بصار

شعر

پاس ادب و در که لاله کاد	لطف ازل پس تو دار کفاه
لکنه بدین فرقه فراب زد	کرهش بر بزد و العیب

و الله اعلم مرار بهوشه تری در از شب حال لیس اسلام
 و در لسنه و افواه و در زکامه است که بهشت با مردانی است و مردانی

محاسبه و تقاضای نمود و در محله شریکین در کسبه میت کوبیدند و پیرامون مرد است
 که پیش از این تغییر تریز ب دست بسته و در باب زشتی وی در این مکرر کرده بودیم
 و می گفتم که او خود را از این است و نه از قصد حکومته او در این مکرر کرده ذکر
 نمایم شبی در او افتادیم نوعی در شایسته واقع شد و او گفتیم مزار
 مزار برادرش میباش و در محله بطل را که ما بین درب اصلی و شش کسبه است
 واقع شد کسبه فرازش مانند کسبه خرد پاژ است و دست راست را هم
 مزار مزار در دست خود و در محله شریکین است و برایتی است
 در غایت صفای و درونی بعد در کمال و کمال و کمال و کمال و کمال و کمال و کمال
 شوی است که وی هم پاژ شده و در حقیقت خاتون که در حقیقت شایسته است
 کسبه مرقه دوش در پهن کتیه است و زجه دوش بوده است و او را در هر چون
 عدم و عقب بر سلطنت فغان را شایسته و زده ترک و استخراج که اس س
 سلطنت با قیادت و خست و کسبه کسبه قول و مع کسبه که در کسبه وی از مردم است
 و کسبه در برادر وی کسبه کسبه و کسبه کسبه و کسبه کسبه و کسبه کسبه و کسبه کسبه
 بزنی تیش می گفتم و در تریز کسبه آن خرقه بین کتیه بوده و جاست رویه
 تبه و اسکینه بر جبهه برادر وی کسبه کسبه است کمال و کمال و کمال و کمال و کمال و کمال
 می نمودن این خرقه دانسته که در مزاران بزرگوار در تریز است و نه دانسته که
 که فرازش که ام است اول که تریز که نه نقص مزار و کسبه کسبه و کسبه کسبه و کسبه کسبه

بواسطه آنکه آن کینه سوزنخ دانی را اثر عمارت دیگر خراب گشته گفته اند میرحیدر
 برادر حاجی کتبش است این لیغ قهر را صدق دانسته اند آن کینه را
 خراب نموده اند و بیخه در عمارت در عایت آن کینه در کنان آن مکان گشته
 در عمارت کینه دوست خدا را بجهت لبرال روی می آفریند و جنت مکان
 شد و تهاب نموده و سال نهضه و چهارم عزیر الرجه را در فتنش در جادی پذیر
 سه خصل دین بپس مانده و واقع شده و این پنج راجع بر لوح تراش مرقوم است
 و الله اعلم من کار خواجه محمد علی در جانب قبش کبان و جنب رفوف
 و مقابر دولت خانه جدید است واقع است آینه وی می رود و آن سلطان
 غازیان بعضی بنده اند و علی شیر و انداخته کرد و در اصل کعبه در مصر فتنه
 آن غلط است بسبب آنکه از زمان خاقانارمان این فکلی صد و سی سال گشته
 پس فاضل و شاعران در بوده است در عین مرض الموت این بیت گفته است
 وصیت نموده که بر کعبه تراش بنویسد چنان نموده اند و بر کعبهش نوشته اند چنان
 بنده ضعیف محمد که از اشتغال دینوی اعراض نموده ایست گفته شعر

سیدان بر سببی و دیدیم
 در اوج بودی هر چه دیدیم
 در بخشش حق به آن سیدیم
 فخر خوش مطربان شنیدیم

مستحق و مرام و دیدیم
 چون بر قون بصد طریق
 بر پای کزین مبدترین
 رخ بر رخ و لبر آن نمودیم

در باغ جل، هر دیان
 رفیق بکد بار ک
 کردیم بر آزار کشته پر
 چرخ ملک بقاشد قیر
 در دانه شله باز رستم
 کردیم بکن دل تنق
 پود و صد اع خود نادیم
 باوخت کور و نسر کردیم
 کینت مال خود را از
 شاید ز بسبب مغوی
 یام و فکزد با کسر

یکن و کمن و نقشه چیدیم
 در خدمت مصطفی رسیدیم
 با تیغ و جبر سپهر ندیدیم
 زان جمله طبع بکس بریدیم
 از دلم و جبر روان چیدیم
 چرخ دعوت از جی شنیدیم
 تسلیم شدیم و ارسیدیم
 در کنج سکه بیا رسیدیم
 در رشته نظم و کینه رسیدیم
 گوید و بر قدش رسیدیم
 بر کینه دو رشته دیدیم

در آفرینات مرقم است در حرره غنچه سینه ارج و مشرب
 روان مکان فیض نشانی بکینه و دبیان نهرت در دنا بر کینه
 سکه شریف حضرت ابراهیم و هم در بین دیاری کینه لزم مقام و کینه
 کینه مرقه حراجه شمس و بین محمد تقی بعد از علم ایضا
 این مر و بنه شمس کینه در جنب شمس از ایت مهر و ابراز کینه
 از مردم آن کینه روی را در و اقمه کینه لزم با شقاق تمام تیر مرزاش کینه

و قریب تمام بدان مقبره و مقام دارند اکثر شب با شمع و چراغ به آن مقام میروند
 و از روش طلب استقامت می نمایند و اکثر اوقات بقتضای رسیده
 اعظم با بصواب ایضا و متعجب بر کسب فضیلت و بر غنای منزل شخصی از
 امر از راست شهر بزار بندان خاتون گویند که می از نام زاده است
 و بعضی وی را یکی از هفت خواهران سیده اند و الله اعلم مزار
 در پیش مدغری که از فقرای باب الله در مکه شش کیلان در قریه است که از
 خرابه آب و طافت بود و از جاذبه تجری نه تسبیح و نه نذر سیه بود
 و کعبه به کعبه مدغری معروف و مشهور است اکتی مکان خیلی با صفا و مسکن
 و رفیق حضرت باری جنت عظمه است وی از سلسله ابراهیم و ابراهیم است
 و مرید بابا است و بابا عا هر از رفیقان اسرار بیخ است و از اهل
 ریاست مخزن کعبه و جویان کثیر اسب و نیز در آن مکان فیض زن است
 همچنین پرورش مدغری است و در فن ترفیق آن مکان است و در پیش مدغری
 بر برجش این عمارت ساخته است مزار فیض آنرا یکی
 از شیخ کب و در پهنی بیابان قریب بان و در زکوار و واقع شده لوح
 مرآت سنگ بکودی است و در آن نوشته لغات و الله ابه به به چار و سیه
 و ترفیق این مدعظم هر شد الله العالیف بنی و دم شمس استقیقه و استقامتی
 شیخ ذوالنون النور بخش و تبریزی نصف لوح را در آن رود سیه

فرمود که صدای تسبیح و اذین بچرخ برنج رسیده و در هر بار که از عمر زانوی
 چون آید مرجع و بچرخ میقتنی را بیان نمود حضرت خضر و ایس و علی
 علیها السلام در آن مجلس بودند حضرت خضر و حضرت ایس فرمود که متعالین
 بر این آیه را برتری تغییر نمود که کف در آن قصیده با نرفیق بود و چنانچه صبی و دیبا
 نیز حاضر بودند ایشان حضرت خضر و حضرت ایس علیهما السلام را نشاندند
 یکی از آن حسبه قطب بود و تحقیق شیخ صفر الدین علیهم السلام بود و او
 در آن زمانی در سوادیه سلطانیه پیش در زیر طاق صبی و ایس می
 گفت صاحب علوم ظاهری و باطنی بود و سید گفت ای وای در آن مجلس سر غطف
 بیان فرمود که صدای تسبیح و اذین بچرخ رسیده و در هر بار که از عمر زانوی
 و تحقیق و مغیرین آید را تغییر تغییر نمود که کف در آن گفتند که آن را
 بیان فرمایید فرمود که مراد از مرجع و بچرخ میقتنی نه آن دو در یابی است
 بلکه مقصود از این دو در یابی است که آن وجهی که هر دو را حضرت سید و
 و صبی مصطفی شاد و ایس مکرس بذات خود و امیر المؤمنین علی بن ابی طالب
 علیهم السلام و حضرت سید و ایس و ایس فاطمه زهرا سلام الله علیها است
 و چنانچه بر رخ دیدنی ایشان است بذات قدسی صفات باعث ایجاب کمال
 و شرف و احسن انوار و جانی پیر از زمان است و مقصود از بچرخ نهادن
 و نمودار و المرجان ذات سید سیدی شایسته لبر انجبه حضرت امام حسن

و حضرت امام حسین علیه السلام دست و این پنج تن اهل عبادت و بهترین خلق خدا
 و شیعیان روز جزا بنده حبش آن حب خدا و باعث رسیدگی و دوسر
 و بنفش ایشان مناصات و شهادت و ثمره کما در است در یوم و بخوار
 و محرومی و نرسیدی از رحمت خدا هر که دست تو سب از مصلحتی زود ناچی
 و دستگیر است و بکلمه بنیر دین آن انا بت خود کمره و زین کار است و بکشت
 جهنم حضرت واجب الوجوه البربر غنمه و نلک بر سحر آن البین و بویه ایح قول
 آیات کلام خدا و حدیث رسول ملک علام فقر خود و سبب بدعت و رسید
 و صحت نبوی را که بکلمه بنیر دین آن انا بت خود کمره و زین کار است و بکشت
 بهس جمع گیری از نه ارباب غنیمت ابا و تبر انچه بنده برب حق الله اثنی عشر
 علیه السلام شرف گشتند و الله اعلم **نقیر است** و وزیر اسیر را
 انکفاری و بعضی باشد و نیت الله بود و کمر را نیت وی پادشاه می نمود و قراین
 بیت از آن بزرگ در مبر و او خوانند

بیت

کمر خود را در خدا و الله	کمر خود را در خدا و الله
--------------------------	--------------------------

و زیر بواسطه از آن که نفاق با وجه بعضی و نفاق وی را بعضی خولند
 آن جناب اجابت دعوت نفع ختم خلع از خواست خوان در سبب برخواست
 و ای سیه و عری صدر خور بنایت نمود و است و بنی بانی لقمه حرام بنایت
 و او سبب و مافرح که کشته فرمودم صدر بود و در این لقمه ترا نیز دردم بر دهنم

وزیر گفت که این برده که تو محال گوشت او را خردی بر تو ظالمم که حرام بر او
 صاحب برده را بطیسه از او برال نموده و از غلبه گفت فرزند من بهار
 نه نمونده که اگر خدای متعال او را شفادیم این برده را بهشت و نعمت و سه
 بر من حوائی شفا یافت خردتم و فایده نفع بهش برده را آوردم که سجدت این
 سید بزرگوار بر من در زمانی تو بر من تمام روا داشتند و اگر ک صفت برده را از من
 برود و وزیر در این کار که در زشت نمودم و بی احترامی و خسر کردید و حق
 را از منش را در گوش کشید صاحب سید او را در این زمین او را صاحب
 علوم غایبی و بعضی رشته و فرقه که می در عورت و مقامات و کشفات
 و شهادت و زهد و مجاهدات تر شد کاس این طایفه مرتاض بود و
 سرید رسیدن صدها و این نیرازی است و از صفات صاحب رسوای
 و علم علم غنی و علم اولین و آخر حضرت امام بنی و سخن امیرالمومنین
 و امام الیقین علی بن ابی طالب علیه السلام در چند خط آن حضرت است
 آورده و بهت سال در که صد که در نوحی بخ است و کج غاری مبطله آن
 اشتغال داشته و در آن غایب چهار بعین بر آورده و آن اوراق علوم میثار
 به آن بزرگوار کشف شد بعضی جزای از فخر آن در آن زمان جزوده و دین
 زمان از آن را و این دین نای به به و عیان شد به می نسیه شمر
 قریل مابش و غیا آن بر کنی به تقسیم آورده

قصیده

عالمی قیج و داری بسیم به	زنده او کم عیاری بسیم
در خراسان در مصر و ساموین	قندهار و زاری بسیم
در بنجوم این سخن نمی گویم	بلکه از کرد و کاری بسیم

ارشاد این بسبب از آن بر صفت روزگار بر سر حد است رسیده که بعد از
 چندین سال صحتش بطور رسیده و تصانیف بسیار از آن بزرگوار بر صفت
 روزگار و زنده و اخیر و کارنامه و نسخه از آن بزرگوار و شعر و لغت و نظر این
 دوزخ به مقدر رسیده و در این منهای المصلحت است و در آن مستحق تقدیر
 و در آن روز در آن صفت نفس و در آن نصیحت و در آن مکاشفه
 و غیبه و مراتب و مجود و بر خیزه و در آن جواهر و توفیق و عیون و شرح فائده به
 و تعلیم و در آن در فضیلت و در آن نکات صیغه و جاتی و در آن خبرات و شرح
 و اخلاص و در آن دمانت و عهد و در آن دمانت و شرح مکش و از
 و کتب اکابر و در آن جمع کثیر باشد و آن کامرین به تبیین رسیده و
 و چهار صد و در آن تصنیف نفی و در آن اشعار کثیر باشد و در آن سده و استقامت
 و در آن نسبت و تقدیر و در آن احوال و در آن نفع نسبت آن بزرگوار و در آن نسبت
 و در آن زوال و در آن

بیت

محمود عارفان را بنام	قره العین میر عبد الله
در وقت پر روزه	برادران محمدان سید

که بزدنش به پنج رو نماند
میر عبده الله است تا داند
سید سید سید
مادرش شاد ز لعل داند
روح مضرت و لطف نوران
صحنی بود از پریشانی
مشهر بود عالم فانی
کان احسان و کج عارفان
نقش در که سخن دران
بوسید علی کاشانی
میر محمد که بنده کن درش
شاد و ملاقات سید همی
میر عبده الله گفته روح این
باز دامم محمد باقر
پیران و آینه سین
باز دامم سبکی چنین همیشه
آن دمی بر لبار خدای

باز سلطان ادیبی جهان
میر که مگر کمال دین یسعی
پیش ما شمع است و جدوسی
و کز آن جعفر خجسته لغا
سید صبا کن که صاحب بود
میر حاتم که زو بخت او
باز سید علی عالم قرار
ارایم گفته نور می بخش
پیش صاحب دانش
میر محمد که بنده کن درش
در جهان یافتند سید
اشاب سپهر سلطان
گفته او را که جبهه را جانا
باقر علم دین ربانی
گفته زین العابدین خا
نور چشم عالمی
و اما ملک سید

اسم کنیده باشد در مدینه علم
فرز داسم چه بنی رول خدایت

کوری خارجی مرد و
استخار است نیست پنهان

ان شاد باز در شهر سینه عیش و شادمانی ازین دشمنان بلم بقا پرواز
نمود این قضیه در زمان سفت امیرش در رخ بود و الله اعلم بالصواب
مزار یکی از ادیبی که درین دیار پر کلمه شهرت دارد بدین ترانوکیه
مدغوی در معده واق در مقبره فافتاده که در زمان ملک اشرف توبانی ساخته
شده وی از ادیبی که راست و بصفت جدا موصوف کوسینه بیباچین
مصابیح کو بکس شریفش رسیده بلکه که لهر تریز یضق و خون ریز سر راغب
بهتند جلال بروی غالب کشته توجه این دیار می شود به بیخ قصه که تبرز و لهر
تبریز را منهدم و منهدم نماید وی فرموده تبریز را خواهم خورد و چمن سبزه را تبریز
رسیده و شش بیباچین کشف کشته که کشف می نموده یکی از مریدان
علم فرمود که بغداد را به برادر خرقه پوش به بیخ صفت می لید چمن بروی رسیده
و کجوا بیباچین می گوید که تبریز را بسجوری اگر این کلمه را خردی تبریز را می خرد
خرد و الله به انکه یک قم ازین در این دیار با صاحبیت و قدم بقدم
با هم رسیده سپرده اندان مرید در کرده که پایان مرسوم است بروی می رسد
و پنجم با بیباچین را مع کلمه بروی میرساند هر چند اجتهاد و ایتام می نماید ربیع
کلمه را نمی تواند بخورد و باقی آن مرید بنده است با بیباچین می لید بعد از حد فاست

بسیار سخت با ما می فرماید که تو بخیر و تسبیح قول خود را بصد و اندام برتر از آنکه
 بهر حال از روز با ما بر کنی و اسب تو به باطن ترا که تو را که شیشه صدق
 بنامی نیز با تو در این امر موافقت است رکت نیم تکیه به قیامت دست
 از این قوم بازداریم و اگر آنکه سمع شده که نبی بهر چه رای خورشید ضیا
 و قصه نایب جان نایب دی و طاعت گماشته است تو به می نایم می چنه
 اگر چه نقل از خودم بفرمایند و اگر اثر ما را بر تو بضرع بطاعت
 و جدات و صیام و ریم و قیام و غیرات و برات و صحرای شب بیداری
 و تهمت قرآن مجید و نجات بهرگاه باری تعالی اشتغال و از نه علی الصبح
 بعد از نماز با حسن و شاکسته افکار نه است و مسند رت می نایم و از روی
 خجسته و انک رنای تو به و استغفار می کشی و از با حسن و انصافی نایم که بعد از حرام
 از صف رو کب رین و یا فرخنده آثار طلب نایم و می فرماید که صحرای از نایب پانی را
 آنی چنانکه نمیشد به نمودم هر یک از ایشان بر تو وعده را چندان بهر نذر
 سپه جا روی نایم نمی فرماید که بعد از یوم و رکعت صحت و عاصی صلی
 ایشان باشم بقیت العود برتر از نایم و بر اسباب امره کور پر که می گویند
 و الله اعلم بالصواب مزار فیض آثار با عجب الرحمن عجب رب
 که از مجموعان آگهی بعد و مکتبش کیون در حالت خانه عقیق و رقب مال بر است
 در تاریخ زکات نایم و رقم است و می گویند زکات باین جهان است و حسن بدست

استه ایا فته رتم فان که بصفت بجا صفت بعد و از امرای جهان ش
 بعد بعد به پیشکران بجای حسن پادشاه در کنگه شمشیر کی از غده زانوش کشیده
 بر طاس می زد و می گوید و از اس این ترخان بعد از ایامی که مرید واقع می شود
 عظیم پیشکر این ترخان می رسد و این ترخان خود کوفته می شود و حسن پادشاه
 را شاد و بخت و می نماید که ام ترخان در میان آن همه سپاه است و به بران شمشیر
 که با عصبه از خر بر طاس زده و گفته بود که این را این ترخان است می نماید و او را
 می کشند که مرید این شمشیر کوهل بر سینه او محض با این شمشیر کوهل او را میزنند
 و نیز حسن پادشاه در لاله بی جهان شاد و متروک بعد که با عصبه از خر بر طاس
 دود و که بر دایم حال را حسن پادشاه بفال یک شمشیر و علی انور برادرش
 دیگر نیز از پشت و ب بر نه داشت تا بر جهان شاد و طعنه یافت و از آن بهر ب
 و این را شال این غریب بسیار است و فاشتر در نان سفت سطل میترس
 بعد و آن کینه را بر بر ترس سطل میترس و خسته و به اعظم مزار

در زم و در دوز قطب المیقین شیخ شرف الدین طری در مال میرا فخر میرا شربت
 رانی کهان فیض شاد را البیبان مالک سری کسین که خانه پادشاه است
 سابق منیر که خان و پسر از وسطان او پس و بعد از او تا زمان جهان
 در آنجا بعد از آنکه از این خصلت و خندق و در دوازده و عدداست و به قیاس
 عشق شهرت و در دوازده مال میرزبان اگر که خانه امرا و سلاطین را کسین بهر

ملک العلم و الله اعلم تاریخ دفات شرف الیمن برستی و تحقیق نشد دفات
حضرت شیخ صفی الیمن اسحق حسینی از ویس علمه رحمه در روز شنبه هجری
شهر محرم الحرام سنه خمس و عتین و سبع مائه و اربع شده در زمان سلطان ابوسعید
و این تاریخ را برشته نظم آورده اند
قطعه

شیخ اعظم صفی الیمن اسحق	مرشد راه حق ع الله طه ق
کاشف منی الم نشرح	عالم السر النفس و افق
بخصه و سی و پنج از بخت	روح پاکش ز تخم نو ذوق

و الله اعلم بالله اب قریب بذات شرف الیمن بکبیرة مزایست
مشهور بزاز با جمعه خدای بی ازینک زمان بکده را بعه نان بعه است بر سر
بقرش کبندی محضر بعه رویان کبند را ویران نموده اند و باطل و دوزخ بنای
انها را ازین دیار برداشته اند
لمؤلفه

به چو کنی یک ترقی در	در بهشت سنده لذت کن
کر چه دور زت لان مید	و الله اعلم مزار

فیض شد پیر حق رحمة الله علیه در سر راه و دود علی بکبیر ثل و دقت
کوسیده ای از اصحاب حضرت امام جعفر صادق علیه السلام است و می نگوید
رسیده آنی حضرت است و الله اعلم مزار فیض آثار دوده ع
مکان است و کمال فیض و نهایت صفای و توبت و عاید کرد و اباب

بصیرت و زکات صفت حبس دل از صندوق تبرش بدیده لبر حال روش و بویه را
میکرد و در حلال ملک زودیه داشته احوال از ستم ظمان پنج سر مغروران نجات
این بی بزرگوار صاحب خد بد حال روش و بویه را یکو و دو بر کس که از روی
و نقد حق بطریق حق به آن است نه از ضرات اینه جتشر را داشت و یک نیکو در آن
سکان با او با نمانده است بخت آن بزرگ این را زنده بر آورده **فرد**

با ادب باش و در آنکه که عجب که است خفا و ملک منزل شاف است
سر و در نفیش از و دیت روم است و در نهو را حدی و تعین و ثبات مانه است
بر حیات سست و روی توجه به ارا که را و دیت کوسینه که مرید رشید سیکه که
بعده و آنچه نهو است است که از سلسله ابراهیم و و هم است و بعضی وی را
پیر و دلت ابراهیم و و هم سید است صحت نه و در نقد بر آن سید است
و چنین نهو است که خواجه علی شاه و در بدی را ارتش لوده و در حاکم
همه همین بکب خود مشغول به روزی یکی از لیس و به بکام می که خواجه
روی می تراشد و از روی ادب و عزت چنانچه ابراد و ساطین را خدمت
می کنند ویرا خدمت که دهنی از وی طمع کفو آن شخص از خواجه نهو
گشته و حق دی خاسته میگذرد و میگوید حق سبحانه و تعالی و قاتل فحاشا
و باطنی تر که است کن و دین خاسته وی خواجه را به حب ظهیر و باطنی فرست
میر میوه لا سبب ظاهرش که بر بیا میر که وزیر سلطان غازی می و

و بهین عطمتی که در واقع است عمارت بر صفت روزگار از دنیا و کارمانده نه سبب
 باطن چنان می شود که قریب بوقت خود صیغه من خیر و صیغه من روغن از من
 عدل بهم سرسانند و یکویه به چرخ من خفت میثم مرا کفنه و دفن مکنیده و همی
 مرا پنهانیه که از جانب روم شخصی بهین صفت با سه نفر در ویش می لیه
 کفنه و دفن من می نمایند و عوای مرا می پزند چرخ خواجه فوت شد که بی جانب
 نژاد که راه روم است میوه می کند که شخصی بهین صفت که خواجه کفنه
 بود با سه نفر در ویش رسید و گفت که ما کفنه و دفن خواجه علی ش ه کردیم
 که خواجه را غنیمت و کفنه و دفن نفعه الی عمر و روغن زرد و اجزا سخت
 ما به الله است که انفعه رحو را به دن کفنه با دست بریم زده سخت سبک
 مر میت که در آن جای نیمه است که کیند که چرخ حو را سخت دستش
 بعضی در روغن چون دوده شده بود به آن سبک مر ما شده است
 و حی است است که در آن سبک مانده است آن سبک قبر از این
 در عمارت عا و پس خانه و دفن خواجه علی ش ه است می بود و احوال
 در آستانه دوده علی است و نیز نفر است که آن کس که خواجه وی را دادم
 خدمت و در حق خواجه دعا کفنه پیر تاج بعد آن کس در حصار سخت و بر
 دفن کفنه با شربت و اشتغال نفعه دوده علی بود بعضی بر آستانه که برود
 مهم از دوده علی متشنی شده و هر تقدیر در کفنه و دفن حصار سخت کسی

مزار

شبهه و تردید نیست که دود علی کعبه و الله اعلم

و جمعی حسن او بی کمالی از درویش صاحب حال این سلسله حبسیده بعبه الله
و یقرب پادشاه را و او تا تمام و اخلاص کمال در حق او داشته و مدت این
مکان فیضی بی سبب و جوشش رونق تمام یافته و پیش پان و کعبه است و به علم
بابا علی خراسانی از عارفان رباناست و در درون کعبه

دود علی واقع است و آن کعبه را بهت خود کعبه است و در رقیه را که لطیف
نام داشت به طریقی رسد که هر سیه و لیغ است نه خدمت می کنم بهت خود
و در درون کعبه و بهوی بابا علی خراسانی قبری سفر نامیم که بعد از وفات مراد را بنی
که از نزد این سفر قبر بابا کشت و به پیش کعبه و به پیش نوری تازه که گویا امروز
او را در حق نعنه لبر بابا لطیف لیغ را است به وی کند و او هم بر دوش غنیمتی نایب
و احوال قبر را بطریق سببی می پادشاه نه خود لیغ قصیده انقش می شود و الله اعلم

مزار قاضی علی که بعد از طبری و باطنی نه صیفت المجرع را راسته
و بر راسته بود و از دست تمام به دود علی داشت با کعبه صدر به دست عقاب
حسن پادشاه بود از روی صد ارت فانا بر او نش کرد ترک تجرید حیات
کعبه در آن مکان کعبه نعنه تا وقتی که نفقش مکان بسبب آن با حقان نعنه و لیغ
قصیده و او آن سلطنت سلطان یقرب بعبه و به علم با بعد اب

مدفن شجین و الله اعلم و رحمه الله من سفین در کعبه است



که از حال فیض و صف و کثرت آب و لطافت بواسطه برجات تجوی تمسکها
 و نه ریزندگی جناب از جانب به ریزد که در فرزند از حبسه شیخ حسن
 نه و دیت و نب عایش کسب حضرت شیخ شهاب الدین بهر دیت چه سببه
 بهر حال و شیخ صاحب رتبه و کمال بهر لفظ از جانب مادر علامه ار
 سلطان شیخ صفی الدین اتحققینی از پس عید الرحمن می رسد و از راه اش
 فاطمه خاتون میسر و زلفه ش صفی است و حضرت ش و صد الدین به ریزد
 خود را بخواه و به که فرود فاطمه خاتون را شیخ حسن به حب و
 به رکی طبیعت شیخ حسن میسر شده و عهده فاطمه خود را بوی کفاح می نماید و این
 قضیه شب جمعه بهر حال سینه بوضه و ضمت پیش بگری واقع شد شیخ حسن
 مرده مید به که بهرم گفت که از فاطمه خاتون فرزند و با بر وجهی غلبه که
 و اتفاقا فاطمه خاتون عهده شد و می گفت در مهر نازنین طفل در شکم
 بهر بزرگی حرکت می کند که مرا بگری می آورد و چنان به کسرت شغل می شد
 وقت صبح اول ماه رجب فاطمه خواندن را در صحن صحر شده و شیخ حسن نام
 بهر خود را بوی که داشت و در طفولیت بهر از از وی نافرین فرست می شد
 و بر روزها بنیت قیام می نمود چون بگفت که داشتند و در دست پی سال
 حانی شده که در علم خود صرف و منطق و معانی را حدیث و فقه و تفسیر کسی
 بنزد که مایه باشد ترانه نزد او خواهد بر بیست و نه رفت و در اینجا بعم جعفر

و بعد از آنکه در کمال استقامت و تقوی ایستاد و در آن روز که از آن حضرت
 خواجہ نصیر رسیدہ و از آن حضرت ایراد توہیات عالم را روی نفع سجدت شیخ محمد
 علی اسیدہ و از آن بزرگ بپہرہ منہ گفتہ و مدت عذرت شیخ عالم نفع بہ از آن
 بہداشت حضرت بفرمودہ چند مرتبہ در عذرت شیخ حسن سمرقندی بود
 و فرمود شیخ جایی خود را برای سپردن رخصت نمود و حسن و با بر یکدیگر
 زیارت محالہ نمودہ و بہترین زراعت کوہ صبح بہ پیش کشید رسیدہ
 بایش بسکب خود را چہ پنجہ باغی انکت ہمین اشل کندہ شدہ فرمود کہ با طوق
 است و تا رفت در یک روز و دو روز زیر پهن پس برنگی کہ در مقام جلوت اشل و باغ
 شدہ و کلمہ خود کوہ بر زمین نظری بود می گفت عجب عاشر شریف است و بعد از
 بہترین حضرت حتی بہت صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم در خواب دیدہ بود کہ حضرت
 را باغ باغ را کہ محال باغ را دیدہ می گویند کتبت می فرمود کہ خدای شہر
 و خواجہ امرا علیہ نام داشتہ پسیدہ کہ یہ رسول اللہ باغ را بہتہ چہ می فری
 حضرت است را بہ کباب است حسین و ما نفع خواجہ علی الصباح کہ و صاحب
 باغ را بسین و اضی سفتہ و باغ را خدیوہ و قمر شہ حسین و ما در زیر
 سکنی بود خواجہ تر بہ باغ بودہ است حسین و ما را دیدہ است وہای دور
 رسیدہ باغ را تقسیم نمودہ اگر حد شہ حسن و ما خود را از خواجہ و بعد از آن
 خواجہ ویراس حد و حسین و ما در آن سکنی نمودہ و میرتو رک و رفت

عادات او بزرگان مردم قال و مقال بسیار است و بهر اسم
 و شتیقه مرقوم است از آن یکی از آن که آن طریق یقین و مکن سندیع دسم
 شریفش درین دیار بهر فرزندت یافته بدان واسطه که درین سیاحت نمودن
 به تریز نمی نمود و در بهر حق بن و در حقیقت که این اش عرصه این دیار فیض آثار
 بنیت یکنوعه می نماید و می فرماید و عجب جای رفیع و صفاست از بزرگی مردان
 به از این گرزین نمی باشد بعد از این مقال با لم بقا مقال می نماید و الله اعلم
قرپ بهارات بهار ذرات بیایسف بعضی را بر میر حیدر پدید آمده
 بهر حال یکی از او این است که از آن بزرگوار مردم آن که از چیزهای خارج و غایب
 یکی از آن که بر سر قبرش درختی است و در دم از بریدن آن همه وقت کمال آزار
 و اجتناب می نمایند روزی یکی از رویان بقصد بریدن آن بدی و درخت
 میزد و مردم بر چشش رضیعت و منع کرده منع و شتر تر شده علی انفر
 بنوعی بزرگ افتاد که حد ک شد و الله اعلم با بصواب **شیخ**

کمال خجندی از آنکه بدین است و صاحب علوم ظهیری و باطنی است
 و تبه دی بنیت عادات اشتغال وی بشتر و کثیف در آن می باشد
 که برای آن شیخ که یک بار در خط طرش منسوب نمود و از رعایت
 عبادت باز نماند چنانچه خود فرموده است اجماع یقینهای اشتراف کنی
 باجمای نیست و کثر اوقات در خنده و عادت صرف رعایت بهارات

می نواد و مدت مایه پیکر کشت حیضی سخورده بقصه زیارت بیت الله اکرام
بر تریزی لید آب و برای تریز بزاج ثریف ایلان بنیت خوش و صفا
می لید بعد از زیارت از کوه سفید و رویان کوه تریز سحیح می شود و چه
تسبیح رویان کوه و سبب جت کی بسبب آنکه قریب به آن موضع کوه است
در آن کوه و سبب مدفون است شهر است که چهارصد و هشتاد و اندون
موضع دفن کوه لهر و بدن و چه رویان کوه می گویند و وجه ثانی آنکه
رویان بنیت عرب کبر سر را می گویند چرخ کبر سر در آن مهر واقع شد
به آن سبب رویان کوه می گویند و آن بزرگ بهرح و بدن کوه
در تریز است را به ارباب فرمعه لهر مصر اربع

از لهر قریب است جو که حال رویان کوه و لهر و تریز بنیت بطبرین طبع
از نف میگرد و چنانچه ترک و طعم ناف و سیاحت نوده و رویان
کوه سنگ می شود و در زینک و ققیش خان از زده و رسیده بر تریز
می لید شیخ را با خند بهر برای می برد و آن شهریت قیو که پای سخت
پادشاهان ترکستان است در آنوقت در غایت سعوری و نهایت زینت
بعده چنانچه در آن زمان کم شهری در آن سکون مثل آن نبه است
و شیخ در آن شهر فرمعه است

بیت

اگر برای همین است و بر آن برای
بیا به که نه فاخته زهر و برای

و چون شهری و شفقت با نهایت خان پادشاه بر پیشه خاطر شریف آن حضرت
 مکران تبریز بجهت و همه داشت را به او داشت قی بریز از طبع و قد و لیک نه
 آن وحید زمانه سری زده از آن جوان است **پت**

تبریز را بسوی جان خورده بود	پایسته در او من گزین خورده بود
تا در کشت آب چرخه آب و کجی	سرخاب چشم فرودان خورده بود

و اشال این اشال را در معج تبریز بسوی فرجه انداخت پادشاه و هم ام شیخ را
 متلم می چند هر چند که می می نایه رخ که درت شیخ می شود روزی در عین صحبت
 می فرمایند که از اناتلس دارم که هر چه طبع شریف به آن می نایه و از رخ
 طلب نایه که به بی اگر او مضایقه بر آورد و شود شیخ بیکو می رسم که
 به عای فرم صبر نشود پادشاه و قلم می کند که هر چه به عای نایه هر چه زودتر
 بر آورد و می شود شیخ می که به بیع چیز می نایه و انداخت رفتن به تبریز پادشاه
 بناچار اجازت سید به شیخ به ترف بر تبریزی لید و ترف شیخ در برای
 پادشاه مدت چهار سال به روزی سید نا محمد منیر با و سید نا محمد شرق و سید نا
 عصا و سید نا محمد بنی با بصیرت کثیر البصیرت شیخ رفته بودند و شیخ خود بنفقه مقیم
 طبع نش بودند یکی از مریدان که خبر است که نایه یاران بصیرت مشرل
 باشند و این خدمت را بر بنه رجوع فرمایند شیخ فرمود که خلک دوار
 بر گزینا از این سید نا محمد به صبر روزگار نایه و ده که امر از این نایه است



فرمودند که از شرف این خدمت خود خشنود و در هر چه از تقسیم مراسم مطبخ
با نهایت سرعت خاطر مشغول صحبت می شود و خزان مطبخ را فرموده است

چشم که از نیت ابرو این و خشنود این

الو و ای ز به تقوی الفراق ای عشق و

حرف بیخ بود که از محمد مو با برسد می فرمایند که شیخ بسیار بزرگ و جلیل القدر است

و در بابیه شری گفت که خبر سنی می ز منعی نه داشته شیخ و ارشادی صحبت این مطبخ را

حاجانند است و فرمود که چشم شکست بسری شایه که بماند است از این

قدیم که ذات است بانی تعمیر کنند و ابرو و حاجات پس می تواند بود

که آن را در است بصفت که حاجب ذات است و از هر سو نه محمد سز با

تراضع غصه انصاف مگر ترک بگویش شیخ سجده لبه که مقتضای یوم جبهه رزق

جبهه یستی آبا و در ته کوزه می ماند شب آن را غلامی غصه است که ذخیره فردا

نشد و آن صاحب بصیرت مش به و جمال و ش به و حقیقی و آینه رخ سمرق

می ز می در حلقه می نو که سینه که مردم تبریز به یک باره در اتر فرزندانی خود را

بنظر شیخ شرف می گفته اند اگر اصدی و این باب تا خبر و بر خد ف رسول رقا

سیکو و در فرزندش در و چشم بهم می رسیند و مشهور است که شیخ را در و اب علی

باعث پیری نظر به و دکان او دکان قصاب و کوزه فروش واقع

شده و بعد و آن بر و را با شیخ دغه قدر فابت می شود و هر که شیخ به بانی که

می رسیده و نخی کنی به آینه خن که داب رقیبانی است می گفته اند و این بیت

بیت

میخیزد داشت بر آن دو شخص می نه دست

از نیک و کبر ترزل کردن

عاشقی حقیقت سحر کردن

را ال کرده مقصود از نیک و کبر بکیت فرمود است و به تصاب و کبر بجزه کرد
کوبیده شخصی بشیخ نیکوید که آن تصاب و کبره فردی می گفتند که عاشق را می کشیم
شیخ از این حرف بسیار متعجب می شد و می گوید که پیرانم از این که اینقدر حسنی از آن بخت
در صفت یاران را در اول کرده و رکعت نماز کرده و در سجده آخر خلعت فافر
و رجبی اما بیک راضیه ترضیه پوشیده توبه جنت می دهد و رایتی است که بعد از
نماز را در می خواند و خج لفظ حسب السبب را بشنوی میگوید با لم یبقا می رود شیخ را
در دیدن کوزه باغی است که آمدن شجر است آن را بهشت نام کرده بوده است

بیت

در جهت آن باغ و ترغیث فرموده اند

آه بریز زین فرسنگ است

از بهشت خدای عز و جل

رقه ترغیث در همان باغ است سلطان حسین ابن سلطان اویس جویر جهت
شیخ فاخته سخته بعضی مال را بوی وقف کرده و ابان را سخنان

بیت

ستحق نه بسیار است از آن همه

میر که در غرقه کرد و عاقبت هم نشو

میخیزد بجز سیکه با دانه

دانش در شهر نه حدث و ثانیه نام واقع شد و خواهم عجب الهم غلظت

تاریخ

در تاریخ و فتنه شیخ فرموده اند

حالت حق شناس شیخ کمال
تا سخن از دین برودن رفته
بهشده ده که شت کان خوشید

که جان را بشتر بگرفت
کس سخن شریان را نگفت
بجوسه در سحاب عیب نبفت

در بروج فرازش این بیت مرقوم است **بیت**
کمال از کعبه رفت **بیت** | ابرازات آفرین برادرش

و ذکر جمیع آن بزرگوار مزید بر آنست که در این مصنفات کعبه بر بن قه
و مختصرا شده است و الله اعلم بالصواب **استاد بهزاد**
نقش که تا هر یک یکنه کفن تصویر با نظیران در بروج امکان
نقش شریان مصوری که تم کف را خنده در آن نگذاشته و تم قدرت
مصور را در زمان مانده ای رصفه کانیات نگذاشته و بوی قم کوی برادر
در خیمه بنزد آن زمان بجهه دیگر می نشاند و در صحنه کف نبغه **بیت**

آن بهزاد در دور کار | و آنکه چو دانه در صورت کف

و ذکر جمیع آن از کمال شدت و از تقریر و بیان ستیغی است بر صدق این
مقال تصدیق استادی مثل که بر صنفه رود کار بیا و کار مانده شایع
حال بس است فرازش در بنخ شیخ کمال در جنب فرازش و آغ کمال
و این ابیات در بروج فرازش مرقوم بنقش است **بیت**

رحم عصر بهزاد آنکه چون ادا | از بطن ما و رگم کم راز

بهر چو در صورت عرش بر داشت
زخم صورت کوی تا رخ بر سید
اگر خدای که تا رخش به انسا

قصه خاک و جوشش و او بر باد
به دو کتم جواب از جان داشت
نظر افش نسک بقر بهزاد

والله اعلم بالصواب **مرزا رسول خدا** عوی شربا و شیر و انسا که
است و سلطان محمد نقاش که بر یک در فن خود که نه افق بهبه لذران
مر از د فو سنند الله اعلم بالصواب **مرزا خواجه** سید الدین محمد
که راسته و زیر سلطان غازیان خان بهبه در کسبیت و آن کسب
در قرب بان عمارت عمارت که از ان عمارتی بر صفت روزگار بیا و کار
و نه و است ای عمارت است که از کل صف و از ایلطاف به اجرت ازانی
نظر و دیکر است به خواجه از جردان خیر بهبه از قلعه خیر بردن که و امان
نامه حضرت ابنیام محمد مصطفی صلی الله علیه و آله برایشان ملامت ل نیز از دست
او و در خواجه است و در دست حضرت سرور دای و مادی طریق به او محرم حریم
اکمل محمد و اعرف عرف و صی نفس فاتم ابنیام علی ابنیام طالب السلام
عید السلام شرف این یاشه است و اید ادش و بهمان طریق نهبه لذر
تو نان خواجه را بهین سبب خفیه به انسا میخوانند و علوبت و استعد
و نصبت عید نه اشتی خط و او به خوش می زشته و شتر را بسیار خوب
می گفته که سینه فاده و وجهه تصنیفش را بهین در به رسد اش و رس

می‌نویسد و غشی با نظیر و طیب ما بر لبه است و قضیه خود را خود نوشته و تواتر را
توجه کند و همه بدین شقی و شقی الزام یزدان نموده که با اندو در عرصه عالم
است که تعصیر و جدک خود بعدی فانی نوشته است آنچه بر رخ رشیدی نفع داشته
باشد و قسمت کند عترتی کند که یک شخص را گفت و جمیع پنج از آن
جبهه نوشته است بجهت سبکی عوب مردم سپرد و ام پنج هزار به خفین
سپرد و ام پنج هزار کردی اینها چهار صد و بیست و یک نفر که در مردم و بنده او
و دیگر بر شیراز و تبریز و صفهان و یازند و آن دغراسان و راستان و دیگر
همه ملک بگذاشت و این سپرد و ام و بنده که بر کوه کاش با نظیر اس این همه را
به فرزندان مردم با جدک و اجناس نفع و غیره و مقر نفع ام که بر سال
از هر صحرای قافله نوشته و سپس بخواران و سیصد و پست هزار نفر گشت
با رباب و طیف و نند و نیز نوشته که هزار جلد مصحف در دارالکتب بنام
و وقف بر رشیدی که ام آنچه نوشته شد چهار صد جلد است و قوت بخش
سعد جلد است و اگر بابت جلد و بنده خوب باشد و بنده که در وقت هزار جلد کتاب
در دوازه علوم و تواتر و نسخ و اشار و آن کتب طرا دارد و بهر یک از علی
فغان خود نوشته است که در پیش و آن پنج و بعد از خواجه فرزندان بر یکدیگر
نقدی و دست نایند اینهمه که از اینها مرقوم شد با در پنج قیاس باید که نیند
و خواجه بعد از آن حضرت خضر علی بنیاد علی و سیصد و هشتاد و نیند

واقع شده بهر اشغاف الیه مخمور و مخمور فیض و کمال است
 تا به هر چه درین باب به نظر و اندیشه و علم و بصواب
 فرار خواهد شد و در بقوله فرار یکی از اولی است غایب از فیض از هر چه
 بخوبی ظاهر و بهر است اسم آن عزیز در ویش اوست و همه
 علی الاوی و درین و به خواب شکر که فراموش است که فراموش است که
 و نشان ملک چنین به زبان طریق رسیده اند و علم و بصواب
 و و تمیز ازین طبقه در جنبه آن برزگوار است غایب از
 برید آن وی که و علم و مقابله که خواهد بر سر حق
 ساخته اند و بهر دست بهر است خواهد دان طاق بطاق و بهر حکیم
 نهرت دارد و در هر طاق و در فرار است و در می نماید و بهر از بهر
 حکیم در این بهر است که فرار برزگوار بهر نامی و بهر علم و دیگر
 از آن شیخ صالح و از کبر و اجده شیخ است خالق بشر و همه و است
 و اکنون اثر باقی است آن فرار روح بصالحه نیز نهرت دارد و خفا
 نیز نهی اسم معانی و علم فرار در علم و در نهرت
 همه الیه و در قله معنی و در داف است و آن مکان فیض آن که
 کمال فیض و در قله بر جنت عدن می رسد بهر شریف آن برزگوار
 نهرت یافته و آن معنی و در قله معنی الیه می رسد و در شریف آن

تریز است وی از جمله دیان الهی است که سینه در انشی سیاحت بجنب چین
 رفته و پادشاه کن و دلیر دریا میگردد و عقد جابری یا چتری نفیس از دستش
 بر ریا افکار غواصان و زنبیره کردن و پروان کردن آن عجز و میکش
 شده بودند پادشاه بسبب آن بسیار تلم و تفسیر میگردد و آن بزرگ
 عاقل و متدبیر از حال بایمان خطاب می نماید و روان بایمان بکمال اهتمام
 متروک و متغیر گشته آن خرد و بافته بختش می آورند و پادشاه از دست برده
 این سر غریب با قرار و متحرک گشته جذب آن نموده و بکمال ویرامی ربابه حب
 سعادت فغان از دلش رخت پروان برده و رفته ترک و بجزیره اخصیتر می نماید
 و دنبال اخصیتر و اینجاست تریز که در حدیث آن شاه با راجع ملکوت
 ویرا فوحت میر میثود و الحال فرار آن پادشاه که مکمل در جنب این کرک است
 بجنب یی و بجنب چپ مرقه فزانه آن ملکوت است و بر لوح فرار اخصی
 سعه و این مرقوم است که در مرقه شیخ العارف الکامل مرشد الطریق
 و الحقیقه سده الیم محمد و این ابا القاسم تریزی غ اول نهر جب سینه بسین
 و غرض ما روان کسبند و عمارت که در این است از آن قرا اسکندر برادر و جهان
 شده است و در فنی او در شیب بنین بان عمارت واقع شده وی از ثبات آن ملک
 و نادره و نیکو بجهت و قبل از این در این مرقوم شده که در قوه و حواس آن
 چهار صد و بیست و نه نفر از اصحاب و این پیشانی و لعل و در این مرقوم شده است علم

مزار فیض گمار با محمد که از کبریا شیخ است و در کد قدس
 قریب مزار امیر احمد که از اصحاب واقع شد و در ادریان زاویه بجهت
 اسیل خراب حضرت شیخ سعد الدین محمد صوری که از حدیث و کرامات ایشان
 خبر داده است آن جناب بسیار بزرگوار و عالم مقدر است بنا بر این و از
 آنکوگان آن رزمین بین آن بزرگ را اسم شریفش مرقوم شده
 و باقی امجد مذکور نمود و الله اعلم مزار یکی از قبرها در بان
 کاو که در قرب قعه واقع است محلی مزار مردی است و اسم شریفش
 سرآیدینه است و الله اعلم مزار فیض آقا پیر خوش که از کبریا
 دوستان و پیروان واقع شد است و الله اعلم در محله
 مقصودیه که چه ایت شهر بکوچه غیبه انجلی و تنه از کا بر دین و سکنان
 طریق یسین در آن رزمین مدفونند و بعضی یکی از دو مزار پیر شعیب رنده
 پادش کوسیند و پیر شعیب از جبهه شیخ است که حضرت شیخ حسن بناری
 بنده است ایشان شرف شد و بانج امر ما مور بوده اند و در مقادیر
 شیخ حسن بناری و شعیب است یکی شهر شعیب رنده پادش و دیگری شهر
 بر بنیه و زهر حال در آنجا دو مزار قبر که است بعضی آن بزرگوار را امامان
 پیدا شده و الله اعلم با بصواب مزار دوه روشن در مقصودیه
 دی در ستر قریب کسندی ساخته اند و در او ش از تریزات مرد صاحب بنیه

در بطن حال بعبه است روشنی و دمسود است روشنی از زیر گلشنی است و گلشنی از
و دمسود است در شرباب منور با نظیر است در زمان خواجه بعبه است اش
محققه تیر بیا رول پذیرفته و گلشنی نیز در شرباب منور و حیدرانی و نادره در
خف بعبه میره ان اینج گنجد در روم بیا بیا است و الله اعلم ما بعبه اب
قریب بابغ ثل فرازی است مشهور بر فرازمیرم نه نه بعضی از خواص

ویراما حضرت عیسیٰ علی نبینا وعلیه السلام می دانند و مردم را توبه بسیار فرما
ن و حید و حصرت تجسس دارند و اگر هر سال در غنم و صلیب و روزهای یک
کوزایشان از یوم قبر که است در آن فرما از و حید و بهی که پیش دست به سبقت
می نمایند و قرآنها می کنند و آن سبب که فرما حضرت ابن عباس عیسی علیه السلام
را لغفرانی می دانند کین فرما یکی از انانیت او این است که اسم شریف او
یزعیریم است می تواند بود که از انانیت یکی امام رذو ما بهر بقدر بر کر از ان
فرما که انانیت مستقره و مردم طاهر و بویه داشته است از انانیت جبهه شخصی از و سیه
از روی خفت با اسب بر بادی فرما میرود و از لغزشش به ک می شود و هر کس
سکلی پیش از تازی بان فرما می نهفته و هر شکست می شود و الله اعلم بالصواب

قرب جان موضع در کوه باغ نوز فراری کی از لیس الله برسم
 بهر صمد هم دافع است بحق اثر فیض از آن هزار جید در دوا بصیرت است
 دود الله علم با بصواب مرقه مسنون شیخ المحققین فخر الله زاد

که از یک بر شش است و صاحب در جات عالم به در خیالی و جنبش روح
 واقع شده و لیس آن که در بزرگوارم اند و از بزرگوار تو به بسیار دارند و علم
 مرقد کی از کجا بروی و در محله پس کوکب و جنب در هر بی سیم و تق
 لیس آن که در تو به بسیار فیض آثار آن بزرگوار دارند و اسم شریفش را
 دل مردان بخوانند و وجه تسمیه اش را نمی دانند و الله اعلم بالصواب
 مرزا فیض الله پیر ترا را در تو و جنبش روح واقع شده و چون مردم
 بدان موضع برسند با احتیاط از روح بر تو حق آن بزرگوار جلب استقامت
 می نمایند و در بی حال بغیر قصد اشتغال داشت بیک بار به بار جنبه است
 آنکه شریک در ملک باشد و شکر شده از خوف الهی چنان کریم می نماید که هر کس
 پیش او بیعت گویند که وی و شریک فیض الهی یعنی را داشت و آن و شریک نهالی نه
 بهر بهر حریف به شریک بود و فیض می گفت و الله متقنا از وی بهر
 تمام دارد و از آن ترجیح است که در بند نصیحه اشراعت فرد

این طبع طاق کنه کفون به شسته نیت بشیر فرزند

وی نیز در جنب روح بزرگوارش به خدمت و بیجهت وی صاحب حال عالم اعلم
 مرزا سروده شاه در برابر ارباب است و کینه بر روح است
 وی از جنبه بان عالم بهر است و خرق عادات به نهایت از وی بهر
 و صفات خسته آیات آن بزرگوار از صف پرور است و الله اعلم و کینه

در کینه مراد و دشت و تقرب ابی چاه و چهر و چهار هزار پندش مان بکار
 است که یکی در اسر زوی ملک تریزان به اندر واصل شش قی در این ن ر
 بکشته و قرش ن باقی مانده و داسی این اصفیات خود منی شکی را و غور
 می گویند که پیش از این واقع شده باقی را نیز از قرش ن فری مانده که پیش
 فلک ناپایدار بپسندید و سفت ستد و داسی مقابله این را اصفیه و کار
 است و یک باره مقدم و نابود شده است **لمر لعه**

کو جم و حبشه و قرش ارسکان	خضر شیر و شیر و شیر و ان
فیض و دارا و اسکندر بک است	بهمن و کهنه و سنج بک است
چرخ جهان را سگوار نند	فک و جبهه همه بر باد و
اسخر ز فری و دارا و فلک تاج است	غیرت ز قتل جده او بر کمر تاجدار

پادشاهان که قرایش ن در دارالسلطنه تریزان است سلطان غازی
 و ملک اشرف برهان و برادرش شیخ حسن سلطان سیدان در جنب عمارت
 و ستاد کرد و قرا اسکندر و در قلعه دهانی ش و در جنب مسجدش حسن پادشاه
 با و ددش یعقوب پادشاه و درستم پادشاه و کو را احمد پادشاه و محمدی
 پادشاه و بابا شکر پادشاه و در پشت مسجد و یک هزاره و سلطان حسن و در قریه ثواب
 و سلطان حسین پادشاه و در هزار پادشاه و عدل سلطان ابیس شهر است شیخ
 و دین و در قریه ثواب است صیت مفسر که وی را وزیر پای بابا احمد ثوابی

دفع نمایند چنان نموده اند که هر اعتقاد بعضی از اصحاب سیر است که قریب پنج قرن
 از حیات و زندگیاست و قریب سیصد و اسی و چهار قرن در وقت مدرسه اسلاف است
 که خود خسته و عکس این است زیرا که اقامت حروف کلمات بقریه مذکور شده و از مردم
 این معلوم نموده و لوح قرارش را خوانده تا اینچ و فاشترین لوح قرارش متوجه
 در جهای اول و دوازدهم است و بعضی از اینها واقعه شده است و الله اعلم بصلوات
 و صلواتی بر سیصد و اسی و چهار قرن و در شقیه است و قریب سیصد و اسی و
 که صد و چهار قرن غیر فارسی است و در جهای اول و دوازدهم است و در جهای اول
 و سیصد و چهار قرن قریب سیصد و چهار قرن و در جهای اول و دوازدهم است و در جهای اول
 هم چنانکه در اول و دوازدهم است و در جهای اول و دوازدهم است و در جهای اول
 و اینها در اول و دوازدهم است و در جهای اول و دوازدهم است و در جهای اول
 زمین قاصت نموده و به خودی این که هر روزه بعد از این خاکه ای برقرار است

بیت

ملک سیدان سیدان بیست ملک بیست است سیدان بیست

در چهار هزار قریب یکصد و چهاردهم است و در جهای اول و دوازدهم است و در جهای اول
 و اینها در اول و دوازدهم است و در جهای اول و دوازدهم است و در جهای اول
 محمد بن سلطان ملک سیدان است و دیگری در اول و دوازدهم است و در جهای اول
 سیدان است سلطان محمود از دوازدهم است و در جهای اول و دوازدهم است و در جهای اول

و فاش دسته ثانی و خمیس خمس بار واقع شد و الله اعلم **در چهار منار**
 هزار مردم عزرا را جوید است که سال اثری از قبرستان مسلم نیست از آن جمعه
 در پای مناری که بنا محمد و ثنرت داشت که اهل از آن نیز اثری نیست قریب
 به رسته که در آن اسم شیخ اویس مرقوم است کنبه ی بو انان سید سیمان نقش دارد
 که یکی از کار بدین و آن کنبه بزار است و ثنرت داشت بسبب آنکه آن
 جناب است که بود که بترقیب وی صاحب عدت و مراتب اعلیٰ شد و در جنب سیه
 نه گور مدفون است و الله اعلم با بصواب **منار** یکی از منار شیخ
 بک و مومریم به بابا بختیار در محوطه منار و در محله چهار منار واقع است و در آن گور
 ترجمه بسیار جهان فرار دارند و الله اعلم **منار رسولانا** شهاب الدین و عطف
 و محله که مشهور است بکعبه در جنب مسجد است که ثنرت مسجد هردی دارد وی و در بیان
 الدین و عطف است خود پدرش مرید سلسله شیخ زین الدین خان بجه است و آخر
 مسجد حضرت شیخ بجه الرحمن بن حضرت خواجه علی صفوی حسینی مشرف ثانی
 بر رود ایشان از هرات است و از ایشان در جنب هانی مسجد است و الله اعلم با بصواب
در پای مناره هانی مسجد سجده ای است که در زمان قیام محکم قضات تریز بجه
 بابا بختیار که از بنده و بان بجه و نشیمن بود بر بجه است در به سکنی صنفه بوده که خود و دین چنان
 بجه در آن جا سکنی بجه و مهر فرت بجه مردم از آن بهنا خرق عادات دیده بودند
 و دیوار است داشته که بر بنش او از دحامی نایب بنجه و نه قه آثر بمرید

بر اسطرخ فقلوی را در بکند و فنی می نایستد خوشتر در شهر حبسند اثنی و تن مار و هم اعلی
 منرار یکی از لیس است با بنی نزار با عبید اعلی و هم ملک ملک واقع شود
 بر او کس از قریه زرقان است بر آن سبب بر پر زرقان شهر است و هم اسم **مهر قمر منور**
 مرد و عبید اعلیم هم در شهر عبید اعلی در یکجای در بازار چه در قرب هم ملک ملک
 واقع شد از مجرای الهی است و صفات کامل او با وجود غلبه حبس زید از نیت
 که در خیز قال و قال گفته چنانکه در تلف این مصر که می **لمر لفسه**

از در اسیمه ویرانه	عاف و در کس مستانه
نقعه خود صرف جزئی رفته	وینی و عقیقی همه در باخته
پای زود بر سر نفس ویرا	محصن جزئی کشته زرتا پیا
کدر صده بار ز زانکیش	عقب در نوزده ویرا کیش
شع صفت حمز زرتا پیا	یا فیه از زرقان حقیق قنیا
کشته ز دست سرش یا ناز	پا بر کفش کفش و راز
داشت از پست بر بر بنی	نیز صفت آن در ابرج

و از مردم تریزگی است و از کرامات و خرق عادات او نفی نه طریقه بسته
 از آن جسم شیخی با مرید خود از قریه خسروش به شهر می گدا و با عبید اعلی
 از شهر برودن تشریف می برد و در اعراض و عوایلی می جنبه سبب کشف بر تشریف
 کرده می شود از آن قریه را در میزدن بسکی از مریدانی می گوید که او را این میزدند

چگونه عیان میکرد این همه مردم از این می گویند بهر حال پیرانی جهت ترس و است
پوشید عبدالمسیح اسقال بیخ گفت میشود در آن راه یکی از مردان شیخ نامی چند
می گوید که پیش از این بود و این گفت

بیت

حق زخم بر کشید پیرانی هستیم : بر سف رخ با رخ است نه چرخ پیرانی

این بیت را به بیت میخواند و نیز یکی از صلی نقری میگوید که ترا با مردم آشنای بودند چندی
مرصع و کثرت بر پدرم سپرده بودم آن را در حق قهر نهاد و بعد از آن تا صدقه
از خانه نماند پیش هر چند نقص نمودم لکن اثری از او باقی نماند روزی چند
بر این قضیه که کشت شخصی سفره علی میباید و در موردنا عبدالمسیح در آن
جس بعد از کوی کرده و مردم یکسان یکسان بر میخواستند و از روی آهست
و عا میگردند و این وقت یکی از خویشان ما برخواست و از روی آهست
ناشد نمود و در دنیا متغیر شد و او دستش را در او گفت صدقه و قهر حله است
مردم بیری دارند از رخ قرق و عا نزاری بر دهنده و قهر را تسلیم حبش
کنند و ذکر نه برت بدی عظیم گیر آن شخص غافل را قرار کرد و آن ضنده قهر
به آن حالت و بدون کم نقص و نمود و ما را هرگز بر او این کلام نبرد
و چند آن از این قهر چند از او نقری نماند که عشره عشره آن در این
معرضه میگذشت جمیع حبس اما عا و عیان و عا کم تر نیز حاضر بود که دی عیان
باین مجلس می آمد که یکی از مردم بر بر بکنی بودند و میخند و در دنیا بر حراست

در پیش آستان یخ بیت را می خرد و پرونی می دهد

بیت

بسیار مدغم غریب رخ بر نه محضند که هم پیش بفتح نای عربیان

وی از جانب هر دو دوشخ همه کار خردشای است و از طرف

مادر او در خواجه کچی اخرا در ملک نام مروی صاحب در وی دی را

محضت می نماید و جهت وی زادی ترتیب سید به وفات مرده نادر است

ست و چنین واقع شده است و الله اعلم بالصواب

الله قی کا ز مجذوب که بابا عجب العلی مصر بجهه اکثر اوقات با یکدیگر

می بجهه لند و از اندیز خرق عادات با ثار و این دیار شهرت دارد و در پی

نزار بابا عجب العلی است و یخ مجذوب در دنیا از هم دیگر جدا نشدند و به علم

که از کیمش نی است و در کیمش است و بر سر آن که به نزار عجب العلی

در فزادیت در نزار مجذوب بوده در کمال مرتبه عین کمال از او حرق

عادات بسیار است و الله اعلم بالصواب

و بیست و هجده حسن که بان واقع شد و جنب سجد ویرا اوقاف ری و

بجهه در و در سجد سکنی نصب بجهه لند و در آن کسند اوقاف ایشان را و نه لند

و آن بزرگ را که عینا بجهه و کونین حدش تقصیر در آن نوشته اند

در فطرت رویه آن که زو فزادیت شده و کمال کمیت که به رقی و صلح تمام

بر کمالی حدت آن بزرگ را در نوشته مخ و عوام آن که از کرامات آن

ان بزرگوار بر خیزد تا نفس می نایب که با نهاد عقلا و اعتقادی تر از ان نبرد و نمی تقلد
 زنت بنا بر این قدر اختصاص نرود و الله اعلم بالصواب **دو تن صاحب**
 رتبه در رسیدن و یکجور آسوده لذتی در جنبش ریح بجانب شرق و آن یکی
 بجانب غرب باشد آن مناک واقع شد که در جانب شرق است و اسم
 شریفش اخی است بمحض صاحب بصیرت که بهشت نشین رتبه پراکنده بهشت
 منزه شخصی که چیزی می جسته بخ از وی روال میگرداند که چه می جفت غیر مصه
 که در ارمی جریم به چسب دور او میگویند و چون مرز آن بزرگوار
 در این کمره واقع شد آن مکان را با اسم وین شهرت داده و کثرت
 استعمال عوام غلط نموده بر وجه شهرت یافته است و الله اعلم بالصواب و آن
 زنت که در طرف غرب باشد ریح در مناک واقع است شهرت برادر پیر
 قطب دی از اراک بر او است و قطب زمان خفته بوده است و الله اعلم
مرز ر فیض آثار مرز نازج المین میف در معنی است
 شهرت بکتبه اخذ طی آن جناب از کهر او است تا به دفع و فاش از صندوق
 و نش سر قدم است و در سنه عشرین و سبع مائه قمری در عالم بقا کثرت و الله اعلم
مرز ر لازم الدنوار حضرت پیر سید حین اخذ طی در بهان کتبه حسین است
 و آن مکان لطیف که غرض نجات عدنی است بکتبه اخذ طی شهرت دارد
 در شهر شریفش از اخذ طاعت و علوم ظاهری و باطنی سر لدر روزگار و با قیام غیر به

نقصان و کمبود زمان خود بود و به تحصیل و علوم غریبه ویران از اوصیان علم گویا شده است
 و از کمالات او شش شتر است و در غریب و دور علم جفر و اعداد و سرله روزگار خود بود
 و مدت و کمالاتش فرق احد و ما و رای الصدق است و در بیان کتبه سر راج است
 شهر که یک مرتبه حبس اما با و عیان تر از اضعاف می نماید و از بیان سر راج
 چند آن طرف طرد و نفاق پرورنی می آورد که به طه طعام و میوه حبس و حبس را
 کفایت می نماید و بعد از طعام باز به آن طرف را و در آن مهر سیکه دارد و در حضور
 حضار دیگر بر چند نفر همس تبس و تقص می کنند و اثری از آن نمی یابند
 و نیز نقص است که با قفله بر روی گرفت جمعی را و بر راه که نه در فقه فایت
 مستقیم و تر زلزل است و آن را در ای در بیان موضع باز داشت و خود نیز از یک
 راه نماند و هر چند بر اعطای ضیاع فرمعه پسو جرم الزجره و در آن کتب
 و در آن از نفع از مرکب پدید شد و با نوشت حرف صدای در صفحه حک نقش
 و در قلم فرمعه بر آن بر چشم حرف صدای و در هر اعلی الف و در آن جماعت
 چنان بر چشمش بان نماند که غالب شده که در میان کوی و فرید کنی از شب
 خود را برین گذر اخذ و راه زنانی چرخ حال باید ان منزل است به می نماند
 و در آن نیز از ان طلب نفع الح و در سخن زیاده می نماند حضرت میر حسین
 تمام ایشان را و در به طه همه برف و به برف و طیب و طه می نماند و در آن
 که خواست است شهر که آن را از یک علامه ارباب عارف به نام نرسیده علی

به نام خدا در آن خوت برمی برده اند و بعضی او را شایسته پرست و نعمت الهی
 و سیده اسند داده و علم مزار حاجی محمود بنی قریب الله علی
 در محوطه واقع است آن جناب از کار بر صوفیه بوده است و صاحب مقامات
 عالی و حدت متعالی است و در زمان فرخنده شدن منور کربلای طبعه
 و همه دایره دار کرد و اگر دشمنی گشته اند و الله اعلم بالصواب مزار
 شیخ محمد مشهور شیخیه و پیش و جنب بازار چهار چوب و در محوطه که منزل است
 واقع شده و از عرفان و رگه الهی و واقفان اسرار ماقبای است پس
 شریفش بحضرت شاه ادیب و مادی طریق و محرم حرم کربیه و اعرف عرفا علی تقنی
 علیه السلام متفیث و بزرگ انیسله شریفه و زبیه که نسبت به انکه که مدت
 آن سلسله علم در انهای حال که ایشان را از سید و مراد میگویند که در آن است
 ایشان به از آن لباس سیاه می پوشیده اند و الله عالم بحقایق و در کربلای که حجت
 اعلیٰ شده و امیر صفوی الحینی و از راه برانز سیدیه و پیش از ایشان
 شتیق و مراد و فاضله کفقه و ادات مانت که جنج ماه محرم و در سید سیدیه و امام
 امام مطهری و حضرت سید الشهدا علیه السلام می پوشید و بابت مهر و باز
 سید و پوشیده بودیم که جز نباشد حضرت شیخ الحقیق سلطان سید حسینی رحمة
 رسید و کربیه و انتخ بودنی که در راه علم با بصواب مزار
 شیخ محمود و زرقا که از جمله سیدیه و بابت که در حدیث با چنین و از عرفا با

می بفرموده و حالیکه اخذ می است از مقبره در نظر کشیدارش بابا حسین بوده
 درین احوال و اندر آن علی الهدام می رود سرافراز بوده است و الله اعلم
 مزار مرثیه در محل اربعین قریب سیس قریب سیس
 در کسبه می داند شده و آن کسبه را در المثل را ایستاده و ایستاده و ایستاده
 در صحبت ابوجه حضرت شیخ الحقیق سعد الدین حموی مرثیه گفته و از اثر
 صحبت آن مقامات بسیار رسیده و الله اعلم مزار مرثیه
 در نزد ابریشم مرثیه شبانه غزل و واقع شد مردم آن کسبه را آن بزرگوار
 قریب بسیار دارند و از روح اثر فیض کائنات از آن مرثیه است و الله اعلم با هر
 مزار یکی از این مرثیه درینج و بجان فدا شده است و مردم
 آنجا که از مرثیه چرخ در آن مرثیه و آنجا که از مرثیه و آنجا که از مرثیه
 از چرخ یا خدایان بزرگوار شده و آنجا که از مرثیه و آنجا که از مرثیه
 بر مرثیه رسیده و از شخصی صادق القول این حق سمع شده است و الله اعلم
 و ایضا قریب بزار بابا قریب که است قریب از مرثیه و مرثیه
 که از مرثیه و مردم را قریب تمام به آن مقام بفرموده و آن مقام
 پیران انشائی گفته اند و مرثیه در واقع می بیند که از مرثیه و الله اعلم
 در آن مقام ایستاده و می گویند که فرزند حضرت امام رضا علیه السلام در آن
 مدفن است و آنرا الله عز و جل که آن شخص را آنجا احب الله مرثیه گفته

سنگی بزرگ پدید آمد بر آن سنگ زشته لفظ تو و محسن است و این سوره اله
 فاستمع بعشر دنان مائة و الله اعلم بحقیق الله مودود و عیسی و الفجر
 مزار ج و مده مده و همین در مقبره عمارت خواجه
 علی است و واقع شدی تا جوی سقوی بوده و پنج خردار ابریشم سر مایه است
 سجده نمودند نه منو بای رسد و جبهت نمودند بطور اکمل و در می کنند
 و رخصه نمودند و اتکس چنانکه مراد تو به به دو نمودند ویرا بعد از حضرت
 شیخ اسماعیل سی می بردار بر شتم مار ابرسم به به برادیه حضرت شیخ می برد
 شیخ می فرماید که این حقیقه تو مرکب است از حلال و حرام اگر می توانی
 حدش را از حرام جدا کنی و حدش را در حلاله صرف کنی و حدش را
 حق بر کس است بصحبت برسان و اگر آن قدرت در خود نمی دانی بنویس
 و از این خانقاه بیرون برو که خواست آن به رویت اثر می کند خواجه تاج
 همه ابریشم مار از خانقاه حضرت یثی بیرون آورده است می افزود و همه را
 پاک میوزاند به از آن ترک و تجرید خسته می نماید و مدت مای متدی
 و رخصه حضرت یثی بقدر بضاعت و مجاهدات و حصی می یوم و قیام
 استقلال می نماید و کوی مجاهدات از در قران و الکفایه ر برده و فرقات
 حدت بسید امیر شرف و الله اعلم بحقیق الله مودود

تا دوره حق بخونیش تا نثری و بقای جوه انان نثر

تا خضر صفت رحمت خلقت کونی شسته آب زنده گان نثری

و خرد در کارش بکمال رسید که یک دعای وی خواجه علی است و در آن
همه فقرات غامبی و باطنی میرشد و چنین است و باز را در آخر بعضی از علوم
که در لغام بال و مغرب می خوانند شیخ سیدی گفته است

کس از دست جز زبانه نازد اگر خضر است اگر حق است

مزار حیدر رفته در محمد چهارم و عین در کتبه است شهر
کتبه بر سنگی در کعبه و در پهلوی یکدیگر بسته که هر دو علامه و کاتب وی
از عارفان رباناست و در او دقتی زیاده است و از سید جمال الدین
محمد و جی است و سید ایشان را حوالی میخوانند و ذکر جمعی وی بر زبان
سکین اینجاست و یا سید است و به اسم با الصواب در محمد هجدهمین
در جوار کعبه که بکعبه خاندن سود و شهر است مزار

مزار فیض آثار امام زاده در محوطه در دایره واقع است
در دیوار دایره در کج زاویه همه آیات قرآنی بنحوی بسیار مغرب رقوم
نقش است و بعدی در دایره علامه تا بقدر واسطه حوادث بام در آنجای رونگار
محل خواب است آن فرزند از همیشه حضرت امام رضا علیه السلام
نهرت و آبغات و دراضی زیاده وقف انجا نموده اند اسمش شریفش به بابایم
فراترین نهرت و امام باقر است مزار بر او می گویند

او بیست و گشت از ازار باغ از آن هزار و نظر او را در لبها نهان
 و نهان است قریب با ازار چه شتر بان و عقب باغ را در مرحوم حسن
 پادشاه واقع شده است و بی عاقله در نهایت کمال و نیت حسن و دل پر
 مزار در پیش حین بزی فرزندش در جنب مرقد پیر و می واقع
 شده است و از جود او بی بسیار بزرگ و عاقله در اسب و از آن
 جسمه از آن جناب و اندام غرق عادت و کف و کرامات با نهایت
 خیر شاد و زی که لشکر رومیه و اخضر نیز بر زمی شده به کعبه یاران حقیقی
 و مریدان صمیمی حضرت ابراهیم و تکیه هر چه تفرقه در زهد تراشیده پروان
 رویه محلی که همه غم رفتن نمی نایند خود در پیش حسین بنی ره یاران یگانه
 چه حسن توقف است این عسکری کف رسیده می فرماید که ناپدید اول کسی که
 رومیان به ربه شهادت رسانند نه خوارم بود مرا نصحت رفتن نیست و بجه
 ناپدید ایشان بود اول لیکه رومیان به ربه شهادت رسانند نه آن مرحوم
 بجه است و الله اعلم بالصواب از مجتهد بان و فانی بود که مکرر
 از لکن عسکر رومیه و غراب شدنی نه بریز و قتل و اقداف چندین نفوس
 با جرم و تقصیر را بخرسید او و مجتهد بود و کمال مهلت بهیسه پیش از بس
 ستاد عاری بجه و نیز نهان روز بهت رومی ما به ربه شهادت رسیده
 و الله اعلم بالصواب مزار فیض آثار یکی از بزرگواران در قرب

امیر قزاق است اگر چه در این دلدنزاران بزرگوار خراب و ویران است
 قبر این بزرگوار در قدرت رسیده واقع شود مردم را تو جبهه بسیار به این خزار دلدنزار
 بقعه و آن خزار با بجهتین نهشت دارد و جبهه بقعه با قله شتر که حد معلوم شده و در
 سر راه آب شرب درخت و دریا علم **مزار** یکی از ادیان واقع است
 اسم و در شتر برستی معلوم و محقق نشد بیکه بزرگ نهشت دارد و در عقب جمعی که در نهشت
 مزار یکی از ادیان در کوه شکی قریب بزل یکی از مردم که در واقع است اسم نقش
 پیر خدای است و الله اعلم **در شتر** بازاری در شتر بان و جنب
 شتر خزاری است در کمال فراغت شهر بزرگ پیر به را در دماغ وی از ک
 ادیان است و مردم آن که در دماغ هر جمعی که استانت آن بزرگوار عاقل
 نژاد اند و به از خصل آن مطلب به در شده اند و همیشه شتر و چراغ بسیار
 به این خزار جمعی بر نه و الله اعلم **مرت** منور پیر غیب در کوه شتر بان
 در جنب شتر است که با بزرگ و در غیب غنی شده و میانی از سنگ رخ بر سر
 بر شتر نصب شده اند و آن جنب در علوم غایبی و باطنی و حسیه نانی و عدم
 و در قرآن بعد و از مردم صادق القول و صفات خجسته آیات آن بزرگ سخت
 جنبه سمعی شده و بلیغ تقصیر و در خاطر نمانده وی از کبر و کبر است و الله اعلم بصله
و جنب شتر با بزرگ و در کوه جاد و بزرگ به این خزار طوی است
 و در این ولایت متعارف صاحب را بانی طریق طوی می سازند و معلوم از خزار

چهار کرمی که بر سر نهاده اند و حای عظام مرزات سرخاب می نماید چنین مرزای بر سر نهاده
می لید می پرسد که این مرزاکیت مسکونیه مرزا محمد حضرت حقیر مرتبت عینه
در اسم می گوید که او را با عشق نهاده اند بهر تقییر مرزا بر چنین اگر چه برایش
مرزا صاحب رخصه اند مرزا صاحب بیت مرزای یکی از او بیست و اندام

ایضا که از جانب باد بسمه ای بیایند میرند به جانب غربی و از جانب
شرقی و در آن یک جزایر چینی قرار می‌گیرد که یکی از آن‌ها واقع است و مردم
آن کز توجیه نام بدان جزایر می‌کنند پس کس اسم ترفیع صاحب فراموش کرده
و اسم اعظم با صواب فرار می‌رهد که از اجود است و است
و مردم را غلبه بر کتبه با صفا واقع است و آن کتبه را غروب خفته و نام وی شوی است
و آن کتبه را کتبه می‌گویند و در آن کتبه از یک کدن رین است و هر اینه
سید انیس درین کتبه از یک کتبه از یک کتبه از یک کتبه از یک کتبه است
و سید از یک کتبه از یک کتبه از یک کتبه از یک کتبه از یک کتبه است

دریاض
در خاب سجده در این نعم است که چه دیت در
حواجه محمد شام که از اجسد اوین است در آن پیش در سر در حسین بیک نام
واقع شده و نیز قریب به آن فرار در قریبی از اوین در محله مشهور واقع شده
در عقب کتیبه بر مبنای در حواله آنی که فیضی است که بقعه که حضرت
از نبی صلی الله علیه و آله ثبوت یافته و آن یکی نام است در کعبه خرابه

همیشه از خود و دیگران بزرگواری را در فیض نیایان و مهر استیجاب و دعا ناست
و مردم صبح حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و اله را در آن مکان در وقت
دید که توبه و دعا و مناجات بعد از نماز می نمودند که کسی در آن از روی خدش
و عاکنه و عیش مقرون با جایت نشوید و بهر تقدیر به آن موضع نزدیک نزل
یکی از مردم آن که زاریت مردم آن مهر را از پیر جلدش می گویند آن
بزرگوار در پیرن جانی می رسد و نه بزرگوار آن بزرگوار وحی است بر آن رشته
به المرقه المحققین شیخ محمد و له اسم و در کوه رخا ب می شود و چون یک در محوطه
نزل شخصی زاری فیض آن را می بست مهر بزرگوار می رسد و مردم آن که زاریت
فرخنده کلمات آن بزرگوار سخنان بسیار عجیب نقل می کنند و اله اعلم

مرثه

حضرت قطب الموفقیه می رسد حمزه رحمه الله جلوس القمه شهاد
در جوار رخا ب ف الواقع کعبه دعوات او از کمال ارتفاع باقی ب
دلف برابری می نماید و دعوات مرقدش با بهشت عدن در هم ادغام و دعوی
بهتری می کنند و از دعوات بی رحیمی و انبیا صاحب است و ب زنده و اسلمه
بر حضرت امام همام موسی کاظم علیه السلام می رسد و نبش حضرت رسول
صلی الله علیه و اله است بر عاتقش زشته که در دود و ذریف آن بزرگوار از غایت
و سلطان غازی بصیحت مدغم و بهجت دین می رسد تمام داشته اند و اگر سفر
این زاری و دعوی بر روز نقیثه در سنه اربع عشر و سبع مائه واقع شده است

و آن عمارت پرش بر حین عید الاحمد خسته در آن مکان جنت نشانی نصیحت
سبک ترغیب حضرت اشرف ادیب الامر المؤمنین علی ابن ابی طالب علیه السلام
دیده واقع شد و اتفاق افتاد است که مردم دین و دلیله را راهبان مصحف عزیز
متم و لعله لذت آن کس که بناحق قسم خورده در آنجا مرده یا هانی و رویا بان
ش مرده دست مردم تریز که بر او عود و فحاصمیک کبر را که حضرت سید خنده
چهره نه چنان اتفاق افتاد است و از ترس شرافته لذت قسم بخورند و الله اعلم

باب پنجم

در ذکر مستخرج و ادویه و فضله و لایحه در فک سرفا ب اسفله لایحه
 مستخرج المقتضی بر محمد شاهر بر محمد که از کتب ادویه است و بر با حسن است و در پیش
 و در حرا با حسن است و در یه رشید شیخ صدیقی است و در یه بابا در حده
 مثلاً با است و در یه خواجهمحمد خشنام و در یه اخنی فرح زینبنا و او
 در یه ابو العباس نه وندی و در یه سری سقعی و در یه معروف کرخی و ادویه
 و از خلفی حضرت امام الحنفی و از دانش شاه خراسانی حضرت امام رضاعیه
 و تقیه و السلام و الله اعلم بالصواب **مکرر** لایحه و در یه
 و در یه فیض و ثار با حسن و لایحه سرفا ب کاشمش المیز و در یه با حسن است
 لایحه است و در یه فیض و صف و در یه است و در یه و یس و پشوی و شیخ
 کرام نانی خود لایحه است و در یه است که با یه سقعی و در یه است و شیخ

اکنون از غم و غم خیزد و در نباشند و گاه گاهی با قضا می کند خوار گاه به اراد
 شرف نشاند در قرب نه یک و در قریه بنامی نمایند و در کشف ان و اب
 و هفت تا به می رسانند و در کتب می خوانند و اصل نیز او در آن جماعت در آن
 قریه اند و آنها بخت سعاد و شهر بهشت چنین لهر خط بنا نموده که در آن
 کتب بهشتی سبب آن مول را خط میانی یکوین چنین و شریک و شریک
 باستانه بابی که بابی فرماید که چهار روز در جسد نبشیده بصوم و صوره
 شریک بیغ تا کشت های که از ماکولات حرام بهم رسیده بقیه رسد و در شریک
 چنان می نماید که بابی گفت دقیقه السمر را بطاعت و عبادت و ریاضت
 و خدمت آن استخوان صرف می نماید و بقایا را بعبادت و عبادت می بند
 کرد و هزاروی نیز از جوار بابا است و قیاس و فایده تحقیق است اما چنان
 از کمال شهرت بر تحقیق رسیده که بعد از فوت بابا حسن و ده بابی بابا فرید و در شهر
 از شهر کتب داشته داشته و شریک و شریک و شریک و شریک و شریک و شریک و شریک
 بابا حسن و شریک و شریک و شریک و شریک و شریک و شریک و شریک و شریک
 ششده یک واقع شد و الله اعلم بالصواب **ذکر اسامی**

بهشت و در تن بابی که در جهت لایم و در بابا حسن می بقیه اند و الله بابا فرید
 و خواجده عبد الرحیم و بابا حامد و فقیه احمد ابسی و بابا محمد کازر خسرو شریک
 و خواجده عبد الغفر و شریک و بابا فرج و ابی و شریک و شریک و شریک و شریک و شریک

زلفی و پیر کبود کلاه و بابا مجنون و بابا کشتی و در و بابا قلی اردوسی و بابا براف
 و بابا برمال الدین و بابا بهار الدین و بابا و علم سرا و بابا پیر علی و رافعی و بابا
 کامونی و بابا تاج الدین و بابا ابراهیم و بابا یعقوب و بابا حسن خفرب
 و بابا ابراهیم عبادی و بابا قول بقه اوی و بابا چوگان و بابا سنجی و بابا عبد الله
 و بابا باغی و دوی و پیر کریم الدین و بابا احمد پیر دانا و بابا علی تبریزی و بابا عجب
 و پیر شیب و پیر شمش و بابا صبح و بابا جابر و بابا منصور و بابا عزیز و بابا ابراهیم
 یعنی و بابا سید بزرگ و بابا صبح و مشقی و بابا مسعود و اهری و بابا طب ترک
 و بابا حیدر نقاشی و بابا ریضه و بابا بهلول و بابا براه گوی و بابا فضل الله
 و شیخ محمد و زرقا و پیر یحیی و پیر جلال ایلی و پیر محمد جانا و شیخ زید و اوقا
 و شیخ شمس الدین و غراغه و خواجہ ضیاء الدین علی تبریزی و پیر شرف شاه و پیر باز
 با عزا و پیر قندی و بابا سعید که چک رحمه الله علیه اجمین

در کتب تاریخ قبری نوشته اند و در بادی و دره کراب بر نزدیک
 و کناره راه واقع شده استین نش که اسم رتیب این بابا است یا از
 و دیت است که از باب می گویند آن جناب از متقه میسین
 این دیار است و قبرش بجانب غربا و دره کراب است و سنگ های سفید
 بر آن قرار فرشته شده اند که هر سنگی فیض می آید همه ذراتش بختیخ
 که در دوزخ اند و اگر نه آن ذرات ابدی از فیض وید و دوش را نور می سازد

پت

که یقین میسر اند که آن خاک دفن هرگز پاک است

در آن مرقه ز هرشت در هر سنگ بهر فرمی تا به بفرسند

والله اعلم مرار فیض آقا حضرت امام زاده عجب الله علیه
الرحمه پهن رخاب و با باغ و محوطه واقع شده یکی سفید بر قرمش
رسم بعضی حدیث را در آن سنگ نوشته اند برود و یکم اکثر جای آن سنگ
نوشته است چیزی معلوم نمی شود بگویم آقا فیض از مرقه سزاوار آن امام زاده عا
بتا برود است و فیض نهان است از آن هزار آفتاب در لعل که لام ناله است
کسی را بهیچ وجه به تردید نیست میکن مسلم و محقق نشد که فرزند ارجمند که امام
یک از ائمه اطهار علیهم السلام است و الله اعلم بالصواب و و مرقه
فیض آقا در حواله مرقه امام زاده واقع است و سنگ های تاریک شده
بنیت بزرگ بر قبر آن در بزرگوار چیده اند با بواش و رخت از لعل است
که یکی از جانب شرق و یکی از دیار مغرب است که در چمن برف صحبت می گیرند
و در لکه که با هر یک حاشیاست که بن یکدست سرشته خرد است و سر به
از مغرب با طب که جبر شسته شده از خدمت می گیرند بهر تمام و فیض ما که هم
برود و الله اعلم و از هم تسخیر سکونت نموده و مفاقت نموده و چمن
از دو طرف منزل بقا انتقال و انتقال نموده و در جوار یک یک از کعبه از چمن
از حوض شرق و مغرب بهم رسیده اند بهیچ واسطه مردم ایشان را مرقه و مرقه

می گویند و الله اعلم و نیز در آن حواله فرار است که بعد از
 تغییر منفه اند و در آن فرار نیز دو بزرگوار است یکی سیمان ش. و جوهری دیگری
 از آن فرار هکات سده شش پیر بناب المهر بر قبر هر یک از می است
 و می ایستادن بر آن مرقوم است سیمان ش. و در بادی حال جوهر بسیار
 و جمیعت با آن داشته یک بار جذب از جذب است الهی شش کشته
 و ترک تجوید اختیار منفه و چون توجه تریز که دلم ناوف می است کوسین
 خواجه بنیت صاحب کنت و با جمیعت بعد روزی بر در ساری خود نشسته
 می بنده که هفت تن از پیش وی که نشسته که از زمین هکات قریب نماند و بعد عقش
 خیره شده و چون به ایشان سراییمه بنال ایشان و دیده که و انفر سید فیلان
 شده و می نیز در آن جماعت را ندیده به برشته افت اثری نیافت و آخر
 بیام در گذر دید که روی مناجات بر رکاء قاضی اصحاب منفه بعد از شرف
 وی در کوزه نشسته تغییر حال حقیقت مال شان بود چون فارغ شده نه
 از بام مسجد بیز که ندی نیز به بنال ایشان رفت یکی از ایشان گفت بر کرد
 که رفت تر با منی شو گفت به آن خدا که می پرستیده نه و از دست
 خود محروم نفرمایید گفت و عده ما به که اگر اب خود اعطایم سر غریب یا این
 بخت از نظر خواجه غایب شده خواجه در نحو شرق عظم و حال غریب
 است به منفه از روزی که شب از خود و خواب بازمانده روز دیگر طعام عظیمی



ساخته غلام برداشت خواجه پیش اقله برده کراب وید که بنده کس حق قدر
 عن شرفند چون فارغ شده غلام را پیش برده ارتضای اتفاق شد
 ببری غلام بدینال غلام بدین مقام گدیده بود شخصی که دیروز با خواجه
 مستقیم شد بود استاده خود که از آن غلام بدین ملک بدینک را بر او سپرد
 و خود آن کس گفت که غلام ترا کس نمی خرد و ما چندی در اینم بخریم بر جویسته
 و نظر خواجه غایب شد بنیک بار کاستر شرق خواجه برافروخته و حب
 وینا و فیما را برخت آنچه اصلا فدا داشت لغو ساخته و کجی کارری
 اسباب بقاء برداشت و بخت با بختیست و در حدیث است لم یلقه

در راه طلب تا بودت تا بوی	از دانه می کرد و تلقی داشت
حسری اگر تپای زرقان	از دیده قدم سازد زهره جان

بابا حسن با بقیه و در تن بابا بستاند او از شهر پرورن گدیده و مهر نازید
 حسن و یار اسیری افتد امی نوذره و اسل نیز در جوار صاحب ابله و در کوه
 فرط پس سلطان خفا که آن بزرگ است منزل بر دربان موضع بوده است
 و الله اعلم مزار طعمه در حلاله که در عوب واقع شده و دی
 از حکم ادبیات در او خفته و عطایت و الله اعلم با بصر مزار
 خواجه محمد ابا و در عهد الله در غاب سین است در قرب چند است
 کنج حصار دی نیز می دهد صحت است ابا و در کوه است در حلاله اعی در نظر

استقامت می نماید و الله اعلم بالصواب **مزار** یکی از شیخ
پن زاری که قریب بر نازل سربافقی است و درش روح باب حسن است
واقع است بر روح فراش مرقوم است که بنده روضه صاحب المنعم
المرحوم ایشخ حاجی جمال ابن حاجی باؤسانه عشرین شعبان سنه احد و خستین
دسج ماه و الله اعلم بالصواب **مزار** شیخ کبیر که از اجسته
شیخ است و روحا با حسن طاعت است و در جنب پای طاق واقع است
این عزیز گویای دور او بر روز و در روز هزار کلمه طیبه در دو است و الله اعلم
مزار مولد نامش الدین محمد بن طاهر روحا فرا خواجه محمد
جباریت وی شک مولد نامش الدین محمد بن محمد باب است که گویا بت مسجد
چنان شایسته است و قریب انار جانی است و مولد نامش
خط و خوش زاده و نامش الدین است که کسیند که ایشان اولد و
اخری فرج نبی نه است و حافظه قوی و خوشنویس بهمه لذت و نش ورسنه
قد ثن و قیامه واقع شده است مولد نامش رشید قاسم عشق بهمه
تاریخ فوت مولد نامش را بنظم آورده اند که آخرت این است **فرد**
چونکه در خط قرات بهمه باهرانی فرد **مزار** شیخ هم از خط طاقه که در
مولد نامش علی یک خط و معشیره زاده و نامش مولد نامش علی یک است
و الله اعلم بالصواب **مزار** مولد نامش خط طاهر روحا

باب حسن و واقع است و الله اعلم مرار مودنا بن باغزار
 ش کردش مودنا شفق و محو طه واقع است مودنا بن عیبه الرحمه بسیار
 مستحق و سبب عوات بعد است بوج وقت تیر و عی به ریا ش از پت
 اجابت خطا نشی ازانی جمل حکایت مودنا شریف تبرری است که شاکه
 مودنا بعد و آخر سرگشتی و خطا پسندی خانه داب و عادات بعضی شراحت
 از زلفه هودک بن بجه مودنا شخته و ان با او با که از شریف غیر شریف
 می خیزد بی عمل و بانی بغرضش در از می فرایم و در ان یام از برکت و
 مودنا شریف زب و جمل حکایت مودنا شاکه این از مودنا بن تبریز بسیار
 می گسنه از ان جمل می گسنه که در زمانیکه سلطان سیدان رومی با شکر کلمه
 در بطرف از ان بانی می گید و در یکم سپاهش و اخر تری می شده که این تری
 از نه افه و ستر غیور کس با انصوره در فکر کرد و در ان مودنا می گسنه
 که فخر خدای که علی الصباح عسکر و میده و اخر شهر میونه بهتر این است و قدر
 با شقی یکدیگر از شهر برویم که از این سپاه کینه خواه از ان گشتم مودنا بنی که
 و این سخن را از رفقا و یاران خود می شنود و در می گسنه که می گید که مودنا
 بیشتر از این رننه گمانی خواهم مرا مرگ ده که فردا روی این جاعت را نه منم
 بسبب کینه نه طاعت کیز دارم و نه طاعت مانده یارانی و بر این غما سینه
 که یکدیگر این قسم و گمانی که کس نزل خود میوه بسبب کینه نه نزدیک بر صبح

پس تیر تیر زل گشته بر کس بطرف برانسته و نیز دیاران بد منزل رسیده
 می آید که با شوق از شهر پردن روم می چسبند که بر بجه و نهنگ و در بجه و
 مزجه ملک بگشته است بسجیح رفقا و در میان خبر می کنند و از روی کمال
 استقبال و پیراغش و کفن و دفن می نمایند و عسکر رسیده و از هنر نیزه و دیان
 مضطرب خوف را بجه و صحرای گشته بر خواب ذات و اعتقاد پهن روی عیش
 در دو جهان شاد و دل بس است **فرد**

کسیند ناگه از بندش در خاک شود و بجه و قهقهه شش
 حقه که از فوق و پس از نه خبر مهر علی و یار زاده و فرزندش
 بسیار کن این باغی را می گهشتند کین هیچ کس باین رتبه نداشتند برانند
 پهن رباعی بلبل از آتش زشته لاله صندخ بسبب این در نای رسیده روح
 از آتش گشته لاله و الله اعلم **مزار** شیخ ذوالدین پادشاه
 که در گذر و کرباب بجه ششته و در گذر و آتش و مزاران بزرگوار
 از سنگ های بزرگ پاره ساخته لاله ای از خاک و دیات و از خفا و عارف
 همه انبیا رسیده علی به انبیا و الله اعلم **مزار** پیر علو و دین
 همه از همه و اگر چه در غایت و بر سر قبرش گسندی بود اما کمال سقشتر شدند
 و خواب شده و در پانی موضع غاری است و در آنجا مختلف بجه دی از یک
 و دیات و بجه و قدوسش بر رقی چسبند و آتش شاد است و در نای

سابق کی از اجامه تریز باشد نواز توابع خود در آن موضع ساکن بجهت سبب
 ارتشاع و استقامت آن منور که کما شفقان حکم بقصد وی میرفته اند
 بروی دست نمی یافتند آن شخص محب کبر و نام داشته و در این راه و در عود
 تریزه فن آن بزرگ را محب کبر و میخواستند و الله اعلم و الله اعلم
مرثه منور یزئیس که از اجده شیخ است در جنب زراعت و این است
 بعضی مردم را قصه چنان است که وی شمس تریز است این کجای عوام بسیار صلیح
 و عطا است این نیز یکی از متقهین ادیب است و الله اعلم **مرثه**
 منور قطب الحقیقین هستند لایس و یقین شیخ حسن بناری رحمة الله به تریز
 از بابا تریز کاشمش المیزمین است سرله شریفش در جبهه پنجران واقع شد و این
 از فلقه حواجه بیگانه که فن وی در کفایت و به روانی بزرگ خواجده بیگانه
 فرزندش آن جناب بسیار بزرگوار است و الله اعلم و الله اعلم و الله اعلم

نظم

بست شد اما روی از ملک و جبهه	کارخ از لژیته کج و سپاه
سجده کین رسته از ملک و جبهه	کون و کمان شته از ملک و جبهه
سوفت آمد ملک خزان و جبهه	زریقین سمع شبتان و جبهه
در روی نشو قلا و جبهه	عشق حقیقی شده بر تاج و جبهه
و از حال عورت به میفرموده که که نمی سندان روح مرا از کف غایت	



شهر آوردند و او را که مرا در پیشی مستند و قاعد مرا که با کرم نام داشت و دستش
 پاره بود چون بزرگ شدم ای پاره را در دست وی می دیدم و نیز میفرمودند
 که چون حق سبحانه و تعالی او را از پیش از چهار صبح طیف او را بر آید
 در بعین صبحا خبر داد و او را ح را بجنب است برکم فرزندش فرمود
 بی جواب شنود آن سرال و جواب بنزد در گوش مزارت و هم چنین از این
 و از ابو علی نزدن بن بری نقل است که فرموده اند ایاد است که حضرت واجب
 در وجود پرن روح مرد از ملکوت علی غیب ملک اسفند شهادت میفرستد
 سبحانی مدد علی بطریق تاسف یک دیگر می گفته که این روح پاک را بهیچ
 خاک می فرستند و این پاره را از مقام قرب با هم بعد از اعلی با سفر و از
 فراخ نای خطای در پیش بهشت نای زندان برای دنیا می رسند بهر حال
 که رسیدیم پس آن آسمان بر حال بریتنه باین خطاب متعجب در پید
 که اگر این شخص در همه شهر خود کوزه آبا جهر پره رنانه و چه برکش پیش
 فاضل تر است از جمیع جادوات که صدقانی خافه و کوش و خدایان
 صدراع انستیه این سخن بنزد در گوش جان مزارت و نیز حضرت یسعی
 حسن بنی ری رحمه الله فرمود که یزد و شبانه روز روح انجبه مضافت
 نموده با هم تجرد پوست و قالب چنین مردگان افکار بعد پس از یزد و شبانه
 روز با نسجه عرو نمود اگر آنرا چنین مندر از وی بفرماید رسید پس نقل

وی نزد پنج سال بود و فرمود که من در سی و سه سالگی سجد به الهی شرف شد
 و شخصت و در ملک قطب بعلم و رب و شبهت و دوم شهر ربیع الاول
 سنه ثمان و اربعین و مقام از جهان فنا ترجمه عالم بقا شد و الله اعلم
 و خاتمه شیخ حسن بناری یکی از شیخ کبار این طایفه است و بهر نفس
 با امام اندلس و آملی حضرت علی ابن موسی الرضا علیه السلام و السلام منی میرو
 و الله اعلم مزار فیض آثار شیخ اسحق علیه الرحمه و در کتاب
 کلمات است معین در بیان سربس و در اخلاق و بعده بنو از عاقلش باقیست
 وی از کبار و متقدمین شیخ است مولد لرغیش از رانده است و در یکی از نسخه
 بنظر رسیده که چون زاید و خواتون میر و مولد راب حق شهر تبریز فرست
 وی با تاس بناب شیخ را بر تبریز آورد و نه کشتید عین قوم آن بزرگوار این
 و مدیت بهتر و در و سرگشته و از اوقات مصون و محفوظ بانه و در آن فرا جسم
 از رانده که و در خدمت این می بود که در فتنه و الله اعلم مزار

میر محمدی که از اجداد است صحیح المنبت و روحا و مرقم و شیخ حسن بناری
 واقع شریزه کور با فروع علوم است و بعده اسدی و ثانی شیخ سعد الدین
 حموی که طایفه نهادت بزرگبالی سلطان غازی جاری ساخته و در
 شرف اسلام شرف نموده و آن قضیه چنان بعده که سلطان غازی در
 واقع می چند که با کهنی و در کون و در حضرت و مدیت علی ابن ابی طالب

علیه التیمه السلام از گردن وی بیدار و از خواب بیدار شد و گفت که ایما
 بقدر این دو دقیقه هیچ کس نمفتد با وجود کوفت شیخ اسلام اعتقاد تمام داشته
 بنسبت علی از شیخ که گفته بودی در هر نه ابجد می ره و شیخ که بسته و از شیخ
 سلطان می گوید که اسب حضرت شاه ولایت امرالمؤمنین علی ابن ابیطالب
 علیه السلام پانصد نفر از گردن برداشت چرا با سلام نمی آید سلطان
 دوست شیخ را می دوسد و بعضی نسخه تر قلم است که آن شیخ محب است چنان
 سلطان غازی و سلطان ارغوانی به سلطان نیز از سلطنت تمام بشیخ
 داشت و فتح از خواب سلطان خبر رسید به بنی اسلام اعتقادش زایل می شود
 در این نسخه در بیان می دهنده ابو بهر نقی بر دست شیخ را می دوسد و میگوید که درونی
 چنان هست به مصلحت در این است بعد از آن بکاتب بشکند و در هر نسخه
 سلطان نیست که در هر دو این و غیر از آن صاحب نسخه در دست انداخته می شود
 و در آن روز چهار صد نفر از کس بسبب اسلام سلطان غازی با سلام در آید و از کس
 در غینا و هیچ زمانه از آن نسخه قلم گرفته با سلام دست نهاده است این قضیه
 در شهر ثانی سه اصدی و تعیین رتبه و وضع شده و در هر روز که از راهی
 سلطان غازی به در اسلام می میخ داشت سلطان منصب نبوت
 میر نه که شفقت و اعطای فرمود و نوادای جهانی شده و پادشاه و خردادی
 جهانی شده و این او را در هر روز و روزگاری تا رک نجات

در سده این پیردن زفته است و الله اعلم **مر قمر منصور میر عبد**
 القادر پائی من در خدایت وی از ملاقات طباطبائی مدناست حسینی
 و با و جدا دوی بهیتر این بنی مائیم سوز ز بجه نذر و در کج و دین و ایا بود و نذر
 و نب این کجس مثنی میجو میر با ذراع علوم اراسته بقدر و تخصص علم غیر
 و آن بقدر و با و دقت و ثواب است بواسطه تمنی و تبرک میر ابا تاس میر
 تا تر به ان فراغ فیض آفا برده اند میر عبد الوهاب پیر اوست و میر عبد ابابکر
 و له میر عبد الوهاب است و شریف پادشاه و بفتح حسن شاه را داشته
 و سید حسن پیک از ان و شریف جو کده او و حسن پادشاه از جانب مادر
 کجس پادشاه و زبند از جانب پدر او و میراث را از دست و نیت است
 شاه و عالم نه کجس پادشاه چنان است که جهان شاه و او او میر سلطان پیر
 شوق جهان کیم را بسید قاسم و له شیخ با زید ملک بود و پان قرایت است نه
 فیض آفا و صفوی تغریض نمعه بود و شیخ جنید را و خورشید نمید که بر تبریز
 آمد و با و داشت چنین و با از جهان شاه حکم صبر نموده و از قرایت بدست
 با و این ترکیب بنی چمن رفت و این وی را و خورشید او و شیخ جنید با
 بر تبریز آمد و روزی چمنه و ریت شاه چنین و با کج بود و چنین و با
 گفت که روزی چمنه صبر کن روزی صفت حبل بر شیخ جنید غلبه کرد
 فرمود حکم چنان شد و از انم یک سبزه است و در شهر را و او و مردم بهیتر

لعل

موسسه کتابخانه

ملک را گرفته مد خط حکم پادشاه را خواندند و بعضی رسانیدند فرمود که شیخ
 عین الدار اخراج نمایند شیخ ترجمه مصر شده و باز از مصر ترجمه قرآنی
 شسته قضا را عهده یک به حسن پادشاه بمان شب و خواب دید که شاه بانی
 از جانب تریز بر او زنگی که تاج جهانی شاه را در بر دارد و بر سر
 حسن بیک نهاد صاحبش بوی گفت که شیخ عین الدار قبل از این جهان شاه
 اخراج بدین صفت بود و این و مدت که از اتاع این خبر سرور شده و بانی
 خود گفت که شب چنین واقعه دیدم امروز شیخ عین الدار بقیه قریش را
 به ارک خوله بود و محال حسن بیک را بصلب او فرستاده و چنین شیخ بر او
 نزال دی رسیده خود نیز پروان که استیصال و بانهایت اعزاز و اگر کم
 نزال بر او برجای خوش نشاند و احوال پر سیه شیخ عین الدار و که که کم
 تاج سلطنت جهانی شاه را بر حسن بیک که از ام حسن بیک بنظر که رسیده
 و اگر این مرد در دعوی خود صادق است و در زنده ای قلم قر و نزل
 بکمال دارد و این که کار خوله کو یکی قصه اصحاب گفت را از برای ام تقریر
 خوله بود و دیگر که قلم به شفقت و اگر است خوله کو و در آخر آنکه شیری
 بر میان خوله بت چرخ سجده آن حضرت شرف شده آن شیخ در
 رتبی حقایق و صفات قصه اصحاب کهف را بوضاحت بر چه که قریب
 فرمود بعد از آن قلم به بسیار عده شفقت و اگر است نمود و در آخر من شرف

برسان او بت و فرمود که حسن یک شمشیر خود را بر بانی در بستم چنانکه بر تر باز
کرد و با اتفاق ترجمه منزل علا یک شده عید یک چون این سخن ترا شنید
خوشنید بنایت فرستد و خوشتر شد و یقین داشت و این بیان شایسته است
که در واقع دیده بود از دزدان همسایه بنا کرد و خوشتر خود سکه یکم را بفتح جینه
عقد خود وسطانی حید را از آن خوشتر که شرح حسن پادشاه بر سر سلطنت
کنش شد و خوشتر را قطب الحقیق و عده الاراضین سلطان حید را
شاه جهان کشید و اسمعیل با در خان از او متولد شد و سلطان حید را
در تباران شیروان روزی غنیمت ششم شهر رجب بنه شصت و نه روز در شهر تباران
چشمیندند و متولد شد و آن به تاریخ شهادت در است و آن قضیه در
حضرت باجمی از صفیان و در دیان بقصه غزایان و مدت مرده و شیروان
شاه از کثرت سپاه و شهادت آن خرد و بد جا و براسانی شده نامشعوب
پادشاه میفرستد که پنج حید صفوی که بشهادت و مرداکنی عیدین و نظیر نه دارد
و عده زاده است و در است ملک است و این و مدت دی را و غنیمت خرد و ج
فکر جهان گیری است و میران بسیار و صفیان با شاه و در دیان جبار جمع
نصفه بر نه غزایان شیروان که در نه سحر و جادو و در نه اوستیم عشق و یب
این و مدت رافع کرد و ترجمه شرح تباران شیروان یک پنجه او شد
که حش از آنکه است مرداکنی و چهار هزار کس بر نه شیروان رفته

از آن که عیدین تباران شیروان
پادشاه و این پنج کس بود

بشردان شده می گشته و آن سرور قلم در بند روی صره نقش بود و در آن روز یک
 برج قلم را از خالف گرفته و در این وقت سیان یک بالگرشردان و
 قرابانغ و او را بیجان و بیغیر سنده از هر طرف صفوف آراسته شروع
 در می ربه می نایند و آن را رسید و آن غزوات بغض نفیس چند تن از اعدای
 بر خاک چاک می افکند و نیز برای آن میوه که صف به خواه را از پیش بردارند و در این
 وقت یکی از مردم شکر تری به قصه می لغین می گذارند و چرخ شهادت صف
 بر اندام کرم گیر و در بعضی از قصه آن تیر بر پشت مبارکش خورده که از سینه
 به کینه اش سر بر می کنند و در بعضی نسخه مرقوم است که آن معون بط بر سر رفت
 و به باطن منافق به کمر آن حضرت و در او پیش خود رانده باز به تاس بعضی
 از او خود را در مسکرها یون شده بعد از این امر شیخ اقدام نقش و نامه علم عدا
 سر برار که آن شهادت را در از بدن نامیش جدا نموده بر تری می آورند و به حسب
 پادشاه از روی کمال اثر بر سر برار که آن نامه را در رسیده آن تیر زنده می کند
 و میفرماید که میدان را چرخانی نایند و اجداد اقم این حروف به تخصیص
 سر و شمس الدین محمد چون از زمان فرخنده هشتان قطب الحقیق شیخ نصفی
 اسحق و الدین اسحق آکین و در پس عیبه الرحمه الایه منابه امریه و معتقه این
 سلسله عیبه به لفظ و مردمانی که در پیش معتقه آن حضرت به لفظ و آن
 جنب هر یک یک بر تری می دهد و لفظ نزل این نزل می فرموده حرم انج قضیه

باید روی نموده حق حقیقتش در حرکت آمده و در لوح برداشته و فرزند آن حق
 وصیت می نماید و توبه میباید آن می شود و دالده اش که کن وی از حد متجاوز نباشد
 و بزیارت شیخ جنبه و شیخ ابراهیم و سلطان خواجه علی مشرف شود و بعد از
 و در لوح کفایت های فرزند زنهار و اجماع بطور راه ده و مرد و اندک باشد که در لوح
 مطهره آمده و صدقین عظیم السلام اعانت و دعاست می کنند اگر در این باب بدل
 نماید شیرین شود و اگر تعدیل نمی کند نمائش بیه ان می یابد خدا صله کلام و شرف ملک
 تا نصف شب می شود فرصت یافته سربارک ان نشسته و از جنبه را از او بزرگوار دارد
 و در بیان محافلین پرورانی او زن با عزت و احترام تامی محفی میدهد و تا زمانیکه
 نسبت به سلطنت بغیر ان پادشاه و امیر حسی صفوی برسد تجسس سربارک در
 سخنی نماید بودهای زبده است و اقرار و مدح و داشته سربارک را بنظر فرست
 برده و در مقابل این خدمت عظمی توفیق است به جبر که سعی فاطمه و دکتیادوی
 باس و جوی و سیر و غل و حمید و پیکر عیجی و دغی و جبر را که بخت نامیده
 اگر مدح که حتی ملک و غل این حایفه از جمیع و خراج است شهر و دیوان بهر اسم
 و رسم که پیش صف بهم باشند و در خانه ای این فرق بر کزاده ای زول باشند
 و بسیار عزت و احترام از انش با سرش مانع این اند و اندر قران برسد و را
 مع اقرار با ممت زور افرازد که داسبه و چون بر خدای متعال توکل و تکیه داشته
 از کمال حقیقت و عین و خد صحت این امری بنظر اقام و اتمام نمود و از بدست قطعی

در حفظ و لذت نمودن نقص ترک بر حفظ ارزش راه نه آورد و دنیا و جنتی که ملک

رباعی

در سقا رکعت

ای پای دولت ز بهر خط و کلمه
که نقص تو کم نیستی راه به ل
حاصل نبرد مقصد خیری به دو گون
مقصود رکعت نکرد و چهار

و الله اعلم بالصواب **مزار** فیض لازم آمدن زار بابا مزید حمید

علیه السلام را این معنی است اسم شریفتر بود نه محبت و در لوش از فریب است
که از انجمن وین کسیند در احوال تریز در حاکم که سرخاب مهر است که

مرتب اش با لکه خورشیدش فرخنده که بود نه محبت که بر با مزید که در باب بین حرف
اسم شریف آن بزرگوار بابا مزید شریعت یافته وی معلوم خط بهر دو خط سر لکه در لکه

نخود بود و نیز قطب الدال بود از بزرگام فقر است که رجال و غیب در مای شنبه
در خطره بابا مزید حاضر میزنه اگر کسی مدد است نماید اقبه برف خدمت ایشان

شرف می شود و با رعادت چنان بهر که بعد از نماز حقیق میباید خندان می گدا طلب
صحیح بطاعت و عبادات قیام و اقامت غیبتی خادم و مسجد را بسته بود و خود در

پروان می گشت می چند که با بتوجه مسجد است از دنبال می آید می چند که دست
بر در نه و آن در بسته بود با کلمه کلمه شد و با بجز آب رفت و بر با ستاد

تفخ کنانی می گفت ای و سیدی اگر تو را چند گان بشد که سبند است تو
پای می آینه مزید که بر می لکه کسیند بی بی و خطه می ای که در و تا صبح

طرح نموده از سجده ادا کرد و در عقب در مسجد بروی بر رویا جبهه و رخ که با سینه
و خرقة در کشیده و سخت بریده که ان شب تا روزی که از تحت نمطه **میت**

حشری گناه نموده و دیگر نموده باید در این سجده نموده و
یک پای زدن نموده یکی ز جان طی رده مقصود باین پانگشده

چون روز شد مردم بخانه ندیده نه که درویشی خوابیده است
و بر آبیه و اگر دهنه و نیزه از این چون برخواست و دیده که بر رویا تر است
و باقی که دهنه و ازیت و تم روادشته در زنی رفته نه و در مسجد بول کرده
شور است که ده ملک بعد از با حسن بر بهرام از ملکین بعه در رسیدن شهاب
الدین سهروردی است پس در نقیض سبضرت لام بهم شایع نرسی از رضا
عبداللهیه داشت مثنی میخواند و غات بابا مزید و در سینه عترت و سینه و اوق
شده است و الله اعلم و بصواب **مزار** فیض شایع تحقیق
شیخ محی الدین صند در نظیره بابا است در شش قبر از فوت بابا و اوق شایع
و بابا وصیت نموده که در جنب مزار شیخ محی الدین صند در نظیره بابا است و دفن
کنند آن جناب در کنار شیخ است که شیخ او صند الدین که مانا بصحبت
اندزم و بهجراتیانی رسیده و تربیت یافته در صفت پر فرقه به که بر روی که در که
شادان بیانی رود که عورتیه باش از ارادت این و بزرگ کار
خا بر میخواند الله اعلم **مزار** فیض شایع که کل الدین صند



اقدار بنحو نا و خطره بابا است دی از اوله کش او حدالین کرمانا است
 در سده حد و ثانیه از اینج را چنان حالت نفع و منفه در شمع ایست زار و نه
 حد سده با لذت و خفت و الله اعلم **مزار** حیض انا کثیره زار و نه
 حد سده با شمس سره الیز زار خطره بابا است ایست زار و نه حد شمع نیز میگویند
 سر و در پیش از قریب اند است در زاجی تریزوی مرید ریشیه یخ اسمعین سبب
 یخ و قریب انی را با بلین می نشاند ایست زار نیز طلب می نماید مود نا
 این غزل می گوید و برض حضرت شیخ می رسد **غزل**

تا مهر تو دیدم و از ذات که نشستم	از جمیع صفات از زبان ذات نشستم
چون جبه جهان منظر آیات و جبه	لذت طلب از منظر آیات که نشستم
از نه رسد و در س مقامات بر نشستم	در نه نشستم و ادلت که نشستم
سبب زار حوال مقامات به قید	با ما که زار حوال مقامات که نشستم
در غفوت تا یک ریاض کشیده	و در اقدار شمس عورات که نشستم
و هم که در اینهمگی خواب خیال است	مردانه از این خواب بیدار نشستم
با سخن کف و کرامات کوبیده	چمن زار کف و کرامات که نشستم
دی شیخ اگر جبه که مدت تو اینج	عوضش باش کوین جبه که مدت که نشستم
اینها بحقیقت همه آفات طریقند	ما در طلب از جبه آفات که نشستم
در دگر از نه زار کنج دی شیخ	کر پرورد مرید و ارادات که نشستم



شیخ دین غزالی بایت خوشال شد داشت که رتبه سرمدنا فوق این مقام است
 که سرمد سرمدنا درین سیاحت بدین منزل می افتد و سرمد است سرمدنا
 بر یکا می رسد و از وی نظری یابد و بمقام قیصر رسد چون این فرقت
 و برادر منزل می شود و بنا بر این سرمدنا تخلص می نمایند و بضر کشفند که
 نسبت آن پیر شیخ محی الدین اعوانا رسیده است خرقه قیصر از دست
 وی پوشیده و سرمدنا را در ارتفاع رتبه آتش و بلبل جبهت عزرائش
 باطن است و در رخصت سکنی توجه عالم بقائه و این قضیه در شهر
 سنه شریفان ما در واقع شده و خیر تا ریخ و فات آن بزرگ است
 و الله اعلم بالصواب **مزار** فیض آثار قطب با مشرق
 خلف صدقش بنامه خواجه عبد الرحیم شهر سجده که از کار دین پوایان
 طریق یقین است در خطبه نوریه بابا بنوید است سرمدنا محمد مشرقه سرمد
 ریشیه سرمدنا محمد سرمدنا است وی در خدمت سرمدنا محمد سرمدنا در جات یا فقه
 و فرقات بسیار را وی نقد و فرزند سلامت شدش خواجه عبد الرحیم
 خلعت صاحب مقامات بسیار است فوت سرمدنا به رستی معلوم و
 محقق نشد است و وفات خواجه عبد الرحیم در سنه قلع و خمین در شان ما
 واقع شد سرمدنا قطب با در مراد خلف صدقش و هم **مزار**
 فیض آثار سرمدنا حفظ حسن را که رحمة الله علیه مرقم چه بر بزرگوارش



در خطره بیا است و در زیر پای بابا هر روز گوارا عا سقا ارم فرسند و ذکر
 جمیع ایشان بر آنست عوام و خواص این دنیا بسیار است و الله اعلم بالبعید
 جمعی که در جمعی خیر از او بدست شیخ و اقیانوس فیض و نصیحت و غیره در جهمیم
 در خطره فیض آثار بابا فرسند از آن جبهه سرمدنا حق و اعظم و سرمدنا
 محمد فیض و درویش پر محمد قاری است و بادی است و سرمدنا شیخ محمد قاری
 مشهور شیخ ملک شیخ حسن مذهب و سرمدنا شیخ عبد الله طبع خوش
 فرسین جاست که در یک یک نه خطره و نادره و بر بونه و سرای جمع بکر
 و آن کس که این غده آیین او غده و الکا بروین که غده و در این نان مقابر
 و اسمی ایشان با لره محمدی است و بعضی را مقبره سلیم است و یک اسمی
 و حدت فرسند که است سلیم است و در تریزه که فیض آن است
 و در آن مدفن او بدی حقایق و کبر است و شیخ عا سقا ارم
 حقایق و محمدان اسرار بسیار است یکی خطره بابا فرسند و یکی خطره بابا فرسند
 و الله اعلم سر قد عا لید و لید جلال الله خ محمد المهر
 برمدنا رومی در بادی بر بابا فرسند است و در این فاصه است
 با حاتم که در آن بابا فرسند رومی شهرت دارند بر برادرش
 یکی که رومی است مثل کشته سرمدنا حق که سرمدنا رومی بر سر سجده دارند
 مستحق رومی که از تبریز بندهش رفته اند آنست که بیستم بیستم بقعه که قبر تنقه

و میفرموده که هر کس از تریزی لیه کشفه او خاک رخا ب است که برای قوری بیاید
که با خاک رخا ب فضی است در خانه فیض را با بیخ خاک نایه دام هر کس
از تریزی بر دم میرفته قوری خاک در کیه کعبه بسیر کشفه سبده مت مود نامی بوده اند
و مود نامی است تمام آن خاک را داشته و در هر صحت و صیت نموده اند که مرا
در بین خاک دفن کنند چنان نموده اند و جهت تریزی و تریزی در نموده اند و قطعه

شهر تریزی است و کوی دلستان	با با با با بکشت زارستان
شش شوش است این تریزی را	فر و در س است این خالیز را
صد هزاران رحمت لیه بر نان	با در تریزی و تریزی با

رحمت مود نامی در شهر سده احد و ستن و ستنه کعبه است سن زلفیش
صفت و نسل بود و غزالدین محمد چون از تریزی بر زار کار عالمه ارا و صاب
خاک رخا ب را شنیده وصیت کرده در آن سرزمین دفن کنند عاقبت ادر
در بین خاک الی که هر پاک دور کرانایه را در فرنی ساخته اند و بهر اسم
مزار پرده که از سقنه من الکا بر است تحقیق به بقا و قدم با بدر تر
از غزالدین محمد قریب به پای دیوار واقع شده و میانی از سنگ سفید
بر سر قبرش نصب نموده الی جانب بزرگ علوم خا بر سر و باطنی است
و پیرایه است بوی آن سبب او را مود نامی احد الدین و بعضی پیرایه میگویند
والله اعلم بالصواب مزار مود نامی احد الدین که در کنه

در جنب خطره بابا نریه است وی تو به دست مودنا علم الدین مکتب دارنصه
 و از اصحاب مودنا سده الدین کا شغریه فوش ارسنه نضه و بهت و یک
 واقع شده است و الله اعلم بالصواب **مزار** خواجه بام
 بریزی که از مشیر است در حواله از بابا است بجنب شرق وی از کوه ان
 خواجه نصیر الدین محمد طوسی رحمه الله علیه است و نیز از اقوان مودنا قطب امین
 علیه مشیرازی است و ذکر جمیع آن بزرگوار از غایت شهرت محتاج به تکرار
 بیان نیست باین نسب وی سحر بعهده قدس شریف شیخ در حاکم و سلسله شیخ
 باریک کمال شهرت دارد و وفات شیخ چنین واقع شد شیخ سده ی از نسل
 خاندانی او بهمن بن تاریخ فوت او شد خاص فوت در روز شنبه رسنه
 بهنصه و سیر شده واقع شد است و الله اعلم بالصواب **مرقه**

مودنا ضیاء الدین صیغی بریزی در حواله خطره بابا است وی از اکابر است
 و جد مودنا نور الدین برادر است و از نریه ان شیخ نور الدین غوری است
 و الله اعلم **مرقه** منور زبده المحققین و عمده الاصلین حضرت
 شیخ نظام الدین سبکی غوری صاحب براه که از اکابر ادیان است قریب هزار
 بابا و طرف غرب باشد راجع بزرگ و دیدار برای واقع شد ان بزرگوار را
 در علوم فایده و باطنی مهارت عظیم داشت و جهات وجهه نیز مسخوفان
 وی بوده اند

از اسم کردن از نعم و اور مجب که کردی نه بجهت حکم تو پس

مرلودر بعضی از وجبتان غرض از اعمال عوامان و از جمود شیخ عالم مقدر است
و جناب میر علی به دلایلی بصحت مدعیه المرت این شرف نشانه بود و ایتی
صفت بار بردایت انهر که بار حضرت میر تقی میره معمره عالم را کشته است
و صحبت چهار صد تن اوین و ریاضه است و می و چهار تن از این را اقرند و خدایا
و شد که غرقه کثیر پوشیده یکی از این جمعه شیخ نظام الدین غوری است بر این
حضرت صفت بعدل غالب بجهت دور شهر دینی و خیمین و بسج مایه و در نان ایرتیر
از حیات فنا و عراض نهجه جهان جا خدا را اشغال نموده و علم مزار
مردمانم الدین محمدی در زیر پای مرقه نظام الدین غوری است و در حال
خصیفت و تقوی بجهت از افواق صوفیه بهر مقام داشته و از مریدان خاص نظام
الدین شیخی بجهت است قوش و سنسج و ثابین بسج مایه واقع شده و در این سال
تقتسیر از از راه در بند به تیر زکریاست و الله اعلم مزار

مردمان برمان الدین و اعطای قاضی بجهت الدین محمد انصاری و خلف صدق وی
قاضی قوام الدین المشرقی قاضی زاده انصاری دران مزار است مرلودر مدنا
برمان الدین از هرات و مرلودر قاضی انجستانی سخندان جهان شایسته و پیر
در نانی سلطنت خواندنی را در جمله علم و خصیفت و تقوی و دیانت بر تیر
اگر دو در نانی فارسی و عربی شیخ با نظیر و غیر بجهت و خط طرازی است

نیک می زنده است و الله اعلم مزار فیض آثار پیران عوامی که از جمله
 بشا و دو باب است که در جهت با حسن می باشد لفظ قریب عبارت کیم و در خواب
 واقع شدی از آنکه برادری است و مزاران بزرگوار همراست است و عباد
 و الله اعلم با بصواب مرتد پیر قندیل در ابتدای سرخاب
 و چرا بر تقرة انوار واقع شده است چنان گویند و دی چراغ چای بابا
 حسن بهیچ خدمت قندیل روی بر جوع بهیچ بهیچ و ان واسطه پیر قندیل می گویند
 در کتب پنج مرقوم است که ان خواب امش مجور است و میر پیر عدیه است و حکیم
 اسدی طری صاحب کرشب نام در زربای دی آنکه است و میخ که ان جنت
 عدیه است و حکیم اسدی طری بسبب آنکه در یک شب در تن از لهر الله را
 در واقع می بیند که سیتی درین است و بایشان می گویند و این از بقول
 در کلام الهی است این را دفن و کفن می کنند ایشان هر یک علی الصبح صبح
 عصر در شهر بزار و که چهار و هفت تردد و نقص می نمایند اثری خط بر سر شده
 و از جسیع شدن و حفران تجسم می کنند همه می گویند و امروز درین
 نه کمی فوت نشد است غاشش می نمایند که تا وقت شب بر کسوفت شود
 با خبر می کنند قریب بزرگ و شب خراب و زنده در فتن میانه شصت فوت شده
 بی اثر رسید و شول غشش شد آن کیم این خبر شنیده و خبر را باور دارند
 این را از شستن منعی نیاید و گویند که دست که در آن کیم این خدمت بن بر جوع

شده آن شخص بگوید که من با هیچ امری مأمورم هر چه واقعه خود را بگویم میکنند
 پس مضمون و هر چه بگویند که منی در واقعه ننشسته اند پس با اتفاق میدید
 گفتن و دین می نمایند پس بگویند کس نباید بعد و الله اعلم مقرر
 فیض آثار و مقررند از آثار و ترتب با ترتب فصاحت و بدعت آثار و
 در حق بدعت و کلمات شریف حضرت حکیم فغانا و حکیم ادرسی و شریف
 و غیر این محمد فاریا و در ابتدای مقدمه غریب اظهار نمیشود و آن نزار است
 بقیة الشرا حکیم فغانا رحمه الله علیه و علوم غریبه و باطنی و حید از زبان
 و نادره و آن خود بجهت است و در جمیع آن بزرگوار از کمال نهرت حسیج
 بقال و مقال و ادب که هم ندارد و مودنا جمعی محلی از کلمات و حدیث
 در لغت اندک و در نسخه دی در وجه ادب و بعد و به از مت قطب نانی
 رسیده و تفسیر عارفان معلوم و معهود میشود که بجهت حضرت خضر علی
 قنا و عبید السلام سید شریفات سحر قیامت آن بزرگوار علی مقداد و غیر
 از او و بعد از او بسج اخذ و تخمین بانی پادشاه رسیده و به صلیح خواص و خواص
 بنی حقه متفق اند بر اینست که است فضیلتش در آن مرتبه بعد و چهارم
 کتاب الهی را تفسیر می نموده و مرتبه بزیارت بیت الهام نرف کشته
 مرتبه تا نا بعد از معصوت و در تریز کلمه شده فغانا علی کشته
 کسی بطبعش فرستاد این را بهر از معصیان فرستاد **غسل**

حاش که مرغ از دهن پرچرانی آید	روی شتر از روضه صحران ام
براست بهشت در زخی بکنیم	بتریز ز ما کنم بشیردان آیم

دانش در نه نفس و تسبیل و حسن با درق نادره اعلم **حکیم اسدی**
 در ضمن و کمال باشد بعد و در نانی سده طین سمانه ملک الشعرای عراسانی
 بعد و استاد حکیم فرزند عیدیه الرحمة است و در اسرار و در نظم است و در نانی
 سلطان محمد ملک الشعرای عراسانی بعد و در مرض الموت باشد هر کفنه و حیف
 شانه و نام ناتمام باشد از رخ گیتی که قدرت اتمام آن شده باشد و در
 پریش حکیم اسدی آن نب و در زبانه چهار هزار بیت یک کویه وقت عصر
 بغیر از میخند و فاخته فردوس در سینه اصد و عشر و سبع ماهه واقع است
 و اسدی را ده نامه اش که ده هزار بیت است که شب نامه و فیاض بهر
 همیشه تنه کرات در یام و حشر این قطعه را کفنه و در لوح فرارش رقم بود
 اکنون بر اسطحه ده بش بصر ترانج آنی در فرارش نیست **قطعه**

عقبی طبیبی بادیه شرق بریده نه	تا تصفیه کرد توحیات لبری را
سگوانه اباب جیواتا که تو را	یک فاستحه بفرست روانی اسیر را

والله اعلم بالصواب و نیز شاد و از استادانی شهید است
 که سینه از او در دهن بشیردان است برانی بسبب او را ده و پنج پخته
 در نقش در سینه نهاده واقع شده است والله اعلم **مرقه**



فرار پر ترک میخوانند و غررات را به ان هزار توبه بسیار است و شش محقق
را اقمیت و از بزرگافت است که ده هزار از این اوین و شش و یک را بهر است
علاقمه دارد و جمله سرخاب به فوخته و الله اعلم بالصواب

باب ششم

در ذکر مثنیخ عظام و اوینی کرام و ذوالقدر کرام و فاضلی علاقم که در کمال
استعداده و ذوالقدر فاضل آثار و در ذوالقدر تاج اوین و الحقیق حضرت بابا
فرج که شش سره کائنات را میبیند و نور است آن جناب تیریزی و در صراحت
و به شیخ احمد میر شطی بعد از در نظر شیخ نجم الدین کبری اند و حضرت نجم الدین بزرگوار
که از کتب مثنیخ است و شش است که شیخ عبد العزیز بروی که از کتب اوایت
است بهفت سال خدمت بیت استخاره و خفاقه بابا فرج نفقه و کرامات
بابا فرج نرید بر آن است که عشر عشر آن درین مختصر کعبه و شیخ محمد و شتری
که از کتب محققین است در سلوات نام و اش شریف بنده از آن احبب و فقر
نفقه است و این چند بیت در آن جمده است

قطعه

چون که گردش سرال خواجه ام
جیت زینج بر در زده عشرت سلم
کرد به با بجز و کار بین
نظرش بر بهان نهنگ است

نفقه بابا فرج حدیث تمام
لیکن جهان محدث است یا که قدیم
از سر صدق و از طریق یقین
که فرج تا که میباید است

وصف پذیری که بایت پرسید به
خواجهمی مرو که را بستانخت
هر که از نور حق نرد تا بابت
چند این کلهای برالهی
گفت با فرج که به خویش
دعای وید کافیه قل به
گفت به اندر دو دهنر ندان
قامتش عاریت در ره دین
نظر پاک این چنین مینماید

که هر دین و هر کز آن به نیت
دقیر علم خود را آب نداشت
و نظر ناپیش صد هجران
جد کن تا به نیت مقام رسی
دستگیر به دیدن در آن بیت
که از خیر او زیر پر رمال
که وادی بی نه اردان
باز معول او شبیه گزین
نارین حسمه یزین بنید

در مدح و تحسین جامی در بعضی از مصنفات خود با فرج را بسیار ستوده است
تا ریخ با از در این بر بقا رسنه شصه دیت واقع شده است و بهر علم
مزار یکی از اندوه و حوا را مزار با فرج یک دیت چپ با فرج
شده است بر قبرش زشته اندر آن می ایست که به دروضه اندک هم ایدام
اولم الله به الزا بخیف الین این زین اندک هم تیج الفریخ فخر انصب محمد بن
صدیق این را ششم و بهر علم بحقیقت قد مزار فیض آثار چار صد شتر از
او با و جوار از او با فرج یک دیت بقدر بقدر واقع شده اندر آن جلد کی می اندک هم
بر حاجی حسن زنده تا به اندک بر او یک بر تر است و آن خدایا پس تبه بیت



از روح بر قوح رسیده که بر بنای شیخ و غیر سینی یافته است و فاش بر شهر
سنة اخصد و سه واقع شده است و الله اعلم **مزار** بابا بیدل رحمت
مزار بابا است و در جنب مزار وی چینه تیغ از او بی کاس آسعه لنگه کوسمی و
حاشی درین جزایان نامعلوم است و ذکر ایش درین مکره نامرکم است
و الله اعلم بالصواب **مزار** سین الدین محمد بن رضی آن صده
بقعه زلفه در کبر سعوف است وی از غلی بنای بدو و در نظر ایش در خواجه
محمد خوش نام است و در بر تیش تیغ محمد لم و در خرقه اش عبه الراحه قینی این
بر و بر تیغ چینه بقعه ای است حضرت وی صاحب سده است بسیار این تیغ
سده این تیغ می شود و خافه ایش در محله یکجور است و در شهر سینه پانصد
ترجمه عالم بقعه لنگه الله اعلم **در حریم** قیقه راه مقابر بسیار است
از آن جمله مزار پیر حاجی محمد کریم از اوین و کبر است قبری درین فاصه است
وی از او کبر و تیغ است و الله اعلم **مزار** سر ذکری الدین پاد کبر
در مقابر راضیه زلفه است به و دود از دوقم فاصه دارد و در از غلی سر صحت
و بر پشید تیغ شیبی الدیریه تیغ خرقه قانا به تیغ نخود و بر تیغ عده الدین
سسته تیغ و همچنین تیغ شیبی الدیریه تیغ زلفه و بر تیغ شرف الدین که از قری
عه الدیریه و سن نفیشر قریب بصد سال بعد و در شهر سینه شد و این
در اینجاست مستر و کوهان شه و الله اعلم **مزار**

منور غیر مزلف که از اجسده او بیست و در علم فقیه زاهد است در پیش
 قبر حاج محمد وی بی غریز الوجود و عاقل رتبه است و به اعلم **مرشد**
 منور حضرت شرف الدین در حواله با فرج یک نب شرف در پیش طاق
 نزدیک به یار واقع است و از آن فرار بزرگوار لغت انوار بریده است
 و در پنج و دلت اسم آن بزرگوار با بود و دانشت یافته است و غلط است
 مشهور ابو البدر از کبک شیخ است و مردم این دیار به بسیار به آن بزرگوار
 دارند و بر کس راهی پیش گیر ختم می گیرند و ختم چنان است که یکی از آنها به
 ده هزار با پشتر بخوانند و تسبیح و تقدیس ایشان کند ریزه است که بر سر
 قبر بزرگ ریخته است بهر نیت که این ختم بخواند البته دعای مصلح میرساند
 و فاش در سنه با ضعیف است واقع شد است و الله اعلم **الضیاء**
 فقیه زاهد مزایکی از اکابر سلسله علیه زنجیه است و آثار از آن بزرگوار
 فیض شد از کتبش نیز تبیان است و بر لوح مرقدش مرقوم است که افغان
 فی الله ابته لله به امرقه العبد الفقیر الغنی عن الله لقب و التو صیف
 منظره نظر رحمة رب اللطیف الواصف الامور الملک الامور ویش پیر
 حسین انور سبخی زاده مصطفی قزاق از حدیث و بیع و الله اعلم بالاصواب
ایضا در جوار این فرار دلقوب فیض آثار و بزرگوار بهر اگر چه
 از نجات آن و در زار غنچه بخز قیاس با نیت مسکن اثر فیض آثار

در انوار بقاء است دانه اعلم با اصداب مرار فیض آناه
 جمال الینج احمد بن ابی الحسن در جانب غربت رخ خروست هکت
 بجانب دست راست واقع شده سیلی بر سر قبرش ساخته اند و از جانب
 ربه نا و صاحب مقام بسیار عالم بعد است دفاتش در سنه ثانی و خمس
 ماز واق شرات دانه اعلم مرار میرا سعید در سر راه
 خروست بجانب دست راست واقع ثلثی شکسته شده و بعد از این
 محمد و انت و در خشت این فی بیخ و قمر توجیه تریز میزد و در نه
 و در این میگذرد نه می فریاد کوی سید ز لعه تریزی از درخت طبعیت
 میرای سید و راجعیه و غیره و این سینه زاده و تر بهر لغز صحرای
 میرای سید و راجعیه و راجعیه و بنه بر دیو بیستی و پر پر کار بودند
 در هرگز نازیب از این فوت نشد است دفات این در سنه فتح
 و شریف واقع ماز واق شد است دانه اعلم با اصداب مرقد
 منور حواء محمد فاکثر و در جوار انرا مشکین واقع شد است آن جانب
 از حکم او این است خاک رده خانرا می شسته و چیزی می یافت و ساش
 حو را برانی که را سینه و بقاء اوقات خفته ساعات صرف عبادت
 در ریاضات و مجاهدت می نموده و در افتخات بسیار می رفته و در رجات
 عالم سید و اعلم با اصداب مرار حواء محمد زین العابدین

نزدیک بزارشکن است وی جلد بی می نمود و دواست بکجا رول بیا
 داشته است باز که دواست کعبه در آشی که بکجا را اشتغال داشته
 دل به لدا کماشته کوک در پیش صده می شود بر وی متغیر گشته کند جذب من
 جذبات الرحمن در کون جانش اشد کوک را در می افکند که عطر خرا هم
 خدایم خود به با حقیقت رگ اشتغال فغانه جیسع اباب بقیه می گشت
 و بر آتیب تاثیر رسیده و به اعم مزار شیخ شمس الدین محمد طبری در
 جوار کوچه قاسم پیک معین است وی از اکا بر عی علم حقیقت مرید شیخ
 سعد الدین محمد حوی است و بر دنا محمد را خد فر صده لدر که از ان بزرگ صفت بار
 بر تبه حال سیده لدر نیز میفر صده که از روح او بنیض بسیار رسیده و دانش
 در سینه شیخ دایم واقع شدت و به اعم با الصواب مزار
 خواجه نجم الدین بزرگ باف نزدیک بزارشکن شمس الدین محمد طبری است در محوطه
 شخصی کویند زما می گشته خواجه نجم الدین از دنیا رحلت می بردند بربان الدین
 فر صده که تا چهار سال از دنیا ترناید و بر سه فرقتش در شهر جرب سینه اثنی و ثمانین
 و ثمانینه واقع شد و وفات نمودند بربان الدین در سینه اثنی و عشر شرح واقع ماه که
 ماهین چهار سال فاصه بین این سنی بران بزرگ گشت شد بود که نمودند بربان
 الدین چهار سال بعد از وی بعد است که او را لود خوراد و چهار سال مضمر صفه
 بدو اعم سوای خواجه نجم الدین که در محوطه واقع شده مزار

و تن از اهلک بر این هر یک در محوطه واقع است و میں را بر سر تراثی ساخته اند
 یعنی بر کجای حاشیای اطلس کامیون رسیده و الله اعلم بالصواب قبور
 علی حد اویزه در گله که چه قلم یک سبب بین لجنه عا است و گنبد
 دیگر در آن موضع است و یکی از علی حد اویزه آلوده اند و در آن یکدیگر یثرب این
 باد که بر است و الله اعلم بالصواب مزار سوره بشکوه و سوره
 سعین این قاری در حاشیه توره حد اویزه واقع است و در این که بگویم قسم
 یک یزد و بت چپ بادی سوره حد اویزه بر ابراهیم سلسلای این
 شخص که در یک در فون فضایل و علوم و حیه عصر بوده و الله اعلم
 مزار سوره حد اویزه بر ابراهیم سلسلای در حاشیه توره حد اویزه است
 و از اهلک بر علی محققین است و بخت بسیار از او رسیده و از همه بزرگ
 شته و بیک واسطه بحضرت خواجه محمد پارسه و نصیحتش در آن مرتبه
 بوده است که شریعیست بر جمیع بنای دشته که مقبول الطریقین است
 و الله اعلم بالصواب **مرقد** منور قطب المحققین ویر
 شیخ علی ابن تاج الدین حسین بن اصفهانی بن خواجه خرو و بن خواجه
 محمد جانی بن با فرج تبریزی در پای قلعه کبر و طرف شرقی شارع دروازه
 سرد رود واقع شده و از کتب این شیخ است و فرقه اجنه سخن و مفاد
 اوردی بوند و در علو مرتبه و حیه عصر و نذر و در آن خود بجه و آن عارف

ربانه در زمان سلطنت یعقوب پادشاه بر سر فقر تلخ داشته اند و پادشاه
 زمان بیکه از این عرق عادت شده می کند حلقه اراوت آن
 شبها ز اوج سلاطین در گوش جان کشیده صبیح ز کیه سحر پادشاه خزان
 نام را سبب بدعت وی در می آورده آن شیر زن در کمال غرض حقیقت قلم
 در فقر نهاده بر در طریقی نزل به جهت غم تا بعد از چندین روز باین حال شده
 عین یقین بهیده حق بن بدست ری ماهی ترفیق کس از کنش تحقیق چیده
 در اثر صحبت سبب کان شیخ برات بسیار عیسه لمولفه

دل شود آینه کیتی	از اثر صحبت لبر صفت بود
چرخ نماند صید بر دست	بخت پادگان چرخ بود بر دست
کمر بصر کنه در شورش بهادر	خاک روم مردم صاحب نظر

و در دهان مکان وی را از اویر بجهت صحت شیخ وصیت می کند
 که در اویر بین صد سده دفن کشیده حب الوصیت می چنان می نایند و شیخ نیز بعد از
 اندک زمان به آن راهب نایب رسد اگر چه بعد دفن پادشاه اویش خیره
 به فرج است وصیت می کند که در این راه پادشاه دفن کشیده که از مدت در است
 آن عورت را اندک مدت و نه بجا اویش رفت و در این راه پادشاه مکان
 فیض نشان دفن می نایند اگر چه صد سده از صد سده اثر بهایت نیست و
 هزار فیض آثار نهفته شیخ سین و بهایت است و الله اعلم بالصواب و مقار

نفس قربا کرد و اخلاص بسیار است که بعضی را عمارتش در زمان رویه کنده لغزین

باب هشتم

در می سوزنیت و بهر اسم

در ذکر ادبی و ادبی و شایخ و فضو و شعر که در فرستان چرخه اب سوز

اولا حضرت ابوالحسن بن سبکی را فرزند نام و در فرست

بجانب غربا زارت چرخه اب قریب بیانات و می ذی کینه سید مغول بنده

واقع شده آن جانب مقدم شایخ تبریز است و میرد ریشه نصب قطب

بازیه بطمی است و از آن حضرت بقایات عا سیده و خفا بمشردن

مکان محال است و فاش و در کورسنة حسن بیع ماء واقع شده است و الله اعلم

مرشد سوزین جویدن که از کبریا است بازاری و ادبی

در جنب مرز شایخ ابوالحسن واقع است و فاش و در کورسنة ثانی و بیع ماء واقع شده است

و الله اعلم بالصواب مرار فیض اثار و در منصور بن جبرین

حصاری و در چرخه اب سوز است و نام حوزة است و شایخ سنج الین

کلیات و از باب فرج بهر مند است که سینه روزی مر عطف میفرمده است

و با و در آن مجلس حاضر میفتا ایث و در مجلس و عطف تریف داشته و حاضر بعد

را بطش چنان شده میوه که مطلق در سخنان قدرت لقمه منربا به

با بهنج از مجلس پرورن میوه جرات که با در بعضی نوعی که شایسته ثنا

و در غرض خفت بهو اثار می نماید که جمیع معانی را میسر نماید و فاش و در کورسنة

و در دسین و شش ماه واق شده و در اجماع مزار فیض انا و خواجه
 این در پهنی مزار ابو منصور بجانب دست راست واقع است و نیز مرقه بر فیض
 بدست چپ ابو منصور است که آثار فیض بیش از مزار این و بزرگوار است و یکن
 اجماع شریف صاحب مزار برستی معلوم و محقق نیست بر مزار ابو منصور و خواجه این
 میں کا ختہ لکھو خواجه ابو منصور از اصحاب خوانند و حبیب و پیرا علیہ الرحمۃ
 سید ابراہیم علیہ الرحمۃ و اثنا یحسانند و گرد مہر از ادیبانش سیدانند و اجماع
 اجماع بحقیقت معلوم و بر مادی این و بزرگوار مرقه فیض آثار یکی از اکا بر واقع است
 می بر قبر شش ختہ لکھو بعضی حالات و اجماع بیشتر در این نوشته بود و یام
 مکتوبه فی الواقع کلمات از مزار آن مزار بزرگوار و اولاد بصار را بویہ است
 و در اجماع با در اب مزار فیض انا شیخ اسماعیل عقب
 بر بزرگوار شمس الدین محمد المہر شمس بزرگوار بن ملک داد بزرگوار در طرف
 غرب مزار ابو منصور و خواجه این واقع شده و ی بزرگوار چو بزرگوار شمس
 سجدت بسیار از او خدہ رسیده است بر یک بہرہ عظیم برده لکھو و بقایات
 بسیار علیہ السلام رسیده لکھو و در اجماع

بیت

دل شوت مطلع شمس یقین	لہر و لکھو شوت ہم نشین
خضر نانی کوی و عیسی وقت	کرنری از در این فرقہ خت
مدت از وقت خدمت شمس الدین محمد عزت شیخ ابو بکر سیدان لکھو در وقت	

بسیار عا و اوست چنانکه حدت و حدت شمس الدین محمد براج علی سینه
 از روی انصاف فرمود که بنده تربیت تو از من غنی گیر خود را بسوی دیگر
 رسان وی اختیار نمود که بخت یافت که دین بسوی کبری شایسته
 الدین است رسیده و نیز شیخ شهاب الدین محمد تبریزی و بابا کمال جندی
 و یکی از خلفای شیخ نجم الدین کبر است رسیده و از ایشان نیز نظر تربیت
 یافته تا بعد از آنکه الدین محمد روحی حدت نقد و برخی از حدت شمس در آخر
 زندگی که در خلدن و ذکر و ایشان و بهرگز که او را در افروخته پس روزگار
 بسیار است و قصه شمس الدین تبریزی کمال شهرت دارد و الله اعلم بالصواب
 مرزا خواجه ضیاء الدین سیمین بن خواجه عبد الغنی تبریزی میباش
 به خواجه محمد کبکی صاحب ربه و خرقه از دست به خواجه عبد الغنی پاشیده و بهر شمس
 را بهر رابعه تبریزی و خرقه ایشان شیخ جنید بغدادی مفتخر شد و شمس را
 یکنیز معتمد و در تبراج سینه شد ثقیل و تمام توجه عالم بقا گشته اند
 و الله اعلم بالای سر مرزا شیخ اسماعیل مرزا فتح از او یا سر
 عایقه از قریب به دیار واقع شد و اگر چه در ابع و الله اثر عمارت آن و در قه
 حایه جز قی باقی نیست کین اثر فیض کز در آن مرزا روح آن بهرگز که باقی است
 و الله اعلم بالصواب مرزا محمد ناظم الدین محمد مسعود تبریزی
 الله بعد از آنکه در جنب از ارقاضی بیضای در طرف قه و قه است بنا بر تربیت

خودش مولد ناما کاتبی قزوینی و بیشتر از او پیش مصحح الدین سعدی یزازی
 از خاندان سجدت محقق طوسی خواجه نصیر الدین محمد رحمه الله علیه شرف شده
 و از مدانت حضرت خواجه نصیر الدین فیض عظیم بوی رسیده که سینه
 و عدد سجدت بسیاری از او را بر رسیده از آن جمله می شیخ صدق الدین
 محمد قزوینی است جمیع اسنادش را خود کتابت نموده و در خدمت شیخ حلقه
 و اجازة گرفته است و سجدت مولدنا جلال الدین محمد بنی المهر مولدنا
 عزالدین محمد رومی رسیده مولدنا علامه آباء و بعد از ترز بنایت
 دل پذیر لکن و در بعضی از صفات خود بریز را بایه کریمه جات تجوی
 فرستاده اند نه استوده تا آخر عمر که بریز برده و این قطعه
 مآده تاریخ وفات او است

بازی کرد چرخ کج و حقار	در سه روزه که از آن باری
دال وی رفته بود از جرات	رفت در بقیه قطب شیرازی

داله اعلم بالاصواب مزار مولدنا شمس الدین
 مظفر در جنب برقه مولدنا قطب الدین وی نیز از او بر علی حکمت
 و بر سید ثریف در حاشیه حکمت الدین بی از روی تعظیم ویرایید که
 داله اعلم مزار ناصر الدین عبداللهم بقاضی برضاوی
 در جنب برقه خواجه نصیر الدین سجی واقع گشته بر بر قبرش بود

احوال منهدم شده در محل اشیر از برتیز بطلب قضای شیر از سجدت
 از غول می گیر بر چنده ترومی نایه صدقات میرنی شده مد علاج بعد رست
 خواجه محمد گنجی میرود از خواجه التماس می کند که از پادشاه طلب مطلب می
 نایه خواجه حبیب الملتس در قبول می نایه و میفرماید که پادشاه که بر شایسته
 جمیع صحبت میاید ان را الله تعالی بدرض می رسد شایسته جمیع که پادشاه و بنای
 می گیر قاضی نیز خود را بر سر نه خواجه قاضی را بسیار مضطرب می بیند پادشاه
 میگوید که از شما التماس یک قایم دار دارم در جنم از بر اشرفی پادشاه
 متعجب می شود خواجه می گوید یعنی قضای شیر از می طلبم پادشاه میگوید که امر از
 دارم چون قاضی سخن خواجه می شنود ویرا دردی و عاتق بر می گیر و نیز
 خواجه تصریح در قاضی می کند که شیر از قاضی شیر از را فراموش کرده
 در اوت دانه گیرش گفته خدمت خواجه افتخار می کند و یرا قوت
 حاصل شود صاحب مراتب بسیار شایسته **فرد**

فانک مردم صاحب نظر	کس بصر کنه خوشتر بهر دور
از اثر صحبت و بر صفا	دل شود آینه بیستی نا
صحت شانی روح فزاید ترا	زلف ز آینه روانه ترا

چون بگوشانی می رسد سجدت قاضی تغیر بنام پادشاه بینام
 خواجه بشیبه و فضل کاشی و رسانی صحبت قاضی صحبت افغانه که تغیری از

که ای که نعبه و ای که نستین را بگویند تغییر نفعه قاضی بیانی نمود و تر است
 لیکن پس از تو استقامت می طلبی و پس خواهد گفت و تر تغییر بنام آن شخص نوشته
 بر ترق استقامت نوشته و اگر استقامت از او متوقع نمی بوی بر کز تغییر نمی رفتی
 پس قاضی خبر شد و اسم آن لیب آلود و طلب استقامت منصرف در دست
 باری نشد آن شخص تغییر را حکت نفعه و مشورت است که روزی خواهد نصیر الدین
 طوسی رحمه الله تراغص تام و کرم مالک است نسبت بقاضی نفعه چنانچه حضرت شیخ
 شده و خواهد فرمود که من در تها در خواطر داشتم و این تعلق از غلبت شخصی
 بغير الله بر حسب حد خطه کردم از این فاضله بین تعلق متقی نیامد و فاضل
 در سه نفس و ثانی بیع ما ورنه از غول و فاضل خواهد نصیر الدین محمد طوسی
 رحمه الله علیه ورنه باقی فانی در بقعه او واقع شایسته رتبه فیض آثار
 و نورش و رجاء روضه مقدسه و سروده لایین و باین حضرت امام روح
 و حضرت امام محمد تقی علیهم السلام است و جهت تائید فاضل گفته شد

نصیر الدین پادشاه کثر حضرت	لیکن در چار و در زمانه رزاد
بال ششصد و بعد و در بیستم	بروز جمعه بمشور که نشست و بعد
و تاریخ فوت فخر رازی چنین گفته اند	مشهور
امام عالم و امام محمد رازی	که لکس ندید و نه بیند و در نظیر شال
بال ششصد و شش و شش و شش و شش	نازکیر آدینه غره شال

در دوات شیخ ابر علی سینا گفته اند

سفر

در شیخ آدم از عدم بر جود
در گوگرد این جهان بر جود
حیات نهم و چهارم است و پنجم

حجت حق ابر علی سینا
در شصت و یک جلد علوم
نصیب حجت و عدم از رخ سراج

شیخ عطاء الله شصت و یک دفت و فاش که حکیم سینا را در سنه پنجاه

بشمار جهان فاش را در دوات و برای جاده افراسیاب

فیض شفا بر دنا شمع الدین کرمانا در جنب هزار قطب عدیه بجانب قبله
واقع شده است و کرمانا حیه است از راه شیرازی مرید سرمد نهیم این
کرمانا است و از غفای شاه ابرار است شرح بر کشتن از زشته است
و قتی که سرمد ناجی از سفر حج زیارت برتری می لید و راه و داشته که شرح
بر کشتن از زوایه می پرسد که این کس بر کشتن شرحی زشته بسته می کنند
بی سرمد نا شمع الدین کرمانا شرح خوب و جوی بر کشتن از زشته شرح
که می چند بسیار تحقیق می کنند و ترک شرح کفن می نویسند و هر اعم تاریخ

دوات سرمد ناجی از گفته بر

سفر

که سبکی را صر شده و در اول فصل
کشت تیغ و نقش که شرف سرمد

که هر که می حقیقت در بحر سرف
که شرف را زده بود با شرف زانی سب

مزار تاج الدین که کله سر و جانب شمع کجی و دفت باغ

پرمهر سراج و قشقه از انکار علی است بیان وی و شیخ صدر العبد له سنه زائده است و
 عظیم بعد و مکرر ارسال کتاب نه ما بین واقع شده و الله اعلم بالصواب
 مراد خواجه سیدین ساجی که در فن شعر کینه عظمه و نادره و درای بهیه
 در حواله از اردلان تاج الدین که گهری قبه و قشقه است خواجه سیدین و الله
 خواجه صدر الدین است وی و پیش هر دو در علم سباق در آفاق بوده اند
 اخرا در از خدمت سلاطین استغفار و استغفار نموده شورش از کمال شهرت محتاج
 توصیف و تکریم با خواجهی که نه و خواجه غلام شیرازی صاحب بود و شورش
 در سنه ثانیه و سیمین ماه و الله اعلم بالصواب تا ر
 وفات کردند خواجه غلام شیرازی چنین واقع شد شعر

چراغ لبر سنی خواجه حافظ	که شمشیر بود از نذر سستی
چو در خاک رخصتی سخت نزل	بجز تار نخیش از خاک رخصتی

مراد برادر خواجه محمد زین که با پدر از خواجه سیدین در
 بیان در ده است که بر سر سلاطین است و آن در ده به ره گشتی گیر
 شد است آن جناب از قصبه بخارا قنات و در هر رخت و صیت
 می کنند و چندی از آن در ده که بر سید بسیار بهر یک به باعث خرابی عمارت
 و عجزه و شکست می شود و در سر راه آن سیر و فن کنند تا به سبب
 جسم نه حق تا میسر از آن راه باز دارد و عجله الله از آن وقت

محفوظ ماند و در آن انصاف که وصیت فرموده بود و دفن نموده از آن تاریخ
 برون آمد و حفظه کرد هرگز نسیر از آن راه بهر نیامده و قبر از دفن وی بهر
 سال از آن نسیر خارج نگذاشت و آنست بیا بهر آنست مردم دارومی نه و بهر علم
 مزار او در آن شیخ عبدالمصطفی مقبره بزرگ جریان است و بنابر
 در آنجا در قرات و بر یک قبر می است یکویند که آن قبر است شیخ
 شهاب الدین سرور دیت و یکی مزار احمد بن شیخ لطیف است نسب وی
 پیر او شیخ شهاب الدین محمد اهری می رسد و صاحب مراتب بسیار را بطایفه
 مرثیه شرف الدین محمد و در حرم شیخ ابراهیم جریان است
 جریان قریه ایت از راهی قزوین وی از فاضل است شرف الدین
 می گفته و تائب تکلف داشته است این مطلع از او است **فرد**
 بهر که در حرم جمعیست نه خشت مقصود او کبریت جریان را بهر خشت
 و خطه را بسیار خوب می نوشته و بخت بی از شیخ عظام رسیده
 از کمستان تربیت بر یک و آنرا در کس فیض چیه تا مقام عرف
 رسیده و فاضل در نه شدن و آنرا در واقع شده اند **مزار**
 در نه عبد الله در چناب و بهر خود معلوم است و در نه آن زمین را خیریه
 وقف مقام بر زمین خود آن وجه بهان و قدره در جریان بهر نه
 و جمع کثیر از آن به مقتدا می رسیده و در شهر سینه اش می بین و بهر بار

ترجمه عالم بقاشته لند و الله اعلم
 سلاطین بوده و در سرم تاج الدین حسن محمد از پشت مغارت پدر بزرگوار
 عالم بقاشته بعد از یک هفته برالد ماجد پرست و در دنیا عصاره تری
 و در شیدان این قطعه را از صفحه

سجده

حسن الدین افشار عالم ابن عالم	الحمد لله و مت وین در چشم مردم دنیا
بال بنده و پشت و در دنیا ای پدر	ازین سرافند فاشه به ارباب

مزار فیض آقا سرمدی می محمد عطف که در اوزاع فخر و شکر کبار
 وجه عصر و یک نه روز کار بعد از او اما سرمدی عابد و صلوات خدا بر او
 گفت دقیق و پذیرگتاب مهر و تشریش محمود حج خرم در آن جهان است و تکریم
 مهر و تشری بنظر مردم عالمی سیده و مردم از صفه که این مردی مردم تریز را
 سفید که در دل است که این بحر کی تری بین خج تله گفت ستمین بسیار بخت
 مردم محمد مرید بشید شاد و سعید سبی بعد از شیخ کمال فخریدی و مردم دنیا
 محمد مرید و مردم شاد و مردم شاد و مردم در علم و کمال فضیلت سرمدی و زکار
 بعد است و در علم کلیات شاکو مردم عابد و صلوات را از حضرت یرسید
 محمد در بخش در مس سر و مراتب عالی شده و در هر سینه عدت و تعین و بیع ما
 ازین سرافند عیان بوی روضه جهان تافته لند و الله اعلم و الله اعلم
 مزار قضا که از دنیا رفت و بان است از مردم عابد و صلوات

واقع شد و میرزا بر سر آن قبر رساخته لذر بود و قفای از مردش بجان است و الله
 اعلم **مزار** که زمره دلدن را برودند عابد الرحیم و عقیبت کتبه میر سید
 حسن مغول بنده واقع است وی خلف صدق مولدنا ضیاء الدین رازی است
 که در خواب آسوده است و نبش و آراشش بکشدش بعد از آن حضرت مولدنا
 محمد منیر با تزار اوست تمام داشته سفر و حضر در عزت مولدنا قدس سره می باشد
 و بر کلمات وی بدرجه عالی رسیده است و الله اعلم **باصحاب** در ابتدای
 مزارات چندی اب و دوزار فیض الله و جنبش شایع بکاتبان واقع شد است
 ایشان را دو برادرانی میخوانند نفر می کنند که شخصی از آن که رمی کرده شده
 است و تفران می نموده اتفاق لفظی را غنچه خوانند از آن قبر دوزار شنیده که غنچه
 ویران گشته و نیز از اویش صبح صبح شد که گفت روزی نوبت این مزار
 ایستاده بعد از آنکه پشت فرجه این در بزرگوار بعد و تنی بر پشت فرجه نهاده روی
 را بجانب این در بزرگوار کوه ایستاده گویی را ندیدیم و الله اعلم **باصحاب**
میر حسن مغول بنده از حجت سادات ریغ الله رجاست است
 شراب سیرین می گفته این مطلع از قصیده است **فرد**

منم آن بنده بت شکر خوانده
 در سرم فرد نیاید برای آنا
 و الا واقعه عظمی بر تبه بعد در روزی شروع در عمارات آن کتبه نموده
 فقط یک شایسته عمارت بدان دست داشت که از تمام آن کتبه مدحین

زمانی را احتمال بخیزات و با وجود حال فاقه و تجرد بدینا رسیده و توکل بر ما
 رسیده است خطوط را بنایت میگردانده و می شناسد و در قیام خط به خط را داشت
 چند کس را بستم خوشنویس نعمه و سجدت بسیاری از عارفان رسیده و از هر یک
 بهره داشته و از اخلاق صوفیه نصیب تمام داشته ترک و تجردش بر تبه بهمه که است
 می و پنج سال تمام از آن مکان هیچ خبر نرفته و در آخر شهر و بازاری شده و مرا
 در ایامی در علم و ادب بایستاده بود که تمام صحبت کثیر را بهجت ایشان داشتند و در
 این صحتی سره زمانی بهمه و سجدت ایشان بجا رسیده و کتب و کتب فارسی پر شد
 و حضرت شاه اویلا را خدا و وحی مصطفی علیه التحیه داشت مثنی میزد و در تهور
 سینه مضطرب و در ترجمه علم بقاشه اندر قبر ایشان و با الهام جوشی در بیان
 مکان فیض ایشان است و هم اعم و حواله کتبه میرزا اردوباد قیام بسیار است
 و الهام و الهام مزار خواجه عبید الله صیرفی که تا این حق
 ز برجه روح کوشش نعمه عیش و گشت زبانی بدیده افق قدم نهادند پس
 این مقال جیسع خدیق قایم و نه طعنه بهزار حاجی محمد بنده که دی نیز از ایشان است
 و در از استادان سببه نعمه اندر نسبت شگوهی و قرابت بصیرت
 و در دو جنب شایع خرد اب و حواله بقبره مولد عبید الله در محوطه نرنا
 واقع شاد است پیش از آنکه بقبرستان رسیده است چه صیرت شکر و
 حیدر است رسیده و آن که خواهم با قدرت در شکر گوهری صیرت است و یکی

صوفی شکر و خواجه بیک شاد است زینج و بیک شاد نیز شکر و خواجه
 یقوت است و سنده است و ان عراق و خراسان سسته بخواجه عبد الله
 صیرغ است و اکثر عمارات عمارتیز منور است و شکر و عمارت خواجه
 رشید و خواجه خط خواجه عبد الله صیرغ است و در مذاب رک خط و دیلی
 در وصف آن است و یکی نه فر صم

رباعی

صیرغ ناقه جواهر خط	که بقرینت که هر ریز
بت بر حسن خط دوست	در دیوار خطه بقریز

و الله اعلم بالصواب
 صیرغ است در جنبش ربع است چپ و پین عوام شهرت دارد و ده بان
 خور و کربکرات در زمان ابوسلم لعمه هر نقه صاحب این قبر
 یکی از کبریا است حد اوقا بی برده و است و خور و ک نام داشته و معص
 آن که زوجعت حد اوقا را لبست بزار آن بزرگوار ترجه تمام است و بزار
 خور و ک رشید و در مقام بر صم است رات فراغین اثار یکدیگر از بار بار
 و محمود تضرع است و هم شریف آن بزرگ پرده است و بر بر شش
 سیم است دی از متعین لعمه است و الله اعلم بالصواب
 فرار
 لازم اندازار پیر قهار که از شکر بک راعا مقدر است و در آن حضرت
 صفت جلال غالب لعمه و در استه ای چه مذاب و دوست است و محمود

نزداد و ق شده است کنی جناب بنایت بزرگوار بوده اند و الله اعلم
 بالصواب **ایضا** بهفت تن از اولیای بکار احبسته و برابر
 و محبان اسرار چندی اب و جنب سجده می کردند یکی یک عمارت نفع است که گفته اند
 و مردم ایشان را بهفت تنان و بهفت برادران نیز میخواندند اسرار می گویند
 بزرگواران بهر تنی معلوم و محقق نشد است لیکن محققان و کابر و ادیبان
 نبیند و الله اعلم در جوار مراد صیرغ کسندی است و پیش
 آن گفته اند از چهار کیسه نه روزگار است و بر سر هر یک سی سخته اند
 میگردانند بگویند بانه است که نه بقرصی بانه است و آن یکی ازین
 زمان است بر سبب قرص زشته که بذر رخته از او بهر حال بهر حال
 شاه خواران بنت نخواستند احمد تا رخ قرص سستاشی و سین و ستاره
 بهر حال اعلم مراد بر فغان که از احبته سادات است و جنب
 شایع چندی اب بهت رست قریب حکام واقع است و شمر
 یک می گفته در بعضی علوم مهارت و به طوایر داشته و بهت بیاری
 از مردم عزیز از بهر رسید بهت بهر دو اقرار در آن هزاره فرستند
 و بعضی از آنها را بهر ارش برادر از ارش مرقوم بهر حال اعلم

باب هشتم

در ذکر قبر بعضی از اولیای کرام و شایع عظام علیهم السلام

در زاجی تریز آسوده لذر اولاً مرقه ضیف آنا روضه
 محمد خورشام قدس سره در قریه دیت مهر بنحو اجد خوش نام سبب شریقه
 مهر و چهار فرسخی سرودش از جده بنحو آن است و مرید بشیبه حضرت
 اخفی فرج بنامه است و اخفی فرج مرید شیخ ابوالمکس بنامه ای اس و او
 مرید محمد بن حنفی و او مرید شیخ جعید بنامه اس و او مرید خاش سر ی تقوی و او
 مرید سرف کرخی و او یکی از اخفی حضرت امام یام علی بن موسی الرضا علیه
 السلام و مشهور است طریقه صدیقیه از خواجه در آذربایجان شهرت چچت
 دیگر تبه خواجه بر که ساددن با جمعی بر لکه جمیع نظر شریفش سبب ارپس
 افکار بیا آن فرعه که غریب ازین سرزمین است بازی نمودر کنند که تا
 از افران صدای کوس و دیش ازین خاک و آن بسج ساکن نیست
 آسان رسد

واقف اسر اخفی و جمعی به	سخن او در دینی و دوا
شیخ صفی ارشد ارباب دین	ز رخسار شیخ طریق یقین
مرقه در روضه دار السلام	روضه او که موه خالص عام

از آن جناب میفرماید که تا چهار فرسخ اطراف مرا حق سبحانه و تعالی
 بنی بختیه است هر کس در اضر این چهار فرسخ بنی از اشر غصب کنی
 این بنی محفوظ خواهد ماند و هر کس که این خبر سرت از شمع اشر ف قطب را برین

و سنده تحقیق حضرت شیخ سفر الدین اصفهانی در سبب بیرون سجدات سکر
آورده می فرماید که کلمه دوازدهمین آن هر فرسخ بیستم عود مرات و کمال خواهم
از اینها ظاهر شود تا چه مرتبه بعد است و بعضی این سخن از اخای فرج رنجی ناظر معمله
تا ریح فوت خواهد بود که حاصل معلوم نیست رحمت اخای فرج در شهر جیب سینه
درین وضعین و اینها واقع شده است و الله اعلم **مزار**

باب بر علی و رافق در قریه و رافق است بر او دلش از او جدا بود و بعد از کارش
بقطب عراق شورش است وی اگر چه سواد بیست بر رافق تهرت یافته است
باب بر علی از جمله بشارت و دو باب است که در صحبت باب چس می بعد از دربار
درین صفت جدول غالب بوده به آن سبب ویرا هر جسد می گفته اند
و اکنون نیز از قبر ایشان آثار بهیت و صفت ظاهر و پدید است و هر اسم
باب در باب **مزار** فیض آثار خواهد بود بن صدیق کجیا در قریه
کجیا ناظر بر نشانی است و او خواهد از بعد از کار خود شیخ محمد تربیت یافته
و شیخ محمد فخره از پدر محمد دارد و پدر محمد از پدر صدیق کردی وی از خواهد محمد
خوشنام وی از اخای فرج رنجی ناظر از باب چس یافته است چنانچه شریف
بشکست و سه سال رسیده در شهر و پنجاه اکران سینه به دستا به بل بقبشال
نصفه دانی جانب شهر از جانب می گفته اند و در این اثنا می است و کجیا
ستقص دارد و هر اسم **باب** **مزار** لذم اندوز بر صدیق

عیبه ارحمه ما بن کجی و سفیه خلفه است شتر است که اول قطع طریق
 را بجای رفتی ترف برده اند اخرا لدر بخت بابا گشته ترک نشای عفه
 از دست بابا فرقه برادرشیده و طریق مجربت مردانه کوشیده تا جرم
 های شده ملات نشیده و کوی ترفی و از قرانی برده و بنیات
 سرمدی و سدوات لیدی شرف گشته لدر و در حواله از انقضی آثار
 بر صیدتی کیمیه و جود بی از انفعه موفت و امه اعلم با و بصوب
 مرزا ار خواجه اعلم و خواجه شیخ محمد شهور بخواجه شیخ برده
 برزگواران لاسقده اند و خواجه شیخ بسیار لم دعا بدوزله برده
 کوشیده که وقتی توبه نیارت بیت و لکه اکر ام شده لدر چرن بیابان
 و مارین رسیده لدر ملک صاحب پادشاه اندیا صبیبه داشته و فرزندش
 نصر بان و دختر برده ویرانم زدن بزرگ و عفه هم از دوات
 ملک عفه زدنش و اتاس کعه و سلطنت آن ملک را قبول نماید
 آن بنها زبند برده از ابا و اشیع عفه و مسخره برده از جود قبول نموده اند

سهم

خسری غم دل براحه بن نهام	ایخ جنبر لکن خرمه از زان
کنج و غم و باران و نا کامی	از دست سخت سپهر نهام

چون پادشاه سبلمه از نه برده ایخ و دیت خوانده بیت

چون پرتو بخاری رخ بخت سید به
تایافت جان نیر خیز از ملک نیمت

در سر اگر بعد بوس ملک سنجیم
صد ملک نیز در بیک جونی فرم

والله اعلم بالصواب مزار فیض آثار بابا عابد و قریب نزد
ابا دوات که محل کن قریب بابا حمید شربت و اردوی از جمله دبان و مجربان
در کله حضرت احدیت بعد از جبهه بشمار دو بابا است که در حد زنت بابا
حسن بعد از نظر از بابا حسن یافته کرامات و خرق عادات و ازایشان
بیر در آنست مردم این دیار است و شتر و شتر می گفته اند بابا و جبه
جذبه و دیدن ایشان سرجه است و در جوار آن بر زکوارسی از آن
در باره فرستند و بهر علم مزار فیض آثار فقیه احمد شتر
بابا فقیه است و قریب پس نام معلوم و معروف است سرله و شتر بابا
از جمله طایفه قریب است وی صاحب کمال است صوری و سنوی و مفتی زمان بقیه
و سلسله زلف ایشان منسوب به شیخ شهاب الدین ابراهیم و از جمله بشمار
در تاریخ بابا است که سید سیدت حضرت قطب الزمان شرف شده و
حضرت قطب الزمان در زمان فقیه در جانب چپ حضرت قطب تبار
حضرت قطب بعد از آن از فرقه اگر کباب است است می است و دیگر
و دلت از او و در آن که شمشیر نمی شده چنان کباب است چپ است و در
و دلت از او و در آن که شمشیر نمی شده چنان کباب است چپ است و در

عورات بر تبه دلت رسیده اند و خرق عادات از ایشان بسیار دیده اند
و از آن جهت ما عصمت است که احوال قبرش شهر و معروف است و حدیثش
بر مردم گویا و در آن شهر نمیشناس است و صفت بدل بر شرب روی غالب
بوده است و این شهر از ما عصمت است

فرد

مفسرین دایه بوم گمانه ریخ قصر کلام کج کو هر میفرود ششم از دکان بنی

کوینده و در مصروفات ما عصمت بر دکان کمال الدین بود که بر قبرش سره و چیت
بوده و شب بر قبرش حب الوصیت بتاوت و عبادت بر در آورده
از همه عورات بسیار خواسته که در آن بقعه مدفونند یکی از آنهاست که از سید
ما است و او نیز دیده نان خود بجه دیگران عزیزان که در آن بقعه مدفون
یکی با جمعی است که در آن سید ما است و از نظر و تربیت ما صاحب
مقامات عالمه و الله اعلم مرار فیض آثار بابا فرج و ایتقان
در قریه ایتقان معلوم و معین است ایشان مرید رشید شیخ شهاب الدین محمود
بر روی لند یعنی تبه آن بزرگوار بر وجه کمال رسیده و پهره مقصود حقیقی
بعین یقین دیده اند و الله اعلم مرار مدغم اندوار حضرت
با حسن منی و قرینش واقع است با دلت تازی بزرگ و جوان مرد
و صاحب ایشان را کینده این بیت از آن بزرگوار است

فرد

چشم و کلامی غیر از ترکش نیدم غیر که بوم بوم آن غیر هم ترشوی

و میگویند سواد این شکر گفته است فقر و آن نانی قطعه عظیم و انج شده باشد
 حسن و دلب و یک استر اگر و از و دیت یک نفری اری نه بزل می گوید و
 شخص در راه با و شکیست نه که جز با غله بود غنی با رکعه سجدت فرزندان
 بنامه می بروم ظلمی آن را از این برد با حسن آن با رک و را با لب و استر
 بری بخشید چون بزل رسید به پیش از حال لب و استر تقصیر نمود که آنچه
 گرفته بود به رکعت هر دو را استحقاق بیغ نه گفت جان چه عجب باشد که
 از وقت با حسن شکر شد وی مرید شیخ شهاب الدین محمد اهریت
 آن جناب زنده احوار و روح ابرار به است و به رزگارش نیز به
 حال و صاحب کرامات عالم به کسین مرد سپاهی را از قریه من برد
 و خواجده یوسف نام داشته و با خواجه محمد کجی نام صر بوده کسین مرد سپاهی
 که از این بوده و در عزت پادشاه زمان ترمه غزای کر حستان ثنائیت
 با حسن آمد و از وی التماس دعا کرده که از این چیزی طلب کند و از این سفر
 بیارم بعد از طول ابرام می فرماید که طبعش کثیفی به نه فرمایند آن شخص
 چون کر حستان میرد در اثنای گیرد و از نظرش بر کشی یافت که طبعش
 در کردن داشته از وقت سخن با حسن نمازش برسد سر به بنال کشش
 سیکه از و کشش می بیند که کار بروی نیک شده طبعش را از کردن خرد
 رفته پیش او می فرمود و میگوید که با حسن بود که چندین بار از خانه کر حستان

بود طبعی که غراب نهان و چندین هزار سبک کانی خدا را در هر ساعت
در مدت و دست نخورده بود این طبعی که دست از بند های خدا بر آید آن
مرطوبی که آورده و دیگر که هرگز کردن کیش کیش شده که از است سبک
با حسن آورد و با حسن آورد و بپایند و باز پس و او فرمود عرض من از طبعی که
آن بود که وی آن کیش از آن استقام کنم چون شتی که از من می یابد بعد از
لکه که از کیش با حسن بر من می آورد و شرف و سهم شرف کشته بقیه
و مسدود و در وقت با کیمی بی و در آب و عایر سبک بر من و در زیر پای
با حسن است و در علم مرار بر من که از کبر و ادب و در قریه
بس قریب هزار با حسن واقع است این بنیت بزرگوار و عاقل
بعد از قبر از با حسن در قیاسات بعد از عالم مرار

فیض که از عالم اندر از قطب الحقیق حضرت شیخ محمد شیری قدس سره
در قریه شیره که شمس از نور معین است که آن جناب با فراغ عدم غایبی از
در راسته و پر است بعد است در خون حقایق و سارف صدوری و مغرور و
و عصر خود از شرق تا مغرب عید و نظیر نهج و تصنیف عا از این
بر صغیر و در کار بایک کارمانده یکی از آن جهت که بکشتن راز است
و از عورتی که کند لذت عقده و در فار قصر و ناکت و پذیرش
قصیر است و فصد و حقیقی چندین شرح بر او نوشته اند و با وجود کمال

وقت مرسانا و قیاس کماهی شده از جود شروح کی شرحی است که مریدان
 شجاع الدین که مانا نوشته و شرح فکر مریدان احمد بن موسی نوشته و شرح ابو
 مریدان حسین الطبری در پس نوشته و شرح مطبوعه شیخ رزده مدحی نوشته
 و برای این که نیز شرح بسیار نوشته اند تا هر حادث و کلمات ایشان
 چنین کتاب کما است و سبب تألیف این کتاب آنست که قطب الدین
 و المحققین بر حسین سادات رحمة الله علیه است و نوشته شخص شود و جهت
 مریدان سادات نظام یعنی روحان و فاضل و شیخ بنان خود بهم دیدار
 در سال در سال می نمایند بر تری می گیریم از قطب المحققین حضرت
 شیخ محمد استادی مخصوص غیاث که جواب سراسر ابطور نظام
 بنویس آن بزرگوار این چنین کتاب را در مجلس عام غایب به تمام
 منصف بر حسین رحمة الله می فرستد چنانکه فرموده اند

نجم	کوشته بهفته از بقصد سال
زجرت ناگهان در راه قرار	روما با هزاران لطف و جان
رسیده از جانب لهر مرزبان	بزرگمانه را بجا برد شهر
باقی مبر چنین چشمه زار	نوشته نامه در باب سفر
درستاده بر باب سفر	در این کتب چند از جبارت
منقشهای در باب ثبات	نظم آورده رسیده یک
چنانکه معنی اندر لفظ اندک	

در آن منزل عزیزان جمع حاضر
 یکی کو ببرد کار وید و
 مرد گفت جوابی گوی و دوم
 بدو گفتم چه حاجت این مسائل
 بی گفت و ما بدو فی مسئل
 پس از الحاح ایشان گفتم غرض
 بیک محفل بیان صحیح بسیار
 کنونی از لطیف احسان که دارند
 همه دانستند کین کس در همه عصر
 بر آن طبع اگر چه بعه تا در
 ز شرا چه کتب بسیار می رخت
 تا اجماع جواب جمیع در و دم
 در آن کن نامه را بسته باغواز

این در دیش بربک گشته ناظر
 ز رخ صد بار این معنی شنیده
 که اینها فسخ گیرند و این عالم
 ز شتم بار ما اندر ریا میس
 ز تو منقول میسر ایم ماسول
 جواب نامه در الفاظ ایما باز
 بگفتم جمیع را با کف و کتار
 ز ما این حذر ده گیر و در کوار
 محفل بی سیر گفتن شتر
 و لا گفتن بنف و لد بنا در
 بنفم شتر بر کز پزدخت
 ز شتم یک باب اینش دارم
 در آن را هر که که ناز باز

از اطراف و اکناف عالم جواب بر سر حضرت میر حسین قزوینی
 سر نیز رسیدند یک از آنها بطبوع طبع ترغیضی شد و الله اعلم
 شیخ محمد فخر اصحابی کتب را که بارت انگشت را از پنج خط خود منع نمود
 در پیش غصه فرنام و در پیش از او دد منع نمود و دیدم از او باریت گرفته این

بیت را شیخ به پنج طریق نوشته بود

بیت

هر آن کس را که نیت غیر حجت | بنی کشفه که او باشد کبر است

برایش مذکور گفتم که چه زر کو است عین جبری نوشته گفت مردم اینچنین
نقش می نمود در قریب شتر محمد نامی بر حقیقه جبریان بود نیت تعصب
او همین نسخه را قبل از انشا در نا گرفت و مدت مدید درش روی بود
و کثر آن را که بت خود چهار بیت دیگرش را از تفسیر داد و چهار بیت
در سادات نام و دو بیت دیگر نیت ناصر و خرد و دو بیت در اوایل روی
گفت و روح حضرت شیخ را با این هشت بیت در میان آورد و از
مستغفر در اخراج نسخه ام بعد از معاینه و بیانیها نسخه را بر مردم داد و مردم
مردم به پنج سان شهرت یافت و همیشه از شرا با خدایم و روی
کشتن از آن را که بت در سلسله است یعنی از آن جمله
مرآت المحققین است که سلفان طریق حق را از نیت نای
آینه هر و بحث ایصال منزل میگرد و یکی را سلسله است
و یکی که استحقاق یکی حق یقین است و دیگر سادات نام است
که مستحق از اعتراف آن باعث سادات در جهان است و این
سه بیت از آن کتاب است

بیت

دانش حق دوات را گرفت | دانش دانش است که نیت

در ازل از چه گوی استمد دل	در بی گفته جراب سرال
خاطری که طلب شد و پنهان	دیدل او بسی و جد نتران

علوم بته حضرت شیخ محمد مزید بر آن است که در چیز بیان کجند تخصیص در
 محضر رسد و الله اعلم کنی جناب شاکو و مرید رسد ما به و الدین یعقوب است
 و رسد ما از او و مالک شتر است و شیخ محمد در همه شباب درسی و در سالی
 بنسبت غریب بیج ما و ترجه دار بقاشه و رفت پدرش و رسد بسج و الله بین
 و بسج ما و واق شرب الوصیت و برادر یزیدی فرزند سلوات سندش
 و فن نموده و در آن زمین خلد کین فرا جهر از کالابر و بیج واقع شده و از
 آن جمله پیش وی به فن شیخ زاهد است و در جنب وی به الدین احمد
 اسف است و در زیر تمش فرا بر شریار که بصف جلد نهدت و در و
 واقع شده و الله اعلم مزار فیض آنار سلطان بابا که از کالابر
 اوین است و در قریه شتر لائش اندر اربعین است و در زناب و مجاهد
 بزرگ برانسه و اخوان لهر کنی قریب رات هر یک از زک و دانات
 از کرات و فرق عادات او نفی می نمایند و الله اعلم مرقد
 رشف بابا که بشتیری و در قصبه شتر لائش با وسط انما سر جهات وی
 از کالابر اوین است و مردم کبار را اشتقا و تمام به آن جناب به و به
 و الله اعلم ما و الله اعلم سید و چهار تن از لهر به و بیانی شتر



آنکه لذت و آیش آن بعلیم پرستان شهرت دارند یکی از آن جملہ دوسم
 شریفش حاجی شفاست و یکوینده سبب آنکه در آن قصبه بعلیم بسیار
 خوشنود است و بدتر از قصبه محله است و قصبه کفر بوده اسما اثری
 در آن قصبه باقی است اینجاست بقصد غزوات می آمدند و بگفتار
 ناکه را آن دیار کور محارب و کور داری نموده تا به روضه شاد و پر سیدانه
 و الله اعلم **ایضا** در قصبه طروج هزاره بعلیم بسیار است در آن
 جبهه هزار فیض آنرا می است شهر بزرگ حضرت مولانا رومی و مردم اینها
 می گویند که ما که با عید ایم که بهت صد و پنجاه سال قبل از این رشته اند
 و هزار مولانا جلال الدین رومی در قریه طروج در به بدست و رفتن آن مکان
 بهر قصبه این هزار یکی از او بی که راست می تولد بود که سورتی هسته
 باشد و در این دیار بعدی رومی شهرت دارد و مولودش از مردم باشد
 و الله اعلم **باصواب** هزار فیض شاه پیر خضر که از کبار
 رویاست در طروج واقع است باعث تعمیر آن قصبه آن بزرگ شرافت
 بسبب گفته اول در آن زمان سوری بنفقه آبادان و در بهای کوه بگفت
 ایشان در آن مکان فیض آن که اسما به فن شریف ایشان است
 خاتمه و بفرمی سازند و بعد ملک طروج از شهر اور و بدی لدر سببست
 مولانا پیر خضر برسد از صحبت آن بزرگوار فیض تمام برده و جهان

در وی تصرف می نماید و یکده ترک او بر بقیه در جوار خلاقه ایشانی
نازل و بغات می سازد و اقربا و اجساد و نیز منازل و بغات
می سازد رفته رفته عمارت ساخته و قصبه معمور و آبادانی شده و بهم اعلم
باب صد و یک **مزار فیض کائنات سید بابا ایس از اکتشاف است**
در قصبه طویج مزار حسین است آن جناب صاحب مقامات عالم به است
و شرف این است یک سیفر صومعه که از کفایت و خرق عادتش و استانی
بر ائمه مردم آن دیار است و الله اعلم **مزار بابا احمد و قصبه**
طویج معمور و شهر است دی بعد از فوت بابا ایس بطریق
می یکد و بد آن منزل که خرقه سیه بابا ایس بجهت کشته اگنی بشنود و
لکی راه نماند می گوید که این خانم بری است و عبت مم
یرسد و این منزل هم که چندین مردم را می چند می گوید که صاحب
این بری در میان ثبات ایشانی خرقه را بری می نهند پس
عین مایند که استقامت کعبه بین است بعد از آن در طویج ساکن
شد و دی از عارفان ربان است و بهم اعلم **مزار**
بر محمد علی که از کاکا بر طبقه ادیب و کرام است در قریه المکان
دی نهایت بزرگوار و عالم مقدر و صاحب درجات عالم است
در ساکنی آن قریه اخلاص تمام و قصبه که کدم بر آن بزرگوار

دارد و در حدت و محالیت و بسیار فقر می نمایند و به هم
 با بصواب مزار یکی از بهترین در قره استخوان واقع
 شده است اسم ترفیع بر او صدقه به اند شربت دارد و ذکر محسن است
 بر آنست مردم آنجا بسیار است و الله اعلم مزار قدیم المزار
 خواجهم علی دیناری که از ابرو منع و با میان طریق حق است و در قریه جهرقان
 واقع است وی از شیخ کج راست و قاتل قتال و محمد او در افرواد و است
 گفته آن قریه بسیار است و الله اعلم با بصواب مزار دوده ابدال
 عربیان در المراسی واقع شده وی اکثر اوقات درستان و تابستان عربیان
 می نشسته و عرض پیرایه است در شتی شیر صفت و بر شتی و هرگز از کسی چیزی
 قبول نمی کرده و بهت خود جو یک شسته و به آن قناعت می نمود و با مردم کمتر
 سخن می شنید حدت عجیب و قریب از آن وحید و در آن بر آنست نه در آن
 حدت بگردنت و به اعلم در طلوع و آن صدقه مقبر
 بهترین بسیار است به نیت قره احضار و مزار کثیر اند و از سفیر
 آمدند و در دماغین شیخ محمد الدین اسامی عربی و در قریه سین کاشمش این
 واقع است و آن جاب از کهن فرقه بهترین است و در زمان
 فرخنده بن خورشید کعبه طابان و قبّه اعیان بهر بزرگ و علو
 مرتبه اش زنده بر آنست و در خربان کعبه

لمؤلفه

طرحه بزرگ ز بزرگان دین
لشکر از جیش ز طریق جاز
سرچرخه از روی جوش و در

نما صیه اسس طمع سسر یقین
بمشت از کنون دکان بنیان
از زلفه بر صفت مد جورد

از اطراف عالم روی ترحم بوی استن ایثان داشته لدر کزین
در کعبه شریف سکنی بقعه و سجدت دیت پست کس از ادب سرک ریش
عالم مقدر رسیده است و ما را شاد و هر کس ایثان شرف کشته و ادا بر کعبه
سجدت یثیخ اسامی سیرت رسیده و بشرف ارشاد و بهره مند گشته اند
و از آن جمیع محمد بنو بایشیخ کعبه و دین خوانده حضرت سیده ابراهیم و از آن
آزیزی و پر محمد بنی نام دارد و محمد و خطیب قرظینی و در دنیا و جی محمد عصبان برتری
و در دنیا و خطیب و دین و چهارده کس غیر از این نام که نه گزیده اند از حضرت
ایشیخ و صاحب مرتبه و دیت رسیده و در پرتاج نیز از آن جمیعت و بسط
شریف خواججه عبد الرحیم خدایه دیده و لدر که یثیخ اسامی رحمت الله علیه در مقام
و در کعبه شریف یثیخ و اثنی عشر اسم زلفیش یثیخ جلال الدین شیرازی
دست پنج سال و در کعبه معظه و در خدمت وی بعم و دوام حکایت قطب
لیکود کعبه چه یثیخ اگر قطب یثیخ بنام او از بنی قبر نمود روزی بیستم
سر و پا برهنه بنزدت و در کعبه گفت چه دارید بیاورید که سینه ام بگشاید
و در میان آورده بودند بسیار و اثنی عشر قرظی و بیست و دویم و در آن روز

ویرفت شیخ فرمود که قطب زمان بعد از شیخ اجازت گرفت و مکان
 قطب رسیدیم شیخ فرمود که گوی است از گروه های طایف مکان و گن
 وی اینجا است نه بر دوازده طایف رستم ویم که گزیده ای و اینها بر دوازده
 بسته و عصا در دست از دوازده پردن که در توبه شده نه نیز متعاقب
 وی رستم پاره را دید رفت و بقیه بر زمین نشست تا بر سر ای رسیدیم نسبت
 نه نیز از راه نشستم فرمودند که اسماعیل تبریزی این یک راه بنده او
 می رود اگر به یار خود می روی برو و این راه دیگر بهر و منسوب زمین می رود
 و راه دیگر بیابانست بهر کرام راه که میخوای رود تو مردی هستی نازک مزاج
 و سست رو با سسر ای متعلقه نمیشد که مرا از خدمت محمد بن
 نه آن فخرم که در مکه شریف در خدمت حضرت شیخ جمال الدین
 شیرازی بنده زنت تا رسیدیم مرا از خدمت در پس زید که با مرد و حرم
 آن بزرگوار بنده زنت تا که ام سرا بناسخه را که در باره نماند
 روزه با چند عدد و میوه غیر اینج و او خود نیز دوسه عدد و سبزه و ممر ناز
 ظهر رسید از آب گزیده و خورساق و ناز ظهر بنده اردم و در راه رسیدیم
 تا بزینتی رسیدیم که قریب به صید شده یک زرد بود که بختی
 در نیش می کشند چته یقین ساعت بهم در اینجا بود و لایم و ناز نشتم او را که
 رختن نیز بنده اردم ویم در راه توده یک سگ را از نو را امان

مقصود شد فی حیران از ارشاد بعد از سستی از هر توده او از می نشست
در حال اثر همه سرور بزرگ الهی بیده ملک بخوانند حضرت
قطب نیز در اهتدای این میخوانند بنی نیز در اهتدای حضرت و سخن آن فی نیز
میخوانند تا نصف شب بهشت همه سکت نشدند کبریا آغاز کردند تا بان کبر
بار که رسیدند که قریب بود از غایت به وعیده تو کفایت این آینه را در
میخوانند حضرت قطب بهای که در این از بهای آورد تا صبح صادق
شد با پنجاه کلاه بر سر پا کلاه بر پهلوی قص و وجه تمام نعیم بعد از آن
تیم کردیم تا ناز صبح به قطب گذاریم حضرت قطب فرمودند که یا سرور
چگونه بشی بود که کشت لقمه لقمه الله حیران الف شهر فرود آمد و رفتی که این
توده یا چه بودند لقمه نه گفت حق سبحانه وقتا یا سیه نفر پیغمبر را بعضی
از کسکلی و بعضی را از بیداری پیش گفته و این توده را از اوقات
ایشان است کبر فرمود که نه پرسیده ای این یا از جنبی بنی از
بهشتند می باینی که تو میخوانند این را با قرآن چکار لقمه بخوانتم
پاسم و این جرت لقمه فرمود که پیغمبر علیه السلام در عالم در دواج
سهم می جنبی است و بعد قرآن محمد را از آن حضرت قیام گرفته اند
و شیخ را غیر فرمود و قطب این دعا را بنی قیام مضبوط بسم الله
الرحمن الرحیم یا حی یا قیوم یا لا اله الا انت یا الله یا الله

یا الله یا ذوالجلال ودد کرام یا الهی واکمل کل شی الها و احدا لا اله الا انت یا الله یا الله یا الله استک بعزیت ان نفسی
 محمد و آل محمد و آن سخی قبی بنو سحر حیات و بر کس بر دانه
 مرتبه باده او این دعا را بخواند در دنیا و آخرت در حفظ و صیانت حضرت
 پروردگار بت عظمه می بیند و الله اعلم در قصه دل سپنه
 سر نه قمر فانیض و زرشخ از حبه و ادوی می سلامتند بی است از آن
 جبهه فرارند از دوزخ حضرت امام زاده ابراهیم و قبر سیه زلف الدین
 اسحق کرندی پیر بهار الدین و پیر نفس الدین و جناب قطب الدین و دوا می بین
 پیر خورشید که ده کاسم از او در مین یاحت بر نه رسیده و زلف صحت
 پیر خورشید بر این نکته این بیت را از معصیات فرود

نفس بر پیر تیر بن با کمال نطق	که کرند پیر خورشید سر نه شده
چون ابراهیم آن قصه دل نیز بعضی در این مظهر کبایش نه است برین قمر اختصار شده و الله اعلم در قرینه صدیقان حبه تن از رگها بر دلبر شده نه فرزند از آن جبهه کی بله غیر صدیقان است وی کلش ادویست و ذکر جمیش بر اینه عوام و خواص اکثر آن تدبیر است و زلف سلطنت حضرت سیه بر سر فقر سنگ به نه چون در سه چهار صد و پست چهار بر زلف شده بی خواب شده مدافعه نه را دوباره سحر نموده	

خواستند که مسجد جامع را بار دیگر بنمایند چهار تن از ادیبان کرام حاضر
 بقصد و سرریمان در دست داشتند و با شوق یک یک طرح عمارت
 مسجد را قرار دادند یکی از آن جمده چهار تن بآله خیر و یکی شیخ ابو نصر غنی
 و دیگری شیخ ابو علی و از آن یکی شیخ محمودی بوده و علوم مرتبه و سر نیز
 بر آن است که در این مظهر کفجه وی برید رشید اخی فرج ربنا نه است
 و بزرگ صحبت بسیاری از علمای دین و ادیبان کرام رسیده است و از آن
 بزرگ خورشید چیده است و الله اعلم بحقیقت عالم و نیز بزرگوار احبند
 آن سادت سواران را این عیال است هم در آن قریه آنکه است باطن
 بزرگ آن قریه اسم آن بزرگ بآله خیر نه است و از دو هم اعلم با الله
مرشد منور شیخ شرف الدین یعقوب رومی در قصه خورشید
 مشهور رسیدن است آن خباب بی بزرگوار است و از آن احبند عاشق پنا
 و در مدیت روم از پنا بی بزرگ بقعه است و در حضرت سلطان خواجه
 صفوی را در این سیاحت که از بزرگان دیار می افستد با عاشق پنا
 صحبت میسر آرد

و از اثر صحبت بزرگان
 دل نه آینه کیتی نه

بنی دم فیض بخشش و نظر گویا از نش و وجود عاشق پنا ز رگشته
 ترک امارت و عمارت نه خدمت پنا حقیقت را و ختیا ر نهاده

در نفس ایشان دیر افتوحات عالمی شرف از شرف ایشان و از نور
 عرفان شکر که در کمال بنظم آورده شایسته ایشان است و بپای حال در
 حدیث سید محمد بن خنیفی رحمه الله فرموده است که هر که میسر رسیده عبد الله شود بدی
 شرف گشته در شرف حدیث آن بزرگوار بر حدیث رسیده و دی را
 از جبهه ایشان شکر و بیهوشان زشته اند و بی قید و مان که از دی
 بکمال ایشان رسیده و لذت از دی غرقه قیصر پرشیده و لذت داشت و در شهر ایشان
 عشق و محبت نام واقعه شایسته است و الله اعلم بالصواب مرار
 فیض ایشان را خواجهمحمد بزرگ خردش ای در خردش و معین و معرفت است
 آن جناب صاحب درجات و عبادت از جهات پنج است که برف
 صحبت قطب الاندیش پنج و اندیش پنج منبری شرف شایسته است
 و از آن بزرگ بری فیض و در فیض گشته فرود
 از اثر صحبت بهر صفت دل شود آینه گیتی نا

و در فیض بسیار بنای نان خود سر سبز و بهر اعلم مرقه

شیخ مطهر و شایسته نان خود و امته او و بهر حضرت شیخ محمد کاظم
 خردش که از اجداد کلمین است در قبرستان خردش و کلام بهر طریقت
 دی از جسم بشود و بایست که بصفت شریف پس عرفان و تحقیق

باجتناب از شرف شایسته است

لمؤلفه

گفته شد از غرض و در خوشه بین دل شودش بنی علم ایتین
 علم مرتبه و کمال آن صاحب رزید بر آنست در ریز قید قال گفته از آن
 جلد یکی گفت که شیخ آن نان فرزند و آن را در دست منری
 بشر که با به و بخت به با احمد و سبی برشته اند و آن من آن
 میزدند و اگر در دست طریقت بخت عقد و واقع می شد به دست
 شیخ محمد که زری شتافته و آن خباب بر انشت که است و و دیت
 آن عقد و اهی نگه و بسیاری از متحقق زمان را از در آن خباب
 شیخ با به می شده و الله اعلم در فرا قبرستان خردش به شیخ و به به
 بسیار است و آن مکان فیض نشان بنایت روح فیض است
 به از خاک سرخاب هیچ مکان به آن فیضیت **بیت**
 فیض در آن مرقه جنت مکان کعبه چو عیسی بر یا مکان
 و الله اعلم بالصواب **مزار** شیخ ابراهیم در از جمله شیخ
 بوده است و در قریه که است و می ریزه رشید شیخ یعقوب رومی است
 مرقه شش از خردش است در ادوغر عسل که به به رفته از طبع نه است
 و الله اعلم **ایضا** در حواله خردش در سر راه شهر مرقه و تن
 از ادوی بی علامه دارد و در بزرگ نام دارد و در آن است یکی بی شریقه
 در واقع است اسم شریف آن بزرگوار بر مارون است و مرقه آن

گیری در جانب شریع غلبه واقع است آن عزیز را بر محکم بزرگوار
از اوصاف حمیده و کرامات هر چه این مردم آن قصبه بسیارند که
میفود و این مختصر به پنج قرار احصا نموده الله اعلم بالصواب **مزار**
سید حسین بن عبد الله اسکوی در قصبه اسکوات وی از اجداد سادات
عربی است گویند که خویش یکی از فرزندان حضرت امام جعفر صادق علیه
السلام است اجداد ایشان در غفل می بجه نذر و به پنج دیار گنج صحبت فیض
شمار تیغ یعقوب روی شرف شده تربیت یافته اند و تیغ از بر اسرار ایشان
اجازه عطا داشته است و در اجدادش بی مردمان عزیز و بزرگوار مجلس
آن بزرگوار حاضر به نذر شیخ فرموده اند و امروز اگر ارواح مشایخ کبار
در این مجلس حاضرند و سید مذکور را در قصبه اسکوات نگاهدارد و در آن
خانقا به دفن است و الله اعلم **مرتبه**

مردمان بنحسب این اسکوی در طرف شرق میدان اسکوات وی در زمان
سلطنت جهان شاه مغیر محمدش و قاضی القضاة بجه است و پیش از
در دولت تمام بر وی بوده است و مردمان را بر این سلسله که از نهند رانی است
شکر دایان است و این شرف از صحبت مردمان کامل اندین به کرم
یا فقه نذر و از تلمذ او بهره تمام برده اند و وفات ایشان در سنه ۸۵۰
و ۸۵۱ در واقع مشهور است به تاسخ فرستادن این قطعه گفته اند

عیت

کشف علوم و پنجم اصحاب
عده و اثنی عشر عالم
آن لحظه که گروه مرغ خوش
پرواز بر روی عرش و عظم
از زلف وفات او خبر داد
قرآن و حدیث هر چه با هم

در قصه اسکندر از اقیانوس و شیخ و ملوکات جلیل القدر است
گویند که در قریه آن اسکندر سیصد و شصت تن از اولیا و مشایخ و کلمه
از آن جسمه کی بر قمار است وی از جود شیخ کبر است و صف تبدیل
بر مشرب آن عیدم امثال غالب بعد و اثر همت از فرار لذت و تماشای
ظاہر و بویہ است و الله اعلم بالصواب **در قصه**

خردش و دبیارم و کمر چاه و خرق و دبا و میر و میدان و اسکندر
و کهنه و فقده پس که در رودخانه خردش و واقع است و قریه
سرو و دبا جمیع و میدان و دبا و قرا که در رفو شود و دوست
مقا بر اصحاب و فضل و شیخ و اولیا و کلمین بد صمد و اصحاب
شده اگر اقامت حروف بتوید همه آنها می رود و اخت تنگ
عین می بایست سخت بنا بر این مایه قدر اختصار نموده بجز بعضی
از عزیزان نگاشته و به اعلم بالصواب **مزار**
فیض آثار روحانیت شاد و خواجه یوسف و بخوار قلعه و قصه

و بخوارقان فرودسنان معروف و حیوان است غزاله آن قصبه و لطف
 بود که ثلث آنها روزی نیت آثار و خوب آثار و مردم خوش عقیقه و قری اطوار
 منجات تری که مستحق اند نداشت و این قصبه و قصبه او هر چه بود و لطف
 بزرگش که تخصیص قصبه دل نیز او را و دو باب که مردمی نظارین صاحب صبریت
 و مردم آن عشرت آید به یکباره اعتقاد و یکنواست و دیده هیچ جنبه
 بخوبی آن شهر و در هر شایه نژاد است فرد

است مراکز شهر چو خند برین خند بر این است بروی نین
 و حقیقت او را و دانش ثلث آن لفت بجهت آید دست دانه اعم
 و در آن قصبه و فراخی هزار اصحاب و ادیب بسیار است
 از آن جمعه که نور مودنا حضرت ابراهیم ابن ملک شتر عیبه الرحمه است
 و در کتب تاریخ مسطور است که ابراهیم بن ملک از انصار و اعدای حضرت
 محمد بن ابوعبیده ثقیفی عیبه الرحمه و انصاران بعد از قتر محی عیبه الرحمه آن
 شیعه حیدر که آری تیج لبر او را و غلام ازین عالم غدا آرتو جد و انوار
 شد و این قصبه در حواله کوفه واقع شد بهر تقدیر بنی ابراهیم کی از اصحاب
 تابعین است بسبب گفته در حدیث حضرت امام زاده محمد خیفه علی ابائه
 و کرام بنی دیا که در دست کفایت شده و دانه اعم بهر تقدیر خواهم
 بر سبب مرتبه کل را که لعل رسیده است و باین قرار و اجبر و انرف

از آنست که در خرقه نیکه سر لکه شریفش از قصبه و بخارا قالی است و از آن
 جنب غرق عادات با نهایت بهره رسیده و چهار سالگی بسنده آری
 شرف گشته است و آن حضرت بنایت میب بعه و روی به ن شریفش
 بر تبه رسته و در جم بعه که در صیف پشته به ن با رکش از بکس متا رستنی بعه است

ف

شع صفت عوز سر تا پا د یاشه از نذر حقیقت صف
 و اشعی از پست بر پر بی شیر صفت آن و کرا از خرقین
 و راشای اسفار سفر آن بزرگوار بسجانب خراسان بقوه جثت
 مثنی میوه سخاقت و خواجه مودود جثنی میرو و لحظه در آن مکان فیض
 نشانی آرام می نمایند لهر آن قریه و فلقه و بر روی جبع گشته
 مش به و احوال حقیقت مال آن بزرگوار می نمایند در این حال پشنه
 که خرقه از خواجه مودود که از خواجه دوسرا سیده ابی محمد المصطفی صل الله
 علیه و آله وسلم بدو رسیده بود و سی از غیب ظاهر شده و آن خرقه را بخواجه
 یوسف پوشانیده مردم آن را در خطه نفقه یکبار و پایی خواجه یوسف
 و فلان دسرا رادت و پایی آن صاحب هکلات نهادند و کوبیده خواجه
 مودود و بهر رحمت وصیت نفقه که بعد از پنجده پنج سال مبدوب و پر
 با مهابتی بدین صفت نهانقا می لید و دوستی از غیب ظاهر میوه و خرقه را

یومی پوشت نه تحقیق وصیت بعینه بنظر رسید کوسید خواجه یوسف
 چهارده سال در کستان حیران ببری آسمان خوان بیهودین سبب
 بخواجه حیران شهرت دارد و فوئش در سنه سبعین و شانصد واقع شد است
 والده اعلم بالاصواب حضرت خواجه مودود پسر بزرگوار خواجه صیف
 و پردی خواجه محمد ابن احمد حنفی است و برادر شیخ ابو اسحق شامی و پیر مریشی
 علی دینوری و پردی بصری و پردی شیخ صدیفه مرعشی و پردی حضرت
 ابراهیم او بسم رحمه الله است والده اعلم مزار فیض آثار پیر
 اسکندر و بخوارقانه در قصبه و بخوارقان سین است آن بزرگوار مرید رشید
 حضرت خواجه محمد زینج کمر است زادیه اش بنزد و بخوارقان است
 عدالت و کمال و غرق عبادت آن بزرگوار مرید برادر است که همه را
 الله او توان یقین کند و فوئش در سنه ثلث و ثمان و سبع مایه واقع شد است
 والده اعلم بالاصواب مزار حضرت پیر خواجه علی بادام باری
 در قریه بادام باری است آن جناب مرید رشید خواجه صیف و بخوارقانه است
 و خواجه علی صاحب مراتب عالی بیهود و کمال حقایق آثار نیز فرموده اند
 فوت در سنه ثمان و ثمان و ثمان و ثمان واقع شد والده اعلم مزار
 فیض آثار قطب الرفا ابو اسحق ابراهیم المشهور به هرچوبان و در قریه
 بادام باری و جنب پیر عالی مقبره اش خواجه علی واقع است آن بزرگوار

برادرزاده خواجه ابراهیم مدثر است وی بستیاری است و ولدیت
 کینه دی و طول دست و رفت از سنگ خارا برید است که دید بهج
 بنشیند و شکر کن در بر کینه که آن نذیه میان کینه شصت و شش زرع
 عمیق معلول است بر کس به آن مکان فیض نماند و سینه زده می محقق گشته
 در این کار بزرگ است که است ساخته نماند محقق طوسی رحمه الله علیه فرموده
 که است اوید بر حق است و که نه کندن کینه چنان در سنگ خارا
 بعضی دایم شخصی از اثناس انان اسکانی مزار و کربانت و آب
 ستان دان بزرگ را اند که است حادث عجیب که است غریب از
 در آنکه که است و فرقه ثریف حضرت رسالت بنا چسبیده عیبه و آن
 آمدن در آن کینه است و بر آن بزرگوار نیز در هر چوبان است
 و الله اعلم در حواله بر چوبان و در مکان است و در آنجا آب صاف
 زمین سطح بچو شده و هر جانب پهن گشته بنشیند سنگ مرمر بر جزو
 و سنگ از آن به تریز آورده که در طول هفت زرع و یکی غایت
 است زرع و در عرض پنج زرع یکی به است فذقیه و یکی به است
 جهانی است و اگر عمارت عالم که در تریز است تخصیص غار آن
 ساجد و در اسی و شیشه و عدیه و دشتیه و شیشه و لوله و در جانب
 و در این و مقصوره و مقصوره و مقصوره و مقصوره و مقصوره و مقصوره

و قاضیه مسکنه و دقتیه بر مغز و بند و جدیه و اسکندریه و سایر شهرنش بقعه که
 در تبریز است و سایر عمارات و بقاع و محلات و وزارت به آن سنگ
 برنخ است و دبراق و خراسان حضرت ضابطه و اصفهان چهره است
 شاهر و ارامی بودند بسبب گفته در سجده و مدیت سنگ در برین صفا
 و پاکیزه و جوی هر هم نرسد و اوراق سنگ شده آب از عجایب است
 و این قضیه در کتاب عجایب المخلوقات رفته است و فرغ این عجایب
 فیض نزاران بزرگوار و عاقلانه است بر اسطر قرب جوار فرقه بار
 حضرت سید محمد صلی الله علیه و آله و سلم و هم اعلم بالله و در
قریه امند نزار فیض آثار چندی تن از ادیبان است
 و حتی آثار فیض از آن قریه ظاهر و در است و به این نقل و صدق
 این قریه و قال یکی سرود شریف رئیس الشیخ العظام باب حسن تریف
 رخا با است یک سرود شریف قطب المحققین محمد منزه بهر تفسیر نزار
 پر بیزید و سندی بر قی و واقع شده است بسیار روح و با صفا
 و صاحب و نزار یکی از اصحاب نیز در آن قریه واقع شده لیکن مردم
 آنجا بیکدیگر حال و بهم شرفش و مطلع به از آن دکان بزرگ را بیا رکت
 بخوانند و الله اعلم بحقیقه عالم و فیض امند و سر راه انجی نزار
 و نزار یکی از ادیبان است اسم شریف آن بزرگ باب عیدین

و است ای از بنده بان و مجربان الهی و اگر جمیعش بر آنست مردم آن قریه نا
ستای است و الله اعلم بالصواب **مرقد** قطب الدین
شیخ محمد المشهور بر قطب پاره و در قریه رودخانه و جنب رخ
سرد و است آن جناب در زمان فرخنده آن حق قطب زمان بوده
و مرکز دایره جهان و در صفت محبتش اخبار بسیار است و در کار مردم
آن دنیا است و الله اعلم بالصواب و قریه فیض آقا محمد نزار
کثیر الدنیا و دین کریم و در آنجا مسجد است و واقع شده در آن جبهه
نزار حاجی زکات و دیگر نزار بابای روضی و در قریه بابا عبد الله هر یک
از این جهات مذکور پیش روی دینی و ملک ملک یقین بعد از ذکر جمیع
ایشان بر آنست مردم آن قریه بسیار است و آن قریه است روح دایسته
مردم کام و فاضل از آنجا ظهور گفته اند و الله اعلم بالصواب **مرقد**
فیض آقا محمد زکات الدنیا و دین کریم حضرت بابا احمد بن بابا
حسن بن بابا بنعت ثعلبی در سن الله ارواحم در قریه دباب
کاشمش المیز معین است حضرت بابا معین پیر بزرگوار و جد علامه اش
در این نزار اگر داند لایق بنظر ثریف خواجه محمد خوشنام شرف
و تربیت و زبیر بزرگوار و بنعت یثقه است و آن جناب در تصانیف
علامه بسیار است یکی از آن جمله تفسیری است در پشت تفسیر نوشته که عرضت

محمد بن علی بن ابی طالب علیه السلام و آله و سلم در مسجد و فقال علیه
السلام احسن و احسن یا احمد بزرگ الله تعالى و الله را این و این تقییر
بخط ثریف خود نوشته و این عبارت نیز بخط ثریف ایشان است
کتب تقییر رسیده و محض رسیده و حضرت بابا بر روز جمعه مسجد جامع
بتریزیان و در روز جمعه
ثم قرآن میگرداند و الله اعلم بخبر مراد
لیست و صاحب فرات مستور نامه که مراد او بدین شیخ و عرف در زاهدی تریز
زیاده از حد و زیاده اند است و اتم این محققان تحقیقات فرنگی که کلامه کثر
خطه قرآنی و در قرآن مت قبه و مت قبه پذیرفته اند که در الله و شیخ
زاهدی رحمه الله تعالى با این قرآن حاضر شده و الله اعلم بحقیقه حال و

و ذکر مرقد ثریف سمس الدین

محمد بن علی بن ملک و در تریزی ذکر حادث و کمالش از کمال شهرت
بر بیان محتاج نیست که در جامع الدین رومی و در نقاب الدین حضرت
چنین رقوم فرموده که المولی الله عز و الله اعلم فی نفسه و رواج
سراسر که در انبیه المصباح شمس الحق و الدین محمد بن ملک و در تریزی
روزنامه الدین و در غریب و یاریه بنیاد رسیده بافت تبریز و بعضی
گفته اند که مرید شیخ بابا کمال خدمتی است و می باشد یک صحبت برده رسیده
باشد اگر چه برف بر گزیده است که آنست که شمس الدین در بدو وقت

مولد نایرسه شده از حدتش آنت که او بر عدد الدین بجمع که از ترادوب
 بزرگ رسیده است که واسعی و معبر بود و عدد الدین از نیش آب و اجدا
 بر آن صفت و فخر عدد در ابواب و شش و سلم جد حد خط هر سخت
 و شش الدین را جهت کتب علم و ادب بر تریز فرستاد و او را
 در تریز تحصیل علم و ادب اشتغال نمود و در کمال از حدت حسن و کمال
 در خانه دیوان عورات می نشست که چشم نا محرم بر او نیفت
 به آن جهت از زمان تریز خست نبش زرد و زشت
 و او در عدد الدین به نوسن معروف و مشهور است کتب بر حد
 تحقیق رسیده که شمس الدین تریز از حد و بر خواجه محمد ملک است
 و این قصیده از نظر شمس است القصه چون شمس الدین در علوم هر زمان
 است ذوق علوم باطن و سلوک دی را و انحراف گرفته و در سلوک
 معرفت و ریاضت بقایات عالم رسیده و شیخ را در حق او اتمام
 در اعتقاد و نیکو از صفات او و شیخ او حد الدین نیز فرموده است
 و شمس الدین نه سبب پوشیده و نسبت عرقه شیخ رکن الدین شیخ
 و سلم ضیاء الدین ابونجیب هر و روی است و او بر حد شیخ بوده
 و می شنید که بصحبت بر رسیده و شمس الدین در حدت و اربعین و
 ستم بقیه رسیده و در آن وقت که شمس الدین در حدت و اربعین و

برویش فخر الدین عراقه نیز از دست بابا کمال بود هر فتحی و کشفی که میرزا
رومی می نمود در یکس نظم و نثر بعضی بابا کمال میسر میسند و روزی بابا
فرمود که فرزندی شمس الدین از اینجای اسرار و فرزند سر فخر الدین اظهار می کند
بر تو هیچ واقع نمی شود گفت در راهش از آن مشایخ می افتد لابد بطله
اگر نه بعضی مصطلحات و در زبانه می تولد که آن را در یکس نیکو جوده

مکنه اگر چه در خواب فرا در برت شهر بزرگ شمس تبریزی سر بر در طبع کلمه
قبول و از این سخن بگردانی نزار به اسم شمس در آن نوشته بودند
آن نزار از بزرگی از کمالا بر این است می شمس و در خوشتر نیز نزار است
داشته بود می دان نزار بزرگ شمس تبریزی شهرت دارد اما اصح روایت
آنست که مولانا عبد الرحمن جامی تحقیق نموده در نقیصات پسر مرتضی فرقه
و آن چنان است که بی شمس با مولانا رومی در خدمت نشسته بودند
شخص شمس را از در اشرافت که تا پروان کینه احوال برخاسته با
مولانا گفت که بیستم میخوانند بعد از توقف بسیار مولانا فرموده
و الله اعلم و الله رب العالمین بهفت ناکس بهت
شده بودند و در کین دلیست و چرخ شمس الدین پروان رفت کاروی

پیش زنده نغمه بر دخت که همه با برش بقا و نیکمی از آن ماعده ایدین
 همه بود و فرزند خود را نداده و این یکسری از آنک بر ناصیه داشت
 چون آن جماعت بهوش گشته و سواد چندی قطره غریب چینه پدید
 تا این غایت از آن سلطان مغرور نشانی سپیدارینت و نهالت
 آن بهار آتشین سالت و رسته خضر و اربعین و ستاره درق ش
 در آن در لنگر زمانه



